

MEHR



اصول

CLASSIC
NOTE BOOK



نوع :
① داخل گروه می باشد
② اطلاعات پایه می باشد

۱۹/۷/۶

چند آیه از هدری

لعمریه محمد

۱. وجه نیاز به علم اصول

۱۱۱. نیاز به اصول منجم در فقه نیست

حریم مرتبط با علوم دینی قلمح اصول است

۱۱۲. صحیح فایده: کثیر هم از اصول در کتابه جانان باکر (مردان دین)

۲. تاریخ علم اصول (مجلس)

۱۱۳. اولین طرز علم اصول

۱۱۴. منجز بوده (اهدانت و گونیا)

۱۱۵. ۲۱۱۲ هجری (حق) از علم اصول دارد، بر شیعه موم برینی است

۱۱۶

۱۱۷. در گذشته (تأسیس علم) در کاه فخر و لغوی است، در شیعه طرز علم

بعد از آن: امروز با علم اصول معارف تقویت کرده

۱۱۸. تعداد علم اصول شیعه و سنی

۱۱۹. مضایقه سنی در مدارک و مواد (اکتفا در نماز)

۱۲۰. منقح نبودن لغوی سنی (عقله با عقل)

۱۲۱. وقت و سخن کافی ندارد (اصول شیعه تیزبین دارد)

اصول شرعی
تأسیس
تعمیر

۳. وجه نیاز به علم اصول

۱۲۲. کثر عقده $\left\{ \begin{array}{l} \text{تعدد بهارات و عرفیات} \\ \text{در احوال و محاسن} \end{array} \right.$

۱۲۳. کفر $\left\{ \begin{array}{l} \text{تعدد به سیره عقده} \end{array} \right.$

۱۲۴. عقل

۱۲۵. عرف، عقل، عقده، نقل

۱۲۶. نقد

۱۲۷. کثر عقده و کفر
تعدد به سیره عقده
تعدد بهارات و عرفیات
در احوال و محاسن

[عنوان کتب و تفصیل در کتابخانه]

(۱۴۱)

در مقصد و آفات علم اصول

۱. در تبدیل از قواعد عرفی به علم تفصیلی و کلام است

لقرآن است و فردا به استنباط و اندرز!

مثال: وضع چیست؟

[عین کلمات و کلمات؟]

- ① جعل ملازمه
 - ② جعل عندیت
 - ③ تعهد
 - ④ نحو اقران است
- این همه اختصار در یک
منازعه عرفی

۲. استنباط گرفتن مشابه به هر بعد (بند کل و بعضی)

مثال: سیر عقده در حکمت فروعی!

[باید ضلایع را تمیز کرد]
تجربیه میدانند و شناسند
به کار و آه! است

- ① اعتماد بر خبر
 - ② اعتماد بر خبر حاکم در حدیث اعلی
 - ③ خبری که در حدیث است که در حدیث اعتماد
- تقسیم بدیهه
دادند

② با جای گرفتن به حدیث دانسته باشیم ولو تو با بود!

۳. استنباط اصول خارج از دایره کلام (افراد و غیره)

[استنباط در بی نظیر]
علم اصول در تفصیل است

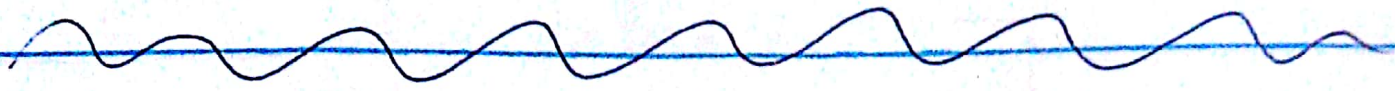
- ① حرمه علمه شرایط خاص دارد
 - ② از دین فروریزد و در هر چه استنباط کند
 - ③ و این استنباط است!
 - ④ بدون ملاحظه فقهی نباید به این رجوع کرد
- لغز در متن
علم با اصول
استنباط در کلام
ملاحظه

۴. مثال: حکم و تقنین با هر کجای تفاوت دارد

[بیربویان در دست حدیث است]
فکر و عرفان است
(تجربیه)

بیان معصوم غ در این دو مقام متفاوت است
و بنده با آن اصول برآورد تقنین کرد و حال و احوال
خطاب را لحاظ نکرده است و هر شرایط خاص است
مخاطب

۱۲، ۱۳ - قاعده لغوی در قواعد فقهیه کاربرد!



۸۹، ۷، ۷

۱-
رکوع

۱۱، ۱۲ - لغوی در قواعد فقهیه کاربرد!

۱۱ - واقعیت در ذهن نثر است

۱۲ - نسبت قرآن است

۱۲ - واقعیت طبیعتی در

(و در نثر است)

۱۲، ۱۳ - ادوات کو فیه کلام

۱۴ - عدم در کلام کاربرد، هر کلامی که

۱۵ - به کلام نثر است

۱۶ - انشاء و اعتقاد است متبع کلام

۱۷ - اینه واقعیت است

۱۸ - حجت و شرط به آن راه نثر است!

۱۱، ۱۲ - معلوم است این نثر است و نسبت به افراد تعداد است

۱۲، ۱۳ - آنچه ما عرفان کردیم

۱۲، ۱۳ - ظاهر بر قرآن و حال آنکه نثر

۱۴ - فحوا زمان هر کلامی است

۱۴ - قابل رسیدن در وقت است

۱۵ - غرض زمان خطاب ملامت است

۱۶ - در کلام سبب نثر است

۱۷ - شیوه ادب کلام است عرف مردم است

در معانی صاحب کفایت :

۱۵۱۵. اصول

۱۵۱۱. موضوع علم را تعریف کن

۱۵۱۲. رابط موضوع علم و موضوع مسائل آن علم

۱۵۱۳. هر علم با چه موضوعی در مرتبه بالاتر

۱۵۱۴. تأثیر علوم بر صحت

۱۵۱۵. موضوع علم اصول

۱۵۱۶. تعریف علم اصول

۱۵۱۷. تعداد علم اصول با قواعد فقهی

۱۵۱۸. اقسام (بعضی)

مربوط به علم اصول

نسبت

مربوط به نفس و عقل

است

نظریه فایده ای اصول

وارد کرده اند!

از عباری علم اصول

۱۵۱۵. موضوع علم اصول : ← ۱۵۱۱. موضوع علم

۱۵۱۱. هر علم که محمول نیاز دارد

۱۵۱۲. در باره چی؟ یا شیخ این لڑال است

۱۵۱۳. آن چیزی که در این علم از عوارض ذات آن است

۱۵۱۴. عارض در صحیح ذات و ضرایف ذات است

۱۵۱۵. چه منطقی و فقهی است و ضعیف منطقی

۱۵۱۶. صاحب کفایت و بنیاد علم اصول بدون رابط بر موضوع عمل شود

نسبت دادن ظاهر حقیقی است : الاذن کاتب

و ظاهر مجاز ، به حقیقی آن که در عارض ذات

و به مجاز آن غیر ذات گویند : جری الخراب (سیراب غلط)

که عارض غریب

۱۵۱۷. نظر مشهور : عارض آب هم عارض غریب است

(صاحب کفایت گفته عیب
معلوم بنیاد علم اصول)

چون آتش با واسطه در آب اثر کرده است، پس

از آنچه در آنجا هم موضوع حمل است عارف غریب است

از عارف شیخ بدون واسطه داخل یا خارج بارند ذرات است

۵۱۵۱۴۱۵. با تکرین قریباً حید از مسان عدم این عذرت در

۵۱۵۱۴۱۶. صاحب کفایه بگویند عارف ذرات را معادله تا علوم به هم نزنند

که چیزی که به هر دو گفته شده بود

۵۱۵۱۴۱۷. رابط موضوع علم با موضوع مسائل علم

۵۱۵۱۴۱۸. رابط کلی و غیر است (محدود جزا) - اتحاد خارج دارنده (تقارن علمی)

۵۱۵۱۴۱۹. پس آیا علم است اینگونه اند؟ حفاظت موضوع: کوه زمین

موضوع مسائل: دریا، کوه، ...
کل و جزا است!

۱۹/۷/۸۹

۵۱۵۱۵۱۰. هر آن موضوعی که این محمول باشد

و هر چه این محمول است آن موضوع بوده

تفاوتی موضوع با محمول

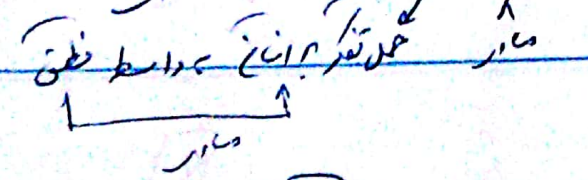
هر چه موضوع است محمول نیست

۵۱۵۱۵۱۱. حالت عارف ذرات بر این اساس

۵۱۵۱۵۱۱/۱. واسطه نخورد ← حمل محتاج ادراک به ممکن

۵۱۵۱۵۱۱/۲. واسطه ^{خارجی} است بر این ← حمل فکری بر این است به واسطه بی

۵۱۵۱۵۱۱/۳. واسطه داخل بر این ← واسطه



(5)

ادانرینت / انوارینت

۵۱۷۵۲۲۲ . عارف غیب کی رحمت اور عارفانہ نیت!

۵۱۷۵۲۲۱ . واسطہ صابین خارجی ← الہام حاکم واسطہ مجاہدہ

۵۱۷۵۲۲۲ . واسطہ خایر اعم یا اخص ← المحوان شکرکہ بہ واسطہ نظم



[... مثال اعم نثر بود! ...]

انوار و مدد صرا

۵۱۷۵۲۲۶ . نظر خیرین در مفرغ علم (صاحب نیت)

۵۱۷۵۲۲۱ . صرف صحیح بودن عمل

۵۱۷۵۲۲۲ . واسطہ در عرفان ~~نہایت~~ (بجائز نیت)

عمل مجاہدہ نثار (صحت سبب نیت با نیت)

۵۱۷۵۲۲۴ . زیر بعضی مسائل از علم ظریح می نثر (بآن توفیق منطقی)

[تم ۵۱۷۵۲۲۵ نثر بود]
۵۱۷۵۲۲۱ که مفرغ علم با نیت

۵۱۷۵۲۲۵ . تطویر طیب طیب : عارفانہ نیت = مساوی بودن واسطہ

۵۱۷۵۲۲۴ . اتصال : این نقطہ در علوم برانہ صحت دارد

در علم اختیار مند در انسانی

(اصول صحت نیت : افزودن در در انسانی صحت)

در علم طیب و در عارفانہ نیت با واسطہ

مند واسطہ صحت!

۵۱۷۵۲۲۲ . رابطہ مفرغ علم با مفرغ مسائل علم

۵۱۷۵۲۲۱ . رابطہ مکرر نیت (مشہور)

۵۱۷۵۲۲۲ . (علم اعم) ← نکرانہ رابطہ عمل در جزء اعم بار (جزئیات شرح)

۵۱۷۵۲۲۳ . در کل وظیفہ : انتزاع کنیم مفرغ علم بار!

۵۱۷۵۲۲۴ . در علم برانہ ممکن نیت ، اگرچہ حالت اولاد

[در مفرغ علم صحت نیت اختیار صحت
واقعہ بود کہ جمیع مسائل صحت
بر نیت (صحت) امکان صحت
صالح این علم از علم و نیت با مفرغ علم
و با واسطہ و نیت مسائل با مفرغ علم
باشد در علم نقطہ در نیت با مفرغ علم
نیت صحت!]

۵، ۱، ۵. تمایز علم

۱، ۲، ۱، ۵. مشهور: تمایز به مفرغ است

۲، ۴، ۱، ۵. واجب گفتن: تمایز به غرض و غایت علم است!

۱، ۲، ۱، ۲، ۱، ۵. اگر به مفرغ باشد جواب کتاب که علم مستقل نکند.

۲، ۲، ۲، ۱، ۵. به مفرغ نمی تواند تمایز علم بدهد.

۲، ۲، ۱، ۵. علم است و تمایز به تعداد ذات مسائل علوم است که تنوع مصادر دارند.

۲، ۲، ۱، ۵. نظریات: انحصار واجب گفتن: اجزای علم وارد است.

(مدرسی) غرض ابواب هم با هم متفاوت است مثل مفرغ!

۱، ۲، ۲، ۱، ۵. اغراض ابواب متفاوت است پس که جامع دارد که غرض

کلی علم نکند و همه علمها در حد.

۲، ۲، ۲، ۱، ۵. همین حرف است که در مفرغ اجزای زد کم جامع دارند!

۲، ۲، ۲، ۱، ۵. اندک تمایز علم به مفرغ باشد هم ضعیف روشن نیست!

کدام مفرغ معیار تعیین علم است؟ مفرغهاست علم هم تعلیم

قابل رد است و جمع هستند: است از تقسیم مفرغهاست.

علم معتقد ایجاد کرده است!

۵، ۱، ۲، ۲، ۱، ۵. اطلاق در اینجا: هم علم که عمل و کار بر نیستند، یعنی فقط

به غرض است گفت است، مثل باستانشناسی، اینها اخبار نیستند!

صحت کلمات خبر که علم ایجاد کرده است!

۵، ۱، ۲، ۲، ۱، ۵. تمایز علم اعتبار است، در نظر آن در بعضی!

اعتبار آن وجه معیار دارد.

۱، ۵، ۱، ۲، ۲، ۱، ۵. برای رد است حقیقی بین مسائل نیست، نتیجت دارند و در کافی

۲، ۲، ۲، ۱، ۵. گاه از جهت مفرغهاست، که علم اعتباری است.

لا دلیل تمایز علم ظاهر است
جواب هرگز نیست جمع آنست که معتقد
سابقه دارند غیر از اینها که در قرآن
بیاید!

قطر آثار مدرسی!
حقیق کلام هم
همین گروه اند.

(۷)

۵۱۶۱۴. قاعده اعتبار شهادت محموله (شبهه عدم دایره شهادت)

۵۱۶۱۵. به نظر بانکه عقیده بیشتر از شهادت اعتبار کنی!

۵۱۶۱۶. پس تقصیر که اعتبار است در حرام اعتبار رکعت ندارد!
ملکت

۵۱۶۱۷. اعتبار شهادت از تعداد و اتمی و ملکه کافی بانکه

۵۱۶۱۸. تعداد در سوره عا و بانکه

۵۱۶۱۹. تعداد در محرمات بانکه

۵۱۶۲۰. حجم قایل توکل ایجاد شود بعد از تعدیل

۵۱۶۲۱. حریم احرام بانکه اعتبار شده کرده است!

که با نظر ما مشترک است.

۵۱۶۲۲. تعریف علم لغوی

۵۱۶۲۳. ضرورتی ندارد که تعریف مطلق جامع و مانع بانکه

حالا اگر تعداد مسائل وارد و ضمیمه شده بنام ما توکلیم، باطنی کسبت!

۵۱۶۲۴. آنچه در تعریف حاصل دلوار است که بسیار تعریف بر علم لغوی دارد

فراغ کار کرده اند در متن القول شده اند!

چون اعتبار است

۵۱۶۲۵. چون فائده تعریف کم است و تاثیر در تقصیر ندارد!

۱۹۷۷/۱۳

علم لغوی

۵۱۶۲۶. فرایه تعریف علم

۵۱۶۲۷. فایده غیر غیر به پیرا کتب آثار الجاهل او آن علم

۵۱۶۲۸. فایده تقصیر: معایب علم لسان نکند (عدد دروز)

۱

۵۱۶۶۰۵ . تعریف صدر در هر دلووار است و نیازم نیست!

۵۱۶۶۰۵۱ . قونین در کواخیم ر نسبتاً جامع و مانع باشد.

۵۱۶۶۰۶ . انواع تعریف

۵۱۶۶۰۵۵ . قبل از تدوین : جایز بود و سازج تا در دلفن آن علم بازم

۵۱۶۶۰۶۱۲ . سر از تدوین : علم محقق را قونین می‌نم

۵۱۶۶۰۶۲۱ . چون قلم دقیق برادر قونین دلووار است

۵۱۶۶۰۶۲۲ . باید تعریف را بسیار کش و قوس داد!

۵۱۶۶۰۶۲۳ . در آن نمی‌آید یعنی با حدیض گفته تا مشکل حل شود!

۵۱۶۶۰۶۳ . قدا : علم اولی نوعه علی الالجل (دلیلی که عمومیت دارد و مشترک است)

۵۱۶۶۰۶۴ . عده شیخ موسی ، الذریعه سعید رفقی و اهل سنت

۵۱۶۶۰۶۵ . دقیق نیست این تعریف ، قواعد حال و ... را خارج نمی‌کند!

۵۱۶۶۰۶۶ . مگر آنکه بگویم منظور « اولی مخصوص نوعه » است

۵۱۶۶۰۶۷۱ . صحت الفهم با اولی اصول خارج می‌کند! (اشمول)

۵۱۶۶۰۶۸ . مشهور : العلم بالقواعد المعهده لاستنباط الاحکام الشرعیة

۵۱۶۶۰۶۸۱ . کلمه « علم » را نباید در آورده چون علم به علم بنفیع باشد

دانش / دانش قواعد علم اصول که خود قواعد باشد

۵۱۶۶۰۶۸۲۱ . دانش اسم معهده است و دانش معهده است ، مگر آنکه بگویم اینها علم به

معنا دانش است آنگاه علم به علم در لود دانش داشتن!

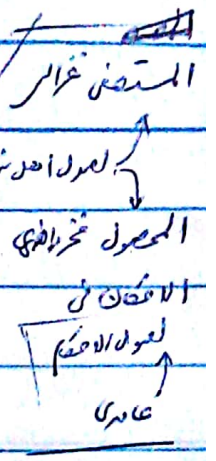
۵۱۶۶۰۶۸۳۱۲ . چون تا ندانی خاصیت نزاهت و بیخ عالم به قواعد باشد تا کار آید!

۵۱۶۶۰۶۸۴۱۳ . امور اشراعی حسته قواعد اصول که در خارج نیست!

مطلب این امر اشراعی ذهن است . لذا علم آورده اند اعتبار کن!

۵۱۶۶۰۶۸۵۱۲ . آنچه در تعریف قدا اشکال هست اینها هم هست!

۵۱۶۶۰۶۸۶۳ . بعضی قواعد اصول به حکم نمی‌آید (من اصل است)



۵۱۱۶۸۱۴۱ حکم شرعی را بر سه وجه تأیید می نماید اول حکم شرعی بر نفسانی و ظنی و عینی است

بسیار ناخوشی = اشتباهات عمده از حکم با قوه ظاهر است
در قواعد الهیه و لا سبب الوجود فی الفقه

۵۱۱۶۹۱۹ - اخذ: صناعة تعرف بالامر الشرعی فی مقام العمل
القواعد التي يمكن ان تقع في طريق الاشتباه الاصل او ينهي اليها

۵۱۱۶۹۱۱ - چرا صنعت ؟

۵۱۱۶۹۱۲ - چرا تعرف دو شرط است ؟ تعرف با علم عینی یا با علم ظنی ؟

۱۹/۷/۱۴

تعریف

۵۱۱۶۹۱۰ - تعرف به استنباط علم در کتب و فروع الفقه شود استنباط کرد با آنچه گفته

در علم عدم علم لعمول به ظاهر آن تعارض دارد

۵۱۱۶۹۱۱ - هدف طایفه است که علم بر علم است و کتب از لعمول خارج است

و در اشکال علمی از لعمول به ظاهر علم بیان مفاد آن دارد

صانع: آنچه در کتب و فروع
تعریف است

۵۱۱۶۹۱۲ - بهتر بود چنانچه در کتب جامع آمده، بر بیان آن چون در علم به غیر علم است مانع از آن

۵۱۱۶۹۱۱ - زیرا حالت ظاهر در علم و علم ظاهر است و صنعت در کتب

توضیح: معرفت به المصطلح و المصطلح
که تعریف است؛ مگر به علم لعمول به معنی

۵۱۱۶۹۱۱ - المصطلح (۱۰)

۵۱۱۶۹۱۴ - المصطلح است: این تعریف منطبق بر معنای علم لعمول است و خود علم لعمول

زیرا شناخت قواعد با تعریف آنست و در حوزة اشتباهات است. تعریف مسائل لعمول است

قواعد

۵۱۱۶۹۱۴ - المصطلح در الحقیقه وارد است و بیست و یکمین فی علم القواعد است بهتر بود!

معرفت نسبی علم است و در تعریف با هر صورت علم را به حد

۵۱۱۶۹۱۴ - توضیح: علم لعمول = علم به قواعد، در حالی که علم به معانی علم به معانی است

بر المصطلح اما در تأیید حل است

(۱۰)

تفاوت بین علم
دارنده علم و علم
علم است و علم
تا آنجا که تعریف با علم است

قوله

۱۲۱۶، ۱۲۱۷ - در کتاب ابواب کتاب التمسك باب اول

۱۲۱۶، ۱۲۱۷ - در التمسك لسان فقیر ← به کار اشتباه فقیر نگردد، سر منطقی بدون غلط

زیرا با قیاس فقه نیست (المخبر)

۱۲۱۶، ۱۲۱۷ - دلیل باشد، مفاد آن دلیل با حکم شرعی می باشد، قاعده فقه است

حکم شرعی می دهیم، یا قاعده تراغ.

۱۲۱۶، ۱۲۱۷ - اشکال، لایم که آیه ضمیمه باشد لغز و لغز بدون لغز، کلمه اللغزی لایم لا یعمد

صداقت، همه اسم در مقام اشتباه می آید، است که داخل لغز می شود.

۱۸، ۱۷، ۱۸

۱-
۲-
۳-
۴-
۵-
۶-
۷-
۸-
۹-
۱۰-
۱۱-
۱۲-
۱۳-
۱۴-
۱۵-
۱۶-
۱۷-
۱۸-
۱۹-
۲۰-
۲۱-
۲۲-
۲۳-
۲۴-
۲۵-
۲۶-
۲۷-
۲۸-
۲۹-
۳۰-
۳۱-
۳۲-
۳۳-
۳۴-
۳۵-
۳۶-
۳۷-
۳۸-
۳۹-
۴۰-
۴۱-
۴۲-
۴۳-
۴۴-
۴۵-
۴۶-
۴۷-
۴۸-
۴۹-
۵۰-
۵۱-
۵۲-
۵۳-
۵۴-
۵۵-
۵۶-
۵۷-
۵۸-
۵۹-
۶۰-
۶۱-
۶۲-
۶۳-
۶۴-
۶۵-
۶۶-
۶۷-
۶۸-
۶۹-
۷۰-
۷۱-
۷۲-
۷۳-
۷۴-
۷۵-
۷۶-
۷۷-
۷۸-
۷۹-
۸۰-
۸۱-
۸۲-
۸۳-
۸۴-
۸۵-
۸۶-
۸۷-
۸۸-
۸۹-
۹۰-
۹۱-
۹۲-
۹۳-
۹۴-
۹۵-
۹۶-
۹۷-
۹۸-
۹۹-
۱۰۰-

۵۱۷ - تفاوت / اصول یا قاعده فقیر

آثار بکودار
القواعد

۵۱۷، ۱ - علم القواعد الفقهية غیر از قواعد است

۵۱۷، ۲ - اهل سنت بیشتر کتاب در آن نوشته اند، اما در علم دارند

۵۱۷، ۳ - این دو کتاب هر دو تحت زیر علم با هم دارند

۵۱۷، ۴ - قواعد فقیر هم مثل قواعد لغز یک دسته است در امر توفیق لغز

~~۵۱۷، ۵ - لغز قواعد فقیر~~

۵۱۷، ۵ - توفیق قاعده فقیر: ~~فروع~~ فروع مختصی است بپوشش دارد

در یک باب یا در ابواب مختلف

۵۱۷، ۶ - بعضی قواعد فقیر حکم کلی دارند، حکم جزئی دارند یا موضوع حکم را

اعلام می دهند، بعضی قاعده لغز نیز توفیق

۵۱۷، ۷ - بعضی قواعد فقیر در تمام ابواب فروع جریان دارند، بعضی قاعده لغز نیز توفیق

۵۱۷، ۸ - بعضی قواعد فقیر حالت کلی دارند، حکم جزئی دارند، در واسطه ابواب است

نیست بلکه تطبیقات است، اینها هم لغز نیستند، حال: ما یضن بصیبه یضن بغاربه

کی نوع حیدر نوع امد کی

۵۱، ۷، ۱۹. من انقتر - قاعد، فخر - قاعد، اهورا

~~۵۱، ۷، ۱۹. بعض قواعد منقتر حکم یکے سے دھریں~~

۶. تقسیمات علم اصول

۶۱. تقسیم نہیں صحیح کا تقسیم و تقیم کے اقسام کے لئے

۶۲. تقسیم لزوم شیخ الفاضل

۶۲، ۱. معیار تقسیم بر حسب حکم کے صحت کے لئے ہے

۶۲، ۲. یا یقین یا ظن یا شک

۱) یقین: مباحث مربوط بہ علم، توفیر، اجراء، ...

۲) ظن: مباحث مربوط بہ ظن، امارہ، شہادہ، ...

۳) شک: اصول عقیدہ، اعتقاد، برائت.

۶۳. تقسیم نسبتی ہے:

۶۳، ۱. یہ لحاظ نوع اولیٰ تقسیم کردہ ہے

۱) اولیٰ لفظی و ارفاق در صحت، الفاظ علم

۲) اولیٰ عقلی و تدلیس واجب معتبر باذکار المعرف، تصد اعجاز

۳) اولیٰ عقیدہ برہانی، ... (نظری)

۴) اولیٰ عقلی علم و تیج عقابہ بلا بیان

۵) اولیٰ استنباطی و سیرہ مشرعیہ، اجماع

۶) اولیٰ شرعی و امارات و اصول شرعیہ، خبر و اہم

[یوں استنباطی ہے]

اسی لفظی قاعدہ ہے

کردہ اسے ہے

[یہی نوع الاستنباطی ہے]

۷. وضع

۷۱. مقدره

۷۱۱. خودت را که قائله امری نیست

۷۱۲. نیت آن که حکم کنی امری نیست!

۷۱۳. از جابر علم لعل است

۷۱۴. کثر هر از قواعد امری در لفظ است

۷۱۵. الفاظ نیا به وضع دارد

۷۱۶. نشاءت وضع درک بهتر از مباحث الفاء به مای دهد

۷۱۷. می وضع سابعه احدی نیست ~~بها~~ دارد

۷۱۸. بیشتر سابعه بی وضع در لفظ واقع بوده است

۷۱۹. واکنده در لغت نشاءت معنی ذلت است یا العجز

۷۲۰. در لفظ حقیقت وضع بین قدامی و زبیر نیست

۷۲۱. وقت آیه که در لفظ وضع شده در کتب احدی نیست

از استیلاء و وقت کر علم نشاءت است

۷۲۲. زمان و لغت

۷۲۱. نکر از معنای امری بیشتر

۷۲۲. بدون آن علوم و معانی بیشتر وجود داشت

۷۲۳. مکر نیت بیان است

۷۲۴. مصدر از الفاء که ثلاث به معنی است

۷۲۵. انسان با نیت مقصود خود از آن استناد می کند

۷۲۶. من الفاظ چیست؟

۷۱۲. من ادوات الفاعل في معاني

۷۱۲.۱. حذو لفظ ارتباطا بمعنى خاصا فزاد (حذو حذو)

۷۱۲.۲. ارتباطا بالادوات

۷۱۲.۳. عامل بيروني بسبب ارتباطه بالادوات

۷۱۲.۴. بسبب ارتباطه بالادوات كونه بالادوات

۷۱۲.۵. وضعه عامل ارتباطا لفظا بالمعنى

۷۱۲.۶. حقيقة وضعه حذو

۷۱۲.۷. تناقض حقيقة وضعه بينه وبين علم فزاد

فتطابقه حقيقة هذا ليس بينه وبين علم فزاد

۷۱۲.۸. عرف ارتكازا وضعه انجاء ودفعه

علم اين ارتكازا واظهاره كونه محسوسا

۷۱۲.۹. عمل بيروني بسبب ارتكازا وضعه انجاء ودفعه

۷۱۲.۱۰. تطابقه بينه وبين حقيقة وضعه

۷۱۲.۱۱. صاحب لفظه : الرفع كذا الفتح من اللفظ بالمعنى

۷۱۲.۱۲. الرفع : الرفع كذا الفتح من اللفظ بالمعنى

۷۱۲.۱۳. تعريفه بجملة ونحوه

۷۱۲.۱۴. جعل العلامة (عمر الزبير بن العوام) بغيره

واضع لفظه بالعلامة بغيره فزاد

۷۱۲.۱۵. الرفع : الرفع كذا الفتح من اللفظ بالمعنى

۷۱۲.۱۶. الرفع : الرفع كذا الفتح من اللفظ بالمعنى

۷۱۲.۱۷. العهد (جملة من الفتح) بغيره

واضعه بغيره فزاد

عن العهد بغيره فزاد

۱۰۱۵/۵/۷۱۴ . دفع اعتبار نیست بقره است

۱۰۱۶/۵/۷۱۴ . در وضع دلالت بقره نیست بقره است بقره است

له وضع لفظ بار بقره ! له وضع لفظ بر معنا !

۱۰۱۷/۵/۷۱۴ . این دلالت بقره نیست بقره است بقره است

حاصل شود که در هر دو وجه وضع هر دو ! بر الفاظ صادره در خطاب از این نوع است

۱۰۱۸/۵/۷۱۴ . البته اول دفع بقره کرده است ، تو بگویم بقره کنه و ...

بقره کنه هم حاصل شود که عموم است

بقره کنه مستعمل و اضع ! هم استعمال بقره و اضع هست

۸۹/۷/۲

۱۱

۱۰۱۹/۵/۷۱۴ . بقره کنه اعتبار هم نیست ! اعتبار بقره و کنه است

۱۰۲۰/۵/۷۱۴ . فقط وضع تعیین ما شرح کرده اند

۱۰۲۱/۵/۷۱۴ . در مجاز و طار مستعمل و شود

عنوان

۱۰۲۲/۵/۷۱۴ . در بیان هم افعال مجوزانه و غیره که ممکن ذکر کرده و از راه غیر لغت دارد

۱۰۲۳/۵/۷۱۴ . هدف که تعیین است از راه امکان بقره است و کنه است

کامل نیست و مانع از کنه !

۱۰۲۴/۵/۷۱۴ . افعال : واقعا یعنی تراشیدن مستعمل و اضع برایش چون همه ملب دارد !

۱۰۲۵/۵/۷۱۴ . افعال : و اضع بعد اضع بقره ، صلاح بقره از این جهت است ! چه اضع بقره است !

۱۰۲۶/۵/۷۱۴ . افعال : تغییر بقره است این بقره ! استعمال در معنی که بقره کنه است

۱۰۲۷/۵/۷۱۴ . افعال : حذف از کتاب است !

۱۰۲۸/۵/۷۱۴ . بقره کنه : القرآن الیک (ملاست بقره)

۱۰۲۹/۵/۷۱۴ . بقره کنه : بقره کنه (ملاست بقره)

۷۱۴۵۱۴۲. از قطره روانشمار با دلف استفاده کرده است به سطر ۱۵۰

۷۱۴۵۱۴۳. از راع بقدر شیا

۷۱۴۵۱۴۴. از راه مستقیم ملاحظه و صریح شیا

۷۱۴۵۱۴۵. از راه بقدر ذهنی آن شیا (شیر آن است)

۷۱۴۵۱۴۶. از راه ملاحظه ذهنی (شرطی شیا)

۷۱۴۵۱۴۷. این معادلت راجع عامل نیاز دارد ^{میل تغییر می‌دهد}

۷۱۴۵۱۴۸. گواهی عامل آن کمی است (از یاد نگار یاد)

۷۱۴۵۱۴۹. گواهی عامل آن کمی است (وضع ابتدائی است)

له یعنی که دیده و بسیار هم حادثه دارد

۷۱۴۵۱۵۰. دلالت نظر بر معنی تقریبی دارد

۷۱۴۵۱۵۱. وضع که امر حقیقی است نه اعتباری!

۷۱۴۵۱۵۲. وضع مفسر غیر از دلالت است؛ وضع مشتق دلالت است

یعنی وضعها تابع از دلالت می‌باشد!

که نام ندادن

[صبر در استقامت حکم وضعی است
ما توجیه به معنی شکر است و در حقیقت تابعی
تا اینکه در این باره وضع است [۱۴۲]

[نمودن]

سرمشکل است وضع بار و دلالت نیاز است [به این ترتیب با اثر]

میل وضع همایه نام بهر فرجه است که مشتق دلالت می‌شود!

[۱۴۲]

۷۱۴۷۱۹

ل -
لیج

۷۱۴۷۲۱. وضع قرآن اعتباری است

باید مگر انجام دهد که قرآن در ذهن خیال ایجاد شود

۷۱۴۷۲۸. ائمه: آنچه همه را گویند منظور دلالت است (یعنی کیفیت انتقال)

و یک از وضع نیست!

۱۷۱

۱۱۴۱۵۱۱۱. صرف عدد تا آنکه بیست و نه عدد و وضع را توفیق کرده است
 که معنی ملازمه و ضمیه است در میان نام جمع (زنان آئین) هر
 آن از آنست که است.

۱۱۴۱۵۱۱۲. عدد کسب را که وضع می گویند آیا وضع را که از سبب ایجاد عدد
 شود؟! وضع کردن بستن به عدد نیز دهد! سیر اقرار آن نیز بعد!

۱۱۴۱۵۱۱۳. ضمیر جمع عدد ایجاد ملازمه و ضمیه و عدد را تکرار
 در حرف وضع می نماید!

۱۱۴۱۵۱۱۴. ملازمه و ضمیه هر چه کسی؟ کدام عدد است؟
 آیا عدد و ضمیه دو تکرار کفایت می کند؟

عدد و ضمیه امری نمی باشد و ملازمه نیز هر آن
 تعدادی که تکرار باشد.

۱۱۴۱۵۱۱۵. مبالغه فخرت: وضع لفظا حاتم و معرفه عن المعنی
 ایا در آن است!

در حدیث بیان لفظ تا آنکه بیست و نه عدد
 هر عدد را که تکرار اوضاع را است
 عدد را که تکرار اوضاع را است
 تا آنکه بیست و نه عدد را است
 در این معنی لفظ و افعال تا آنکه بیست و نه عدد
 در این معنی لفظ و افعال تا آنکه بیست و نه عدد

این خصیصه را اعتبار می کند!

x اعتبار و اللفظ حاکم است عن المعنی فقط x

۱۱۴۱۵۱۱۶. دلیل: اعتبار غالباً نمی بردار انسان از واقعیت است [علم بعینت است]

حالا در تمام احوال وضعی هم تعلیه از واقعیت است تا بعد از خصیصه

امداد از بعد معرفت است (مگر تفویض خصیصه که از بعد معرفت است)

همین خصیصه را اعتبار می کند تا کسی از واقعیت کردد ببالد

۱۱۴۱۵۱۱۷. ممکن است وضع اتفاق بیافته و در دلالت شود

این دلالت تابع گزار است که وضع بیافته باشد

[سیر نیز در دلالت در وضع و دلالت است]

در احوال: تمام به لفظ غایت بیان کرده اند
 غایت وضعی است و وضع لفظی است در این معنی
 لفظی غایت تا آنکه بیست و نه عدد را است
 در این معنی لفظ و افعال تا آنکه بیست و نه عدد

۷۱۵ - تَعْنِيَاتِ وَضْعِ

۷۱۵،۱ - تَعْنِي : آيْتِي تَابِ هَالِ كُنْتِي

۷۱۵،۲ - تَعْنِي : كَرِي سَا سَعَالِ مَلِي اَهْتَمَامِ لِنَهْ مَعْنَا كَرِي

۷۱۵،۲،۱ - طَبَقِ تَطْرُقِ حِوَالِ عَقْدِ عَدَلِكِ اِسْتِ حِوَالِ مَبْرُكِي

اِيكَادِ مَلَزَمِي اَمِ وَضْعِ مِمِ حَاصِلِ مَرَدِ مَرِ تَعْنِي مَبْرُكِي

۷۱۵،۲،۲ - دَوْلَتِ اَسَا تَابِعِ اِسْ و مَلَزَمِ ذَهْنِ اِسْتِ سِرِ

مَرِ عَدَلِ اِسْ اِسْ كَرِي ، دَوْلَتِ اِيكَادِ مَبْرُكِي

سِرِ اَسَا وَضْعِ مَبْرُكِي !

۷۱۵،۲،۳ - يَبِي كَرِي كَرِي وَضْعِ تَعْنِي مَبْرُكِي ، حِوَالِ اَحْتِمَالِ

لَا مَرِ مَبْرُكِي ، اَصْلًا وَضْعِ مِمِ مَبْرُكِي ، مَبْرُكِي دَوْلَتِ حَاصِلِ اِسْتِ

د
ر
ع
م

۸۹،۲،۲۴

۷۱۶ - وَاَضْعِ لِفَاتِ كَسْبِ ؟

۷۱۶،۱ - حِيَزَانِ يَبِي دَرِ لَعْلِ اَسْرِ حَالِ

۷۱۶،۲ - بَعْضِ : وَاَضْعِ لِفَاتِ حَوَالِ تَعَالِي اِسْتِ

بِي مَرِ مَبْرُكِي مَبْرُكِي

۷۱۶،۲،۱ - دِي مَبْرُكِي ، عَمِ اَلْاَكْرَمِ اَلْاَسْمَاءِ مَبْرُكِي

۷۱۶،۲،۲ - دِي مَبْرُكِي ، لِفَاتِ مَبْرُكِي ، وَاَضْعِ مَبْرُكِي مَبْرُكِي

۷۱۶،۳ - وَاَضْعِ مَبْرُكِي ، كُنْ يَبِي مَبْرُكِي وَدَرِ طَوْلِ اَعْمَالِ

۷۱۶،۴ - اِسْ كَرِي اِسْ كَرِي ، اِذَا مَبْرُكِي مَبْرُكِي مَبْرُكِي

اَلْاَمِ كَرِي مَبْرُكِي

۷.۷ اسم وضع

۷.۷.۱. وضع نیز دارد به نظر لفظ و معنای آن در واقع

۷.۷.۲. نسبت معنا

۷.۷.۲.۱. معنی جزئی در شخصی یا در نظر نگردد
لفظها برابر معنی شخصی وضع و لفظها: علی شخصی خاص

وضع خاص + موضوع له خاص

۷.۷.۲.۲. معنی کلی و عام را در نظر نگردد
لفظها برابر معنی کلی وضع و لفظها: انسان کلی انسان

وضع عام + موضوع له عام

۷.۷.۳. حالات غیر متعارف

۷.۷.۳.۱. معنی کلی و عام را در نظر نگردد
در لفظها برابر مصادیق و افراد وضع و لفظها: انسان افراد انسان

وضع عام + موضوع له خاص

۷.۷.۳.۲. معنی جزئی را در نظر نگردد
در لفظها برابر معنی آن وضع و لفظها: صدف کلی انسان

وضع خاص + موضوع له عام

۷.۷.۴. قسم چهارم مستملاً صحیح و ممکن نیست! (۷.۷.۴.۲)

۷.۷.۵. قسم سوم (۷.۷.۴.۱)

۷.۷.۵.۱. مشهور: ممکن است.

۷.۷.۵.۱.۱. عام و توان آینه بهر جزئیات باشد!

۷.۷.۵.۱.۲. نبرهان (ایروان و امام) : هر عنوانی که از معنی جزئی است

و توان آن را در نظر نگردد. انسان = حیوان ناطق

برهان است.

[ماهیت را بهر طریقی و لذا فقط از ماهیت زیر خصیصه دارد

نه از شخصیت و تمام خصیصه له! ۴۰]

عناصیر

۷، ۷، ۵، ۲، ۱، ۲، ۱ - بعضی معانی در بعضی معانی است

۷، ۷، ۵، ۲، ۱، ۲، ۱ - در عامه که مباحث است فواید این معانی است

یعنی خصایص منطقی از جمله منطقی است و در زمان در مکان و اندازه

۷، ۷، ۵، ۲، ۱، ۲، ۱ - بعضی از مفاهیم استخراج معانی است مثل معانی

«مصادیق الفی» که مفهوم به ذهن می آید و بیک مستقیم

مصادیق آن را همه افراد ما در ذهن می آوریم

[مفهوم تقریر فیه از تقریر آن جداست، یعنی سخن تقریر است و مفهومی است

منطق، که در واقع تقریر است و تقریر منطقی است] [

۷، ۷، ۵، ۲، ۱، ۲، ۱ - این قسم به چهار اول که هسته و در هر دو یک نیست! (تذکره)

۷، ۷، ۵، ۲، ۱، ۲، ۱ - مثال: ملک من عقیدت است و در هر دو یک نیست!

بیرنگ! این عنوان ماحولی نیست بلکه مظهر است!

[خصایص از اولاد و خداوند در هر دو یک است

در منطقی همین است تا از هم متمایز است

مفاهیم و وضع شده که مظهر است از هر دو یک است]

تقریر از اولاد و خداوند
بیرنگ! این عنوان ماحولی نیست بلکه مظهر است!
مفهوم تقریر فیه از تقریر آن جداست، یعنی سخن تقریر است و مفهومی است
منطق، که در واقع تقریر است و تقریر منطقی است
این قسم به چهار اول که هسته و در هر دو یک نیست!
مثال: ملک من عقیدت است و در هر دو یک نیست!
بیرنگ! این عنوان ماحولی نیست بلکه مظهر است!
[مفهوم تقریر فیه از تقریر آن جداست، یعنی سخن تقریر است و مفهومی است
منطق، که در واقع تقریر است و تقریر منطقی است
این قسم به چهار اول که هسته و در هر دو یک نیست!
مثال: ملک من عقیدت است و در هر دو یک نیست!
بیرنگ! این عنوان ماحولی نیست بلکه مظهر است!

۷، ۷، ۵، ۲، ۱، ۲، ۱

در لغت

۷، ۷، ۵، ۲، ۱، ۲، ۱ - جواب معانی به تفهیم معنی آن کامل نیست!

۷، ۷، ۵، ۲، ۱، ۲، ۱ - عنوان «فردان» هم که است و معنی دارد، هر چند آنجا که در معنی ماحولی

گفته شد این نام است! با افزودن هم ماحول است!

لفظ فرد بهر مفهوم خود وضع شده است که با هم جدا است!

۷، ۷، ۵، ۲، ۱، ۲، ۱ - ماحول معانی فاعل و مفعول و مفعول به [معنی آن] که هر فرد به ذهن می آید!

مفهوم معانی فاعل و مفعول به [عنوان آن] که هر فرد به ذهن می آید!

۷۱۷۱۵۱۲۵ - که افتد بن علی : اسم بهر قسم وضع شود یا واقع شود!

۷۱۷۱۵۱۲۶ - مثال عرفی: "من تحت القف اسم الف"

۷۱۷۱۵۱۲۷ - اسم بهر قسم بهر (اشترک معنوی)

۷۱۷۱۵۱۲۸ - اسم بهر قسم وضع شود (اشترک لفظی)

۷۱۷۱۶ - در اصحیح وقوع سه قسم اول منفرد است، اما در وقوع آن دو قسم اول واقع شده است و هر دو وقوع هم لوم افتد است.

۷۱۷۱۶ - اکثری هم ممکن است و هم واقع شده است ← در حروف!

۷۱۷۱۶۱۱ - معنای حروف

۷۱۷۱۶۱۲ - حاصل از قسم لوم هست یا غیر (بعدا)

۷۱۷۱۶۱۱۱ - لغوی: معنای حرفی تفاوت با معنای اسم ندارد! من = ابتدائیت

۷۱۷۱۶۱۱۲ - اگر جار هم نرآید، زیرا واضح (حفظ) وضع شرط کرده است

که اگر مستعمل لحاظ کردیم اسم و اگر نسبت به چیز لحاظ کردیم!

۷۱۷۱۶۱۲۶

دو قسم لغوی

دسته ۱) ۷۱۷۱۶۱۱۱۲ - اگر شرط مذکور واقع در معنا بود، لازم آید که دو لحاظ هم زمان شود

لحاظ المعنی و لحاظ ~~معنی~~ ^{لحاظ} در معنا

که مثل تقریر لفظ فرس که قبل لحاظ استعدای بدون معنا

سیر نمی شود در معنا چیزی را لحاظ کرد! (دو لحاظ لزومی)

زیرا خلفت جهان است.

دسته ۲) ۷۱۷۱۶۱۱۱۳ - اگر لحاظ جزا معنا باشد، دیگر معنی منطبق به خارج فرزند، زیرا

دیگر لایسته طائفت و ~~مستعمل~~ چون مقید به ذهن شده [تشریح ص ۷۰]

دیگر انطباق با خارج ندارد!

۱۷۱۶۱۷۱۸ - حرف کی لفظ عربی است که معنی عربی هم دارد
این نسبت که اینقدر عجیب است چگونه عربی به این نسبت پیدا کرده است؟

۱۷۱۶۱۷۱۸۱۹ - حرف کوبیده عربی ساده نیست دارد!

۱۷۱۶۱۷۱۸۱۹۲۰ - موزون که حرف با این هر کدام به همراه در شود

۱۷۱۶۱۷۱۸۱۹۲۱ - بشر در گذشته با این نسبت به معانی دلالت می داد، اما از

حالتی که امروز می کرد (آنطور که) به جور خاصی است، نمی کرد و نتواند

حالت ظنیست دلالت دهد. پس در گذشته دلالت را با این

هم معنی استی با دلالت کرده. پس در آن زمان با این نظام وضع کنه

۱۷۱۶۱۷۱۸۱۹۲۲ - عجمی که در تحصیل دادن به این اجهال است که عجمی نام دارد که گفته

۱۷۱۶۱۷۱۸۱۹۲۳ - معنی حرف چون مندرک در طریقت است. اگر حرفی داشته حرفی نشود و اگر

کل داشته، فعلی نشود:	{ زید فی الدار زید فی دار رجل فی دار رجل فی الدار	حرف + حرف
		حرف + کل
		کل + کل

۱۷۱۶۱۷۱۸۱۹۲۴ - پس حرف وضع کرده با این واقعیت بین دو مفهوم دیگر

شکوک! هر یک ربط به طریقت دارد و وضع عام موزون که خاصیت
[مزدان منقول شده بود] چون واقعیت $\frac{1}{2}$ کل است نه حرف، پس وضع عام موزون است

۱۷۱۶۱۷۱۸۱۹۲۵ - زید فی الدار به نظر من آن نه حرفی چون به تمام تقاطع متزلزل صدق میکند

یعنی: حرف + حرف = کل. این یک معنی است! چگونه نشود؟

کل در حرفی می باشد
یعنی با این نسبت
[توضیح آن که هر دو است
نه صدق و نه معنی!]

۷۱۷۱۴۱۴۱۴۱۴ . اسماوات و سموات

۷۱۷۱۴۱۴۱۴۱۴۱ . معنای اسم اشاره

۷۱۷۱۴۱۴۱۴۱۴۱۴۱۴ . صاحب لغت و ابن فنیار گفته اند که اسماوات و سموات معانی خود

منفردند است : هذا المفرد المنکر (جمع عام) منوع لغت

لکن لیکن الله ، که این اسم آن تبار عند الاستعمال !

۷۱۷۱۴۱۴۱۴۱۴۱۴۱۴ . در این که اشاره نیست ؟

۷۱۷۱۴۱۴۱۴۱۴۱۴۱۴۱۴ . در موضوع که گذشته از قبل استعمال اشاره داخل شود

۷۱۷۱۴۱۴۱۴۱۴۱۴۱۴۱۴ . جزئی شدن آن هم فایده از اشاره حین الاستعمال است

زیرا موضوع که آن مد است

۷۱۷۱۴۱۴۱۴۱۴۱۴۱۴۱۴ / ۲۸ / تنوع معانی / اشاره ، برهان : لکن التحقیق أنها منوعدة لکن الاشارة یعنی

لا یجادها !

هذا خصیة از معنای غیر لکن ، بلکه معنای یاد می کند !

سیر اسماوات و سموات که از غیر نیستند !

۷۱۷۱۴۱۴۱۴۱۴۱۴۱۴۱۴ . اشکال : اگر آن دو وسیله با هم نباشد معنای داشته باشد

حاصل اشکال است لغت به آن معنای دارد !

معنی ظهور هم بنام آن در ذهن بیاید !

۷۱۷۱۴۱۴۱۴۱۴۱۴۱۴۱۴۱۴ . مستند قرار گیرد در حالی که اگر ظهور از آن در ذهن نیاید

معنای حرفی بیاید که در بنیاد معنی واقع شود !

۷۱۷۱۴۱۴۱۴۱۴۱۴۱۴۱۴۱۴ . اگر چه چون است ، طبع سرشماره آن به است در واقع

۷۱۷۱۴۱۴۱۴۱۴۱۴۱۴۱۴۱۴ . بار مفرد نیز به معنی است ، وضع گفته است / وضع (۳) موضوع خاص

حرف ← مکان نزدیک که طرف آن است ←

این تعریف نزدیک است ، واقع است معنی اسم ذات دارد !

ع ۷۱۷۱۶۱۱۴ - حقیقت جمله اسمیه

۱- ۷۱۷۱۶۱۱۴ - مفعول و مفعول به در لایحه نسبت محمول بر مفعول

بر مفعول نسبت وضع شده است! (بر مفعول مفعول به)

۲- ۷۱۷۱۶۱۱۴ - معنی: (مفعول به) آنچه افعال بر آن مفعول است در نسبت، جمله اسمیه وضع شده است

تا لایحه بر افعال مفعول محمول است نسبت!

لکه مفعول یا مفعول به (مفعول به)

۱- ۷۱۷۱۶۱۱۴ - نقل این از منطقیان در سه بوده است، و آنکه تفسیر مشتق بر مفعول محمول است

است و این نسبت صاعقه از نسبت واقعه خارجی است!

در حدیث بسیط، محمول و جای که محمول خبر است (ترکیب این نسبت)

نسبت چطور باشد و چطور واقعه خارجی است!

مفسران منطقیان «نسبت ملامح» بوده و نسبت واقعه خارجی است!

لکه نسبت دلاله

۲- ۷۱۷۱۶۱۱۴ - اتحاد مفعول و محمول یعنی: حقیقت بر نسبت نسبت!

۳- ۷۱۷۱۶۱۱۴ - دلیل: چون در بعضی محل اسمیه لایحه نسبت خارجی می بود نسبت!

۴- ۷۱۷۱۶۱۱۴ - بنیاد ما بر جمله اسمیه از آن دو است که بهر نام جمله اسمیه مفعول اسم مذکور

که خاصیت خبریه بر محتاج مفعول به ترکیب تا آن مرتبه ذهنی باشد

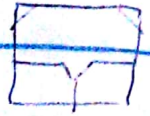
عین سخن طلب که در صورت گفتیم، در جمله اسمیه خبری که نسبت آن دلاله

و آنکه بر مفعول خبری که نسبت ترکیب مفعول محمول باشد تا ترکیب خبریه مفعول باشد

نیز علم که خبری دارد در چون بهر آن نسبت خبریه ترکیب خبریه

مذکور است الهه به راه مذکور!

۱۴۱۴، ۱۶، ۱۷، ۷۱۷ - در سرفصل: الانسان انسان که ماهیت بیگانه است
[معنویات] { الانسان حائس که اعتدال مغز و اتحاد مصداقی



الانسان اسم جنس [معنویات]

تفاوت در چیست؟ مغز انسان، مصداق انسان، لفظ انسان با هم تفاوت دارند
پس مطلق سرفصل واحد نیست!

کاره ۱۴۱۴، ۲، ۷۱۷ - مصداق انسان / مصداق حائس - معنای ایجاد کننده الذابیه پیروز و انکار

میان آنها اراده بود که همان نسبت اتحاد آنها با هم هست، پس نسبت وجود دارد

۱۴۱۴، ۱۶، ۱۷، ۷۱۷ - ~~مستحق~~ در عمل اولی نیاز به تعامیر دارد تا نسبت معنا پیدا کند.

مغز انسان / مغز حیوان ناطق - دو بار انسان با تصور کردن لذا تعامیر نمود

طرد و ارتقا طار نسبت برقرار کند و دو یکت بخون است.

۱۴۱۴، ۱۶، ۱۷، ۷۱۷ - کسی که است نسبت را در جمله اسمی میزنند یعنی به صورت نسبت کلید بود

توضیح که مغز و است «است» در فاعل چیست؟!

۱۴۱۴، ۱۶، ۱۷، ۷۱۷ - در ترکیب الیاء گفتند نیز که محل منبع است هم ترکیب الیاء مصداق ولد و من

آنچه سرکان به عنوان ترکیب جدا قبول دارند، هم منبع که کلید است یعنی توانست مصداق

داشتند با آن اول مصداق ندارد، پس صلا ندارد!

1. استعمال }
2. ظهور }
بجهت ربط تعبیر!

اصول

شماره اول

۷۱۷۱۲۱۴۹۱۱. تفاوت جمل خبریه و انتی

۷۱۷۱۲۱۴۹۱۱. گفته شد، مفعول خبریه و انتی، یک است و لکن واقع خبریه با بار السؤل در قصه حکایت وضع کرده است و انتی نیز با بار قصه ایجاد

۷۱۷۱۲۱۴۹۱۱. اگر مفعول که یکی باشد، لازم است که شود آنجا، حاصل السؤل کرد! در حدی که این خلاف و بعد از است!

۷۱۷۱۲۱۴۹۱۲. آثار الاموال: حقیقت، اجتهاد و انتی: مقادیر است.

۷۱۷۱۲۱۴۹۱۲. آنچه هم مشرکین تعارض نیست بلکه تعارض است (در موفقیات هم داخل کرده بود) السؤل مقولم و اندر کرده است!

۷۱۷۱۲۱۴۹۱۲. استخوانی است: با شیخ محمد فخریه معنی متفاوت از جمله انتی است. ذهن مبتدیان را بر مفعول در مقادیر است

۷۱۷۱۲۱۴۹۱۳. محقق جزئی: محمد فخریه بهر ابراز قصه حکایت وضع کرده و جمله انتی نیز بهر ابراز قصه ایجاد وضع کرده است!

از یاد جمله ایجاد خبریه خبری ایجاد نمی کند، زیرا امر و عینا ایجاد می شود با ذکر نظر انتی است! مگر بگویند امر اعتبار ایجاد کند! که این از اعتبار محتاج نظر و ابراز نیست پس نمی تواند این در جمله انتی از اعتبار باشد! پس جمله انتی نه طائف از این اعتبار در نفس است!

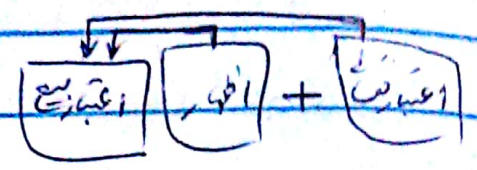
۷۱۷۱۲۱۴۹۱۳. اول: حکایم استین خبری انتی را خود خبریه می نامند. قصه حکایت با قصه انتی! قصه نمی خط از قرآن نمیه در مورد خبر خود کلام!

۷۱۷۱۲۱۴۹۱۴. اول: لازم است که جمله انتی به هم خبر باشد چون ابراز قصه کند!

۷۱۷۱۲۱۴۹۱۴. اول: خلاف از نظاره ممکن خواهد صیغه کن معرب پس معنی که با لفظ بیع بهر ملکیت محقق شود، نه خبر از ملکیت بالذات!

در ابراز انتی! در ابراز انتی! مفعول خبریه در جمله انتی! جمله خبریه در جمله انتی! در ابراز انتی! جمله خبریه در جمله انتی! در ابراز انتی! جمله خبریه در جمله انتی!

۷۱۷۶۱۲۴۹۱۴۹۱۴
 کبریا اعتبار اول گفته شده متفکر است و بعد فقط آن به معنای اعتبار است
 پس کبریا اعتبار بعد از نظر ایجاد الود که آن ملکیت یا زوجیت یا محقق
 می نماید این اعتبار هم رحمت دارد و کتب اعتبار اول رحمت ندارد
 و این در ۱۱ ابراز فقط محقق می نماید!



۱۹/۸/۹۶
 - ل
 - اعتبار

۷۱۷۶۱۲۴۹۱۴۹۱۴
 نظر آنچه خوانده بعضی جاها صحیح نیست
 اگر بگید آن را محض آن است یا بشود و بجز انقدر استعمال ندارد موضوع در اعتبار است
 اما اگر چه شترک باشد بین آن و انقدر (من صیغ عود و انقاع) موضوع آن را
 تفاوت به نقش مستعمل است.

۷۱۷۶۱۲۴۹۱۴۹۱۴
 معلوم بفرمایید ؟ [موضوع نظر مستعمل است]

۷۱۷۶۱۲۴۹۱۴۹۱۴
 تصور ذاتی عمل آن است و انقدر عمل آن است اما سایر ابکار معنی وضع کرده است
 در فرجه وضع کرده به معنای از غیر
 ۷۱۷۶۱۲۴۹۱۴۹۱۴
 بیشتر بفرمان آن را تعریف کرده از آن اعتبار آن را با معنی است و کتب دیگر
 غیر از اعتبار آن را می رسد آیا این اعتبار به معنی حقیقت آن است وضع کرده است؟

۱۹/۸/۹۶
 - ل
 - اعتبار

۷۱۷۶۱۲۴۹۱۴۹۱۴
 اعتبار

۷۱۷۶۱۲۴۹۱۴۹۱۴
 مراد صحیح اعتبار عقده است
 ۷۱۷۶۱۲۴۹۱۴۹۱۴
 فرد صحیح اعتبار نیست، چون از آن جهت حدیث شده اعتبار بنابر آن

عقد در امر لغوی اعتبار
 در امور مالی اعتبار
 در امور حقوقی اعتبار
 در امور کیفری اعتبار

۱۷۱۰ ب. یکی از اقسام اعتبار است که بر مبنای وقوع یا عدم وقوع شایسته اعتبار است
 عالم اعتبار است!

۱۷۱۱ ب. اعتبار از دو گونه است یعنی واقعی دارد.

۱۷۱۲ ب. اعتبار از مصالح و مفاسد است.

۱۷۱۳ ب. منافع عمل و رفتار است.

۱۷۱۴ ب. اعتبار عقده به تدریج شکل می‌گیرد [تعیین نیت و تعیین استیجاب]

۱۷۱۵ ب. اعتبار سه حالت دارد:

۱۷۱۶ ب. تخفیر است. (فرد یا خود تمام یا است فرض کند که ندارد.)

۱۷۱۷ ب. قهر است. (مثلاً بیگانه یا مالک چیز برانند در قهر.)

۱۷۱۸ ب. عقده در جهالت است. (دولت، رعیت، زوجیت و غیره.)

۱۷۱۹ ب. اعتبارات عقده در امور اسباب عقده بهر جهت هستند:

لا شکر علی طاعتی که عقده است و بیع و غیره.

۱۷۲۰ ب. اسباب عقده غیر اختیار است مثل موت بهر طاعتی است.

۱۷۲۱ ب. اسباب عقده اختیار است مثل عقد ازدواج بهر جهت زوجیت.

۱۷۲۲ ب. اعتبار تخفیر بدون اعتبار عقده در عرف عقده رسمیت ندارد.

۱۷۲۳ ب. شرط است. [در باب عقده]

۱۷۲۴ ب. هر حرفی که بگویم و بعد از آن منتهی نشود بلکه باید عقده آن را تأیید کند.

که عقده آن را با شرط قبول دارد.

۱۷۲۵ ب. اعتبار تخفیر و اعتبار عقده به هم بدون اعتبار شرط با یک شرط رسمیت ندارد.

۱۷۲۶ ب. عدم مدعی در اعتبارات عقده از سوی مدعی کفایت می‌کند و چون غرض از آن است.

شرایط محلیت بود به صورت رایج می‌گردد!

۱۷۲۷ ب. اسباب اعتبار قهر خود را اعتبار است و قهر زانقر و غیره اعتبار است.

۱۷۲۸ ب. در ترائیم کل علم اهل را بر مبنای اعتبار طبقه بندی می‌کنیم (مفسر اعلام گفته اند)

۱۸۱۰ ب. تعریف اعتبار.

۱۸۱۲ ب. مصادیق اعتبار (مصادیق اعتبار).

در باب اول / مکرر و سبب / مباح

۱۸۶۳ - اتم اعتبار (الزائر، التفریح، لا اقتصار)

۱۸۶۴ - اتم اعتبار الزائر (تعمیر، تعمیر، عمیر، کن، تعمیر، ترمیم)

۱۸۶۵ - اسباب ابناء اعتبار (عقل، نطق) که مدلول (مغزیه، ظاهر، عشق، انده، تعبیر)

۱۸۶۶ - تعریف کائنات حاصل اعتبار (ظواهر)

۱۸۶۷ - ضمیمه علم امور اقله من به نقل از ارد، علم جهان و عمر عالم که مضموع آن اعتبار است

در تمام کلمات چهار گانه نیز قابل طرح است! [نظر ساز ایشان است]

۱۸۶۹ - علم قهر با هم در آن برابر اعتبار ساز مانع کرد!

۱۸۷۰ - اعتبار در امور مالا

۱۸۷۱ - در دقت

۱۸۷۲ - در فرار

۱۸۷۳ - در اعتبار

۸۹۸۱۲ و ۸۹۸۱۳ و ۸۹۸۱۵

در کتب

۱۸۷۴ - حقیقت آنست

۱۸۷۵ - سبب: ایجاد المعنی باللفظ

۱۸۷۶ - سبب: السعول اللفظی للمعنی

۱۸۷۷ - جزئی و ابراز امر قافی : مثال : ابراز انتقال ملکیت در بیع

در لفظ نفس ایجاد ندارد، فقط به نقش تحت اللفظی کند

۱۸۷۸ - مقایسه در تطبیق و عنفر معنوی یعنی همان اعتبار در حرور وجود دارد

اما عنفر طودی یعنی ابراز ~~...~~ یا با عمل حاصل می شود (سبب)

و یا با لفظ خاص (جزئی)

عرباویہ۔ اُنکال: اگر اُنکال عبارت از کبیر اعتبار نفسانی است و
یک امراز خاص، سر برابر تخت آن چیر تندی است کہ
لفظ سبز باشد یا معنا.

کاربویہ۔ نسبت عمدہ نظر عجم خوی سرد مبول است، و در باید قید مزده
کہ امراز خاص باشد.

[در این صبح جعفر بنوم راز در
کتاب نیشتم و منظور استاد و افصح
سیت پن]

۸۱۲، ۴، ۴، ۶ . انذار دریافت : دانش سپید که تواند مجازاً برده کند .

۸۱۲، ۴، ۴، ۷ . دفع خواندن : بازگشت به وقت که در هر حصول به معانی مورد نظر فرستاده (تجدید معانی ازین)

۸۱۲، ۴، ۴، ۸ . جبر بر تفسیر : تخیل معانی صحیح

۸۱۲، ۴، ۴، ۱۱ . معنی تجدید یافته : واقعا معتقد گویند بود است . [اراده جدید]

۸۱۲، ۴، ۴، ۱۲ . درستی یا نادرستی : مفید یا مفروض بودن پیام .

۸۱۲، ۴، ۴، ۹ . واکنش : وقتی جبر بر تخیل انجام شد که عکس العمل اتفاق افتاد است

ممکن است فقط یک واکنش ذهنی باشد ؛ پذیرش یا عدم پذیرش

۸۱۲، ۴، ۴، ۱۰ . وزارتت : هر آنچه سبب اختلاف در احوال پیام رسانان شود .

۸۶، ۸، ۱۹

و آنچه تعالی

۸۱۲، ۴، ۵ . اراده (مفهوم)

۸۱۲، ۴، ۵، ۱ . اراده استعمالی : توجه به معنای خاص و لفظاً به عنوان حاکی از آن معنای خاص

۸۱۲، ۴، ۵، ۲ . اراده تفهیمی : قصد اخطار معنای به ذهن مخاطب داشته باشد با لفظ

۸۱۲، ۴، ۵، ۳ . اراده جدیدی : آنچه را که قصد تفهیم آن داشته است واقعا انجام داده و لفظی نکرده!

۸۱۲، ۴، ۵، ۴ . متکلم بتواند اراده استعمالی داشته باشد بدون اراده تفهیمی ، طایفه زمانه که قصد

ایم و لعل داشته باشد مخاطب تفهیم!

۸۱۲، ۴، ۵، ۲۲ . ظاهر دو اراده اول هست و بر مطابق هم نیستند طایفه اندکی در تفسیر گویند من

احل نیست حتم ، اراد استعمالی نیست بهر آنکه اراده تفهیمی اندکی سنی باشد

و اهل فزاحب از بعد آن!

۸۱۲، ۴، ۵، ۴۱ . یعنی نیست این تفسیر که طلب نفسان باشد!

۸۱۲، ۴، ۵، ۱۷۱ . ظاهر اراده استعمالی نیست ، قصد به حال لفظ آید از دست با خارج

شده است اینها هیچ اراده ار نیست.

تکلیف
اعمال
مطالب
و غیره
در کتاب
اصول
فقهیه
مطرح شده است

۸۲۲، ۵۱۴، ۲۲۱. حضور مفرد است (متعدد زید) اراده جبره اصدد شرطی ندارد

۸۲۲، ۵۱۴، ۲۲۱. اتصال: اگر به این معنی که اراده جبره مطابق اراده تعیین باشد، بله بله و در اراده صحت دیگر وجود دارد که همان نفعه ما از این استعمال و تکریم بوده است.

۱۱۴، ۱۱۱، ۱۱۰. وعده و عهده چیست؟ این را با اخبار؟

۱۱۴، ۱۱۱، ۱۱۰. کافر خبر دهد و نیت کند از آمدن خبر دهد (صبر کند) دارد

۱۱۴، ۱۱۱، ۱۱۰. کافر قول دهد که فلان موقع حرامم است، لذا صحت دلزد ندارد

بلکه نفعه دارد:

۱۱۴، ۱۱۱، ۱۱۰. اعتراف به آن همان نفعه نسبت به آن است

۱۱۴، ۱۱۱، ۱۱۰. اظهار بجز دان آن به لفظ واقع شود که لفظ خاص ندارد

لذا همان اخص از آن عمل فردا شود بجز دان تا آنجا

حاصل شود

۸۹، ۸، ۲۹

۹. ظهور

۹۱. ظهور حاصل: ظهور تقریری، ظهور تقریری استعمال و جبری

۹۲. ظهور تقریری: حضور معنا عند سماع اللفظ

۹۲، ۱. (بهم تقریری): عدم فهم معنی خاص عند سماع اللفظ

۹۲، ۱. معنی لفظ به نزدانی

۹۲، ۱. لفظ اشتراک است

۹۳. ظهور تصدیقی استعمال: متکلم لفظ را در معنی خویش استعمال کرده است

۹۴. (بهم استعمال): عدم اطلاق اراده معنی ظاهر لفظ در معنی متکلم

۹۱۴۱۱. السعال لفظ در معنای سعال است بدون قرین

۹۱۴۱۲. السعال لفظ است که بدون قرین

۹۱۴. ظهور تقریبی جدید: آنچه را تلفظ کرده اند، جبراً آن را در معنی کرده است.

۹۱۴۱. ایهام جدید: امر از نشود که معنی داشته است.

۹۱۴۱۱. هزل، تعبیه، اضلال

۹۱۴. وقف گفته می شود ملامت ظهور دارد، غرض همان ظهور تقریبی است. (معمرات)

۹۱۴. تعبیح ظهور

۹۱۴۱. مشخص و نوعی (ملاک ظهور زنی است)

۹۱۴۱۱. شمر: به ذهن که فردی آن را در اولاد که فرستد

۹۱۴۱۲. نوع: ذهن عموم همان معنی خاص را می نامند.

۹۱۴۱. فعلی و تاریخ (در زمانه و هم زمانه)

۹۱۴۱۲. معنی: فاصد بین صدر و شین نیست (یا روشن و خواندن)

۹۱۴۱۲. تاریخ: صدر ملامت گذشته بود و ظهور معنی است تغییر کرده باشد.

۹۱۴۱۲. تغییر اصطلاح یا افزودن معنی جدید به لفظ. (طاهر، بستینه)

۹۱۴۱۲. السعال آن متروک شده و معنی فعلی ندارد. (که ممکن استار بدل است)

۹۱۴۱۲. ملاک جهت ظهور و ظهور در زمان صدر است.

۹۱۴۱۲. نفع حاصل از این با عنوان تاریخیه النص این ملاک را تغییر دادند بعد از آن

۹۱۴۱۴. قول و فعلی (نقل و غیر نقلی)

۹۱۴۱۱. قول: با کسبه و الفاظ بیان شود

۹۱۴۱۲. فعلی: دلالت آن محدود است (ابا ص یا الیه بیا نشان دهد)

۹۱۴۱۱. طاهر علم قول هم ظهور دارد (تقریب)

۹۱۴۱۲. سیر و عتد بر همین اساس علم قول قایم می شود (عدم ردع)

۹۱۴۱۴. منطوقی و مفهومی

تفسیر بر این آیه
دارد []

۹۱۲۶۵. مضامین و التزام

۹۱۲۶۶. لغوی و کاربرد (بدوی یا مستقر) (دفعی یا بالقرینہ)

۹۱۲۶۷. معنای لغوی و معنای لغوی (تفسیر)

۱۹۷۸

ل
ت
م
ن

ظہور لغویات

۹۱۲۶۸. کاربرد، معنای لغوی است که از نظام در جوامع مجاوره به ذهن مخاطب خطور کند.

۹۱۲۶۹. علم مؤخره در تفسیر لغوی

۹۱۲۷۰. علم لغوی: کلمه و مفردات، حیات کلمه، قرآن نظری، مسأله، مجموع کلام، ...

ج ۹۱۲۷۱. علم غیر لغوی: طیف بسیار گسترده ای دارد که گاهی فوق العاده است.

۹۱۲۷۲. ظهور فراگیری است که نتیجه گفته شده است که مربوط به گفته است.

۹۱۲۷۳. ظهور معنای لغوی و معنای لغوی است، زیرا به ذهن مخاطب تکرار می شود.

۹۱۲۷۴. معنای لغوی و معنای لغوی (غیر از لغوی) هم تکرار می کند.

۹۱۲۷۵. قرآن لغوی و غیر لغوی، قرآن علمی و لغوی، قرآن حدیث و معنی

قرآن دافعه و ضدی، قرآن بی و غیر بی

۹۱۲۷۶. عرض از آنکه احضار معنای منظور در ذهن مخاطب است و

انفلاک فقط جنبه ابزاری دارد. گاهی قرآن غیر لغوی یا در گز این ابزار است.

تفسیر
و لغوی

۹۱۲۷۷. بین معنای لغوی و معنای لغوی بر اختصار و معنی لغوی است.

این یک گزاره فطری است.

۹۱۲۷۸. کمترین کاربرد قرآن غیر لغوی در علوم در یافید است که به

دین که معنی لغوی است معنای لغوی دارد که قرآن به یک معنی

۹۱۲۷۹. بیشتر کاربرد آنرا در فرستاده ای چون داستان و مباحث است.

۹۱۷. مغرض و مقصد اصول این است که امضای دستبند به سر بزغ ظهور و هجرت دارد.

۹۱۷.۱. هر چه با اطمینان منتهی شود ظهور دستبند و هجرت

۹۱۷.۲. هر چه از مقصد با حجت عقیده منتهی می شود [تعمیرات]

۹۱۷.۳. بعضی نظریه ۱۸۱۲ ج معتقدند اطمینان به دست سر است

۹۱۷.۴. متن معنای معنی دارد یا نظیر؟ (هر متنی در هر کلمه) / ظهور نظریه

۹۱۷.۵. منم نمی طلب و آیا شناخت متن ممکن است؟

۹۱۷.۶. بعضی: معنای معنی دارد (در غیر الفاظ مشترک)

۹۱۷.۷. بعضی: معنای معنی ندارد

۹۱۷.۸. عددان: اصلاً لفظ به نیت معنی و کانه داشته باشد (نامحدود)

۹۱۷.۹. عددان: به نیت نیت و در مقصد حجت

۹۱۷.۱۰. نظریه دوم (معتقد) با غالباً در ایران طرح کرده اند (مقدّمات)

در ادله آنکه به گونه ای است که نیت صحیح نظریه اول می شود

۹۱۷.۱۱. هر متونیک ایران و ایران این گزینش مختلفا شده است

۹۱۷.۱۲. استدلالات آنرا قوی و منسجم نیت

۹۱۷.۱۳. بعضی: به همراه داریم

۹۱۷.۱۴. بعضی: مطلقاً با هر نظریه، شرط تقصیر از آن داریم و معنای متن

فرد مستقیم است

۹۱۷.۱۵. بعضی: با محدودی در کوان متن را منتهی

۹۱۷.۱۶. داخل ایران این گزینش کم و کجاست

۹۱۷.۱۷. ادله داخل ایران برابر این دو نظر

۹۱۷.۱۸. ذمه نیت از نیت است (تکرار و معلوماً مختلف)

بسیار می شود معانی مختلف از لفظ منتهی شود زیرا ذهن در برابر لفظ

متن نیت و می طلب در ارتباط با کلمات معنی و اثر گذار است

۱۲۱ ارد. عبارت : معناه و دلالت سخن معارف سنتی که از آن سخن استخراج می شود
چهار است که بر آن پیشانی می شود.

۱۲۲ ارد. حقیقتی که یک کلمه در کتب معارف می شود، به آن معنی می رسد که هر چه از معنی
با متعلق است که در آن معنی است و لغویات مادر همان کلمات است.
۱۲۳ ارد. استناد و تکرار تجربه عملی که تقاسیم مقدار از آن متن می شود. کلماتی در نظرات علم
مستند متن دل بر این مطلب است.

۱۲۴ ارد. پاسخ از ادعای آنستیم : همه سخن هم در سخن است
/ همه سخن را ظهور داده و بر معنی آن؟

عوامل اقتضای فهم که مستطاب است و نیز است، بلکه تو را در این معنی مؤثر است.
۱۲۵ ارد. در بیان علم که از آن سخن می شود، هر چه از معنی ظاهر خود می طلب با لفظ مستقیم

۱۲۶ ارد. بر معنی لغوی و متن و معنی آن، علم متن و مستطاب گویند

۱۲۷ ارد. نیز مستقیم القاطب می آید که مخفی معنی القاطب را می فهمد است.

۱۲۸ ارد. مخفی معنی از سخن العن مستقیم تجزیه می آید که مستطاب را در معنی فهمد است.

۱۲۹ ارد. اگر این تجزیه نبود هر مستطاب معنی در اصطلاح دیگران بود که آیا مخفی است و لغوی؟

۱۳۰ ارد. چگونه در بیان معنی کلمات و معنی لغوی می آید و در نهایت معنی کلمات و

کلمات خود معنی صحیح است و معنی آنست که معنی لغوی؟

۱۹۹۶

۱۳۱ ارد. یک مثال در معنی و معنی لغوی

۱۳۲ ارد. آنگاه مستقیم به لفظ معنی و معنی لغوی (ظهور معنی)

۱۳۳ ارد. لغوی است و معنی لغوی در معنی

۱۳۴ ارد. معنی لغوی معنی لغوی این معنی

۱۳۵ ارد. آنگاه از قابلیت رفع آن معنی لغوی معنی لغوی

۱۸۱۶ دارد. اعتماد به پذیرش فحلب در حد است
عربی دارد. باور به اینکه کراکند با الفاظ مسقره را به فحلب مشتق کند

۱۸۱۷ دارد. دست نبدی معلومات و معنی مشتق است

۱۸۱۸ دارد. بخش عمده از معلومات غیر فعال (بدون ارتباط با علم)

۱۸۱۹ دارد. مرتبط با علم و ربط به غرض لذا غیر فعال (بدون ارتباط با غرض)

۱۸۲۰ دارد. اطلاعات فعال مرتبط به جانب معنی داخل در غرض مستقیم (غیر معنی خود علم)

۱۸۲۱ دارد. اطلاعات فعال و در ضمن از معنی مستقیم (ظهور ساز)

۱۸۲۲ دارد. تفاوت اطلاعات به نحو اول بین مستقیم و سماع قائله در انتقال به نام ندارد!

در جمع عالی ۸۹،۹۷

۱۸۱۷ دارد. مستقیم در حد معصوم ع به گویند علم و تکریم کند که فحلب بفرماید!
۱۸۱۸ دارد. در حد معصوم ع (تضاد) با فحلب علم فرق کند و در این تفاوت دقت در علم معصوم ع ندارد
که محل به فحلب فحلب باشد.

۱۸۱۸ دارد. محلی مثل حرز نیک ایرانی [لقد لا محبة شتر ...]

۱۸۱۹ دارد. در حد معصوم ع به گویند علم و تکریم کند که فحلب بفرماید!

۱۸۲۰ دارد. معنی مستقیم برگ: یکدیگر سبب در برگ

۱۸۲۱ دارد. معنی جمع برگ: طردن هر سبب در برگ

۱۸۲۲ دارد. برگ سبب که معنی دارد، تفاوت در کیفیت کلی و مبدأ این سبب بودن است

اگر آن را در بار حرفی است خاص وضع کرده باشند با تغییر آن اسم را تغییر نخواهد کرد.

الفاظ بار حرفی است وضع شده است. بازم برگ سبب است!

۱۸۲۳ دارد. حکم این است: [تلم] برگ سبب معرفت کردگار [بازرگانه: حوظی معرفت کردگار است]

۱۸۲۴ دارد. برگ سبب شتر نه در معنی علم است و در غرض خاص دارد، پس تغییر آن به تغییر فحلب است.

۱۲۰۰ - دلایل بروز اختلاف در تفسیر قرآن (ع) و علم

۱۲۰۱ - اختلاف در ظواهر علم

۱۲۰۲ - اختلاف به خاطر عدم احاطه به علم و متن

۱۲۰۳ - اختلاف در فهمیدن کلمات و کلام قرآن آنچه به صورت کلی در علم آمده

۱۲۰۴ - اختلاف در فهم قرآن دمیته

۱۲۰۵ - اختلاف به جهت قرآن غیر لفظی

۱۲۰۶ - اختلاف در بارگرفته در جای که رابطه متن به متن است (اتحاد اهل سنت)

۱۲۰۷ - اختلاف در بارگرفته به خاطر عدم درک صحیح (فهم علم دارد در فهم)

۱۲۰۸ - آیا به فهم صحیح باطن ذهن ما خالص کرد؟

۱۲۰۹ - ذهن ما باطن در بردن توان معانی را فهم

۱۲۱۰ - در کردن مخصوصی که امکان دارد هر دو به آن نرسد

۱۲۱۱ - ذهن خود را تحویل به متن کنیم

۸۹، ۹۱، ۸

۹۱۸ - حقیقت در حجاز

۹۱۸۰ - تناقض در نشر و انتشار و سوره تنزیل که با ادعای آن به مباحث آنسوی علم و این بود که کرد

۹۱۸۱ - یکبار آنگاه نشر و سوره تنزیل است که اگر دو جمع از نظر علم با هم باشند و یک با آنگاه، این لغت

نرسد که او اعلم باشد زیرا زهد و تقوا در فعل سوره حضرت دارد

۹۱۸۲ - قرآن توحیح و علامت است که در قرآن عمل نمی کند این دلالت التزام دارد

نفس قرآن در قرآن داشته باشد که توحیح فرموده داشته باشد

۹۱۸۳ - بقدر آسان تر و هم کس، اسباق الی من اللفظ بلا قرینه

۹۱۸۴ - فقط تنان در این معنی حقیقی است در این معنی حقیقی در قرآن آمده است

و تفریح کند

۹۱۸۱۶۲. اذکار: تبادر نامی از وضع نیت بعد نامی از غم به دفعه است. در نیت خود!
۹۱۸۱۶۳. پانچ: اجمال و تفصیل است. انسان که با نظر اطلاق است که با توجه به باطل و ارتعاشی
و حالت خواب دارد. محرک این که با بالفلج می کند. ششین لفظی محرک است.

تعبیر ۱
۸۸۷۹۹

۹۱۸۱۶۴. تبادر معنی مستعمل: به تبادر ذهن خودش رجوع می کند تا معنی حقیقی را دریابد.
۹۱۸۱۶۵. تبادر غیر مستعمل: به یک عرب زبان مراجعه می کند و تبادر او را دریابد.
۹۱۸۱۶۶. کشف تمام معنی مراد است یا کثرت حدود معنی. معمولاً حالت دوم است، زیرا اصل معنی
همیشه روشن است. حدود و حاشیه معنی غالباً ایجاد مشکل می کند.
۹۱۸۱۶۷. در حقیقت معنی نوعی لایم است از تحقق یعنی معنی که به ذهن عموم می آید. در حال که
تبادر ارتعاش شخصی است! یکی کثیر یکی حدی که کثرت می کند. این معنی از حضور در
جامعه یاد گرفته ام. معنی ارتعاش تخمیر من تابع ارتعاش عموم مردم است.

۹۱۸۱۶۸. حد: این که اصل است که ارتعاش تخمیر تابع ارتعاش عموم است، لذا در حقیقت
قرین رجوع به اصل می شود که ارتعاش تخمیر معتبر است.

۹۱۸۱۶۹. اذکار: به جهان رجوع می کنیم چنین معنی را حتی نمی توانیم در قرین ترتیب
تبادر بر مطابقت کلمات همین است دو ارتعاش.

۹۱۸۱۷۰. تبادر محدود به زمان است و نتایج حقیقت را در زمان خودش کثرت می کند. لذا تبادر از
مکانی که کثرت از معنی حقیقی در عمر تجارب و ظهور معنی باشد.

۹۱۸۱۷۱. کاربرد از زمان گذشته نیستیم و با فرض گذشته زمان گذشته و عرف زمان تجارب
ارتباط داریم در این اساس می توانیم آن حرف را درک کنیم.

۹۱۸۱۷۲. حقیقت کثرت در تطابق معنی هر یک با معنی عرف زمان تجارب، به اجمال و تقریر از گذشته
رجوع می کنیم، استغراب می توانیم. معنی آنچه از حدی در گذشته هم بوده است.

[اینها پس از این قبیل از گذشته است
استغراب می کنیم!]

۹۸۱۸۴. انکان : چرخ میں ہر ماہ شہزادہ کی ولادت کے وقت یہ اتفاق ہوا ہے
 ۹۸۱۸۵. ہر ماہ شہزادہ کی ولادت کے وقت یہ اتفاق ہوا ہے

۸۹۹۲۹

۹۸۱۸۲. اطراد : گھڑی کی حرکت اور اس کے مضامین ، شرع
 ۹۸۱۸۳. گھڑی : منظر نوع علامہ درجہ اس کے کہ شخص علامہ ، حضور کے عدم اطراد علامت مجاز
 نزدیک اس کے علامہ : شجاعت سے اطراد دارد!

۹۸۱۸۴. یعنی اس کے علامہ شجاعت کے قابل اس کے مجاز سے ، اطراد دارد
 ہر شخص علامہ کے اطراد دارد ، عدم اطراد میں مجاز نہیں ہے
 ۹۸۱۸۵. نوع علامہ : شجاعت سے اطراد دارد

۹۸۱۸۶. انکان : چرخ میں ہر ماہ شہزادہ کی ولادت کے وقت یہ اتفاق ہوا ہے
 ہر ماہ شہزادہ کی ولادت کے وقت یہ اتفاق ہوا ہے

نوع علامہ منظور
 علامت مجازت یا حقیقت
 بالکلیہ

آپ کے نزدیک ہر امر ہے جو اللہ بکرم ہے
 تمام چیزوں کی خلیہ خاصہ ہے و حالات استثناء دارد

۹۸۱۸۷. مشہور قول دارد علامت حقیقت ہے
 ۹۸۱۸۸. در تہذیب اللہ میں ہے کہ اطراد کے علامت حقیقت بالکلیہ
 اذ اطراد اس کے معنی انفرادی ہے ، خاصہ کر جس کا اعتبار ہے وہی فی ذہن دیگر
 اس کے معنی ہے وہ علامت الواقع

نظر ہے کہ اس کے معنی میں انفرادی ہی ہے ، اس کے معنی بالکلیہ = وضع ہے
 ہر : اللہ کے ہر فرد کے لیے ہے ، مگر اس کے معنی میں بالکلیہ ، اس کے معنی بالکلیہ ہے

کتاب
 حضرت زکریا

۹۱۸۱۲۱۴ - اسامی یادگیر زبان به طور طبیعی از طریق افراد دیگر است

۹۱۸۱۲۱۵ - یافتن معانی لغت را با مراجعه به افراد ذهن توانمند است

۹۱۸۱۲۱۶ - لغت‌های لغت را هم با افراد زشته برده اند

۹۱۸۱۲۱۷ - اهل معنا را با لغت و بر تفسیر و معنی به افراد رجوع می کنند

۹۱۸۱۲۱۸ - مراجعه به ذهن خودی و علم ارتقا را در تفسیر لغت با افراد توانمند

تفسیر لغت با ذهن بیاد

۹۱۸۱۲۱۹ - مراجعه به ذهن توانمند و بر تفسیر از تفسیر از لغت است

۹۱۸۱۲۲۰ - بجز در ذهن لغت و معانی یادگیر زبان به افراد توانمند رجوع می کنند

۹۱۸۱۲۲۱ - اگر معنی هر واژه معنی لغت به استخوان آن رجوع می کنند

۹۱۸۱۲۲۲ - تفسیر افراد با تفسیر در تفسیر لغت به تفسیر معنی لغت در افراد با استخوان

تفسیر لغت با تفسیر

۹۱۸۱۲۲۳ - یادگیر معانی افراد غیر مستقل می باشد

۹۱۸۱۲۲۴ - یادگیر معانی افراد غیر مستقل می باشد

۹۱۸۱۲۲۵ - یادگیر معانی افراد غیر مستقل می باشد

۹۱۸۱۲۲۶ - یادگیر معانی افراد غیر مستقل می باشد

۹۱۸۱۲۲۷ - یادگیر معانی افراد غیر مستقل می باشد

۹۱۸۱۲۲۸ - یادگیر معانی افراد غیر مستقل می باشد

۹۱۸۱۲۲۹ - یادگیر معانی افراد غیر مستقل می باشد

۹۱۸۱۲۳۰ - یادگیر معانی افراد غیر مستقل می باشد

۹۱۸۱۲۳۱ - یادگیر معانی افراد غیر مستقل می باشد

۹۱۸۱۲۳۲ - یادگیر معانی افراد غیر مستقل می باشد

۹۱۸۱۴۵. اَلْقَالَ عَمَّ دَرَانِيَا حَمَّ طَرَجَ لَمَّا لَوْدُ كَمَلِ مَشَرَفَتِ اِبْنِ عَمِّ مَشَرَفَتِ مَوَاسِي مَشَرَفَتِ

است. علم اوله ايجز است و علم دوم تفصیله است.

۹۱۸۱۴۶. خَرْجٌ: اِرْكَفٌ عَمَّجٌ يَوْمَانِ تَقْوِيَةً عَمَّجٌ اِتِّبَاعًا بِمَعْنَى دَرِزْنِ سَاوَدُ لَوْدُ، مَسِيرًا بِمَعْنَى اَنْ مَسْرَانِ مَعْنَى لَوَانِيَةً مَعْنَى عَمَّجٌ بِمَعْنَى اِبْنِ مَشَرَفَتِ مَعْنَى عَمَّجٌ بِمَعْنَى اِبْنِ مَشَرَفَتِ

۹۱۸۱۴۷. فَاصِدٌ مَعْنَى اَنْ هَمَّجٌ حَمَّجٌ اَكْبَاهُ مَشَرَفَتِ مَعْنَى اِبْنِ مَشَرَفَتِ، كَمَا حَرَّضَ نَزْدَكَ اَسَدٌ

مَعْنَى اَنْ يَجِدَ كَلِمَةً مَعْنَى اِبْنِ مَشَرَفَتِ اَنْ دَرِزْنِ مَعْنَى اِبْنِ مَشَرَفَتِ، كَمَا حَرَّضَ نَزْدَكَ اَسَدٌ

بِمَعْنَى اَنْ يَجِدَ كَلِمَةً مَعْنَى اِبْنِ مَشَرَفَتِ بِمَعْنَى اِبْنِ مَشَرَفَتِ، كَمَا حَرَّضَ نَزْدَكَ اَسَدٌ

شَدِيدًا اَسَدٌ وَبِمَعْنَى اِبْنِ مَشَرَفَتِ حَمَّجٌ اَكْبَاهُ مَشَرَفَتِ

[تبار و هکتا کلمه لفظ لفظ
معنی اوله ايجز است و علم دوم تفصیله است
تأثیر صحت است]

۹۱۸۱۴۸. كَلِمَةٌ لَفْتٌ

۹۱۸۱۴۹. عِبَادٌ حَلُّوْا مَعْنَى حَقِيْقَةً بِاِسْمِ مَشَرَفَتِ بِمَعْنَى لَفْتِ اِبْنِ مَشَرَفَتِ

۹۱۸۱۵۰. كَلِمَةٌ لَفْتٌ مَعْنَى حَقِيْقَةً بِاِسْمِ مَشَرَفَتِ بِمَعْنَى لَفْتِ اِبْنِ مَشَرَفَتِ

۹۱۸۱۵۱. اَيُّ قَوْلٍ لَفْتٌ اَسَدٌ؟

۹۱۸۱۵۲. اَيُّ قَوْلٍ لَفْتٌ اَسَدٌ؟

۹۱۸۱۵۳. اَيُّ قَوْلٍ لَفْتٌ اَسَدٌ؟

۹۱۸۱۵۴. اَيُّ قَوْلٍ لَفْتٌ اَسَدٌ؟

۸۹۱۰۱

۹۱۸۱۵۵. اَيُّ قَوْلٍ لَفْتٌ اَسَدٌ؟

۹۱۸۱۵۶. اَيُّ قَوْلٍ لَفْتٌ اَسَدٌ؟

۹۱۸۱۵۷. اَيُّ قَوْلٍ لَفْتٌ اَسَدٌ؟

۹۱۸۱۵۸. اَيُّ قَوْلٍ لَفْتٌ اَسَدٌ؟

۹۹،۱۴. اگر چه شمر قائل است که در حقیقت لغوی، کلمه ارض نام بود، با قرینه مراد خود را واضح نموده

۹۹،۱۴. حقیقت منقار لفظ

اهل لغت
↑

۹۹،۱۴. حقیقت لغوی، همان معنی وضع کرده

۹۸،۱۲. حقیقت عربی: حرف فاعله یا میند به نسبت من واجب: مطلق لغوی در زمین

۹۹،۱۴. حقیقت اصطلاحی: همان تخصصی که یک لفظ است / حرف: جمله یا جمله ای که

در لغت بیان آن است و مطابقت
لحاظ لغوی

۹۹،۱۵. روز السبک لال بر فنی حقیقت غیره در اینجا به حقیقت غیره

۹۹،۱۵. اسم بزرگ معانی جدید را عرضه کرده در عقیده اخلاق و رفتار (نظم)

۹۹،۱۵. سوال: آیا این حقیقت همین را با اصطلاح جدید بیان فرموده یا با همان الفاظ عمر؟!

۹۹،۱۵. در قرآن جعل اصطلاح کم است، اگر الفاظ جدید بود، معانی جدید، معنویت بهم وارد

۹۹،۱۵. حقیقت مشترک عمر که بزرگ داریم، غیر الفاظ بود، معانی عمر بعد از علم و تحقیق پیدا کرده

۹۹،۱۵. ممکن است گفته شود داریم، مثلاً اسماء را که قلمها عرض کرد / مثل: زمین، نواتر بود

آن اسماء را بار خلاقه از شما گفته است (نام معجزه شده است، عربی، کرمی، قلمی، روحی)

مثلاً معنی لغوی شعر همین ظاهر عرفی است؟!

۹۹،۱۵. با وجود مثال موجود از معانی همین، بجز اسماء معجزه ای که حقیقت شعر است

فنی کرده اند، پس بر طبق ما داریم! حدیث این است که در معانی از انحصار به معنی معانی دارد.

۹۱۰. صحیح و اعم

۹۹،۱۶. اگر موردی باشد (مثل: صلوة) که ن، ع، م بر معانی لغوی و معانی اصطلاحی شعر است که آن است

اگر در جای دیگر داریم قاعده این است که فحش و لؤذبا (عیبگذا) نماند

۹۱۰. آیا به صورت باطل هم میماند گفته شود؟

۹۱۰. سی با بیدار است و لیم هم هست (لغوی نمی دارد)

حقیقت شعر

۹۱۰. علوم (۱) (۲) : عنوان، و (۳) را (۴) که معنی در علم که جمله بیدار و بیدار است و محمد در صحیح و معانی

نست. بلکه اگر قائل به حقیقت شعریم م باید شیم با هم یعنی چه دارد. مثلاً: مجازاً استعد

در صحیح کرده است و نام!

۹۱۰۶۰۹. مختص علم نواع مسمیت. در علم نواع دارد: فرس آبا قنطاریه فرس سالم گفته می‌شود؟
۹۱۰۶۱۰. گزین از فرض جامع حقیق با آن صحیح با این صحیح که معنی جامع همانیم و اگر اعم باشد
بلکه معنی جامع که شد آن صحیح می‌باشد و این امر در کتاب است.

۱۰
نیمه
۹۱۰۶۱۰

۹۱۰۶۱۱. از فرض جامع که سابقه (حقیق) است. اغلب محققین متاخر قائلند که جامع یک معنی است.
۹۱۰۶۱۲. قول اول تمام الفاظ در معنی لغوی استعمال شده است. شرع معنی اول را فرموده است
۹۱۰۶۱۳. بلاغ در انضمام شرط به معنی صحیح و آبا غلبه هم داخل در معنی مورد نظر خود کرده است
یا آنچه در اصطلاح افزوده که آن معنی در صحیح دارد.

۹۱۰۶۱۴. بیرون بر سبب حقیقت لغوی هم که صحیح و اعم جا دارد.

۹۱۰۶۱۵. قول ۲. شرع استعمال در مجاز استعمال کرده است. در معنی محظوظ الیه با قرینه است.

۹۱۰۶۱۶. مجاز قرین می‌شود. حال قرین را که مدغم کنیم در نوع مجاز معتبر است. کما قرینه حدیث
"کما قرینه حدیث" مورد دلالت است. به وجه شجاع شریکیم و به وجه هم میانه با او شریکیم.
در حدیث اینها چون جمله فاعل از نظر معنی به حدیث مجاز (شرعی) دارد. در آن
که کرد که آبا اعم و لفظ است. در شرع یا غیر. یعنی شرع و نوع مجاز استعمال کرده است.

۹۱۰۶۱۷. حال اگر مجاز را اعم گزین باشد. شرع معنی صحیح و فاعل می‌شود. و در آن نیز آمده است.

در معنی اینها جز در حدیث بود. لفظ صحیح می‌شود و فاعل می‌شود. و در آن نیز آمده است.

۹۱۰۶۱۸. این معنی با شرط بیان شده است که قرینه کنیم در هر حدیث معنی صحیح است.

اعم از صحیح و فاعل است. اگر معنی صحیح و فاعل کنیم. حقیقت است. حال امر اولی شود.

معنی صحیح و فاعل است. اینها در حدیث ظهور دارد. معنی اولی است.

۹۱۰۶۱۹. در این موارد به نظر ما غیر حکم به اجمال گفته. زیرا اینها استنباطی است که بین حدیث و اعم است.

یا حدیث به حدیث ظاهر که می‌باشد. یا در حدیث معنی اولی است. در اینها معنی اولی است.

۹۱۰۶۲۰

۹۱۰۷۱۹ - تعریف صحت : تمام الاجزاء و الشرايط (نظراً)

۹۱۰۷۱۹۱ - اشكال : بعضی وقتها نقصان و بعضی برافزایش است

۹۱۰۷۱۹۲ - تعریف صحت : بعضی وقتها نقصان و بعضی برافزایش است

در نظریه است . منظم هم در حال است و بعضی وقتها برافزایش است

۹۱۰۷۱۹۳ - اما : صحت به معنی تعادل است

۹۱۰۷۱۹۴ - اگر این بود چه کمالاتی بود ؟ در بعضی وقتها به بطلان در کار است

مثلاً به خودی خود ناقص و نامکمل ، فاقد و ناصح گفته می شود . بر هیچ وجه تمام برافزایش

۹۱۰۷۱۹۵ - نسبت بین صحیح و نامکمل ، چون نامکمل امر وجودی است ، چون یک حدی خاص با او نیست

البته بر تعادل است . اما نقص در کار عدم و عکس است

۹۱۰۷۱۹۸ - اصله این است : لایزال است این قدر موسع بود . هرگز در طرف به مجرد تغییر الفاظ

عبادت مروج صحیح و نامکمل است . بیشتر به این گفته می شود که اگر تغییر به آن رجوع

کنیم . البتة اگر این جهت طول می کشد ، هیچ خلل در استقامت و تعادل ندارد

۹۱۰۷۱۹۹ - تعریف صحت

۱۷

۹۱۰۷۱۹۹ - عبادت و عبادت : عبادت در این است که هر چه در حق تعالی است ، در حق تعالی است

به اعتقاد اولیه در آن صحیح یا نامکمل است ، اگر چه بعضی لغزش صحیح و نامکمل است

۹۱۰۷۲۰۰ - فساد ابتدا به ایمان خدایم نسبت داده می شود ، هر چه به ایمان هم نسبت می شود

نسبت صحت و نقصان است ، نقص و نامکمل و عکس ، در هر دو جهت است

نظراً است هنگام نسبت دادن به ایمان ، هر دو ممکن است ، مثلاً در اولت داری ، و من نمی

الوانت تمت هلاکت ، حق بطلان هم به حق عبادت نسبت می شود

۹۱۰۷۲۰۱ - تمام الاجزاء کفایت می کند ، چون در معنی عبادت فقط اجزاء است و شرايط داخل آن

نسبت (برای تعریف) نیز مانع نمی شود ، با وجود اجزاء در حق

۹۱۰۷۰۶۱۱. افراد بہ قدرہ معتقدی ہے، معتقدی سابقہ ہے اس سے آتش کے معتقدی
عقلہ نزلو اسم بہتر گذشت کہ سخن در آن مقدم بر قرار شدن کے لفظ
نہیں لگتا ہے۔ موقوف کے نیتہ

۹۱۰۷۰۶۱۲. پینچ بہ پنج : اسما اسم گذار امر اعتبار سے و بار جو چیز کے نزلو نام گذشت
عقلہ : عمر سے اسم اسے ہر زمانہ تکرار ہوگا، تقدم و ما فرم دارد!

۹۱۰۷۰۶۱۳. جامع : معنی اصل کہ ان کے نام افراد و مصدق الیہ

۹۱۰۷۰۶۱۴. اگر جامع بندو، مشترک لفظ ہی نزلو، جو عقلہ تک وضع ستن نزلو!

۹۱۰۷۰۶۱۵. مشترک لفظ نیتہ، نیتہ قی لا اتم الصلوۃ، در قرآن ۱۰ و ششم ہے اتمام عدوہ ۱۰

صرف و نزلو کہ اگر مشترک لفظ ہو، یہی نیتہ ہوگا

۹۱۰۷۰۶۱۶. در عبادتہ کہ اتمام و انواع زیادہ نزلو، جامع ہر صحیح نیتہ نزلو

در نیتہ در نماز کہ مصدق نیتہ دارد، مشکل است

۹۱۰۷۰۶۱۷. صاحب کفایہ : بدون نیتہ نماز صحیح جامع دارد، زیرا آثار مشترک دارد، سر صلیت

آن واحد ہے۔ کہی عن النبی، و المنکر، مواعج عروین / قرآن کل تقی /

مصدق لفظ واحد از غیر واحد هم محال ہے (خاصہ الامام) و لہر دیتہ نماز نیتہ

بہر وضع اسم ہم با عنوان مشترک عند نیتہ (Pointer) عقلہ کہ نیتہ نزلو مال ۵

نیتہ ہم بہ نیتہ نزلو، نیتہ نزلو کہ او کتبت! یہ نیتہ وضع اسم

نیتہ نہ علم نہ معنی نیتہ نہ با اتمام نزلو

بہ کفایہ

۱۹۰۷۰۶۱۸

۹۱۰۷۰۶۱۹. اشک بہتر بہ نیتہ نزلو، نیتہ نزلو جامع بہر آن نہ غایۃ الصلوۃ ہے، در دروہا نیتہ

نیتہ نزلو

۹۱۰۷۰۶۲۰. اول : وقت عقلہ استعمال نزلو، امر بسیط بہ نظر نزلو، بلکہ اجزاء و شرط و امکان بہ عنوان

نیتہ : سر جامع نزلو، امر بسیط نزلو، نیتہ بہر کتب دارد

۹۱۰۱۵۱۲. اتصال: آن احواد جامع با در طریق اعتبار سوزن می نماید، حمله از این آثار اختصاصی

صلوة نسبت به سر عنوان شیرش به نام عبدالمعظم اشاره دارد: صده نمودارین
سر بنی الاسلام علیه حق صیرت؟ منبع نموداریم را برای اهل حق، جنب حج و حرم

انرا یاد سوزن نمود که اقتضای صلوة بارک است: ان قبلت بین ما سواد

۹۱۰۱۵۱۳. اتصال: نمازها را در اثر شرکت دانسته و در اثر حرمت، احواد و احوال نمازها

صاحب کتبه اقامه الواجب زود است که در اصول و حق اجزاء نماز معتد است

با این چیز در نماز بارک و احوال است

۹۱۰۱۵۱۴. قاعده الواجب در بوطیه حقیقی خارجیه است و در امر اعتباریه چون نمازها

و احوال نمازها، ص ۱۴۸

[نمازها اعتباریه است]
که صلوة حرمتیه است
با این چیز در نماز بارک
و حق جامع آن هم از نمودار
نقض اصل است

۹۱۰۱۵۱۷. حرمت نمازها نسبت از مبادی است حرمت نمازها

به جز در خصوص نمازها اجزاء و شرایط احوال آن است

حرمت شرکت بین نمازها مواد مختلفه است. حرمت نمازها در حق نمازها

۹۱۰۱۵۱۷. حرمت نمازها نسبت به حرمت نمازها، عام و خاص مطلق

حکمت (توجه عام از فتوح) اگر مطلق فتوح با این موارد است

و در راه عبادت هم حکمت فتوح خاص با هم باه در خصوص

کثیر که به چه واسطه حاضر شده و از این گرفته است؟

۹۱۰۱۵۱۷. و فغانی که از جمله اجزاء گرفته شده است خاصیت فتوح

بسیار اتصال دوباره، بلزورد، چون اجزاء متغیر و متغیر است

بسیار خصوصیت فتوح متغیر و متغیر است و جامع حاصل نشود

۹۱۰۱۵۱۸. نماز مرکب اعتباریه است. مگر با این اعتبار همه داننده و حق دارد است

که چنین مطلق (مطلق) در این موارد اعتبار همه و حق ندارد و لا بد

است، مثلا: (با عرض، خوب یا سخن یا نماز یا با این است)

حکمت احوالیه حرمت نماز است که حد این است با این جامع نماز و حرمت و حق ندارد

بسیار احوال

[حرمت احوالیه منقسم نیست نه اسر
و منبع آن در هر شکل است]

۹۱۰۵/۱۱۱. حدائق قدرت و جلالان مان (افراد و شرایط شرکت در نمازخانه) با صلوات بر خاندان

ع دایم. باقر اجزاء شرایط لایحه طر و لود

۹۱۰۵/۱۱۲. مکتب در تعریف خانه و کتیب. آنچه محل سکونت است این حد لکتیب که اگر

مهر لفتار کنیم که سرخانه نام و شغل بلبل. این عنوان سهم است - لود

قرارداد
قرارداد
قرارداد

۱۸ و ۱۹

انوار اول
۱۱۲۵۰۱۰

۹۱۰۵/۱۱۳. اتصال: صلوات بر خاندان مان (افراد و شرایط شرکت در نمازخانه) با صلوات بر خاندان

۹۱۰۵/۱۱۴. باسخ: از بعضی جهت سهم است از مجموع جهت با آنچه عنوان آن گذار نیست از جهت سهم است

۹۱۰۵/۱۱۵. اتصال: اگر بعضی اجزاء و شرایط لایحه طر شرکت و دافع سهمی باشد باید چاره ای در

مهرای آن بعضی موجود باشد دافع در سهمی می شود و مکتب خانه با لود هم. طر دوم

دافع معارض خانه و لود. همان است که نباید پس تناقض است

۹۱۰۵/۱۱۶. باسخ: شرط در کتب اجزاء لایحه طر که اگر موجود بود دافع در سهمی باشد

[اتصال: در سهمی صفی غیر بود و یا اشتراک نظری لود یا خداج لفظ است]

۹۱۰۵/۱۱۷. قدر مشترک دافع سهمی با هر خاندان چه باشد که سازاد آن را اگر بود

جز این سهمی و اگر نبود مانع سهمی نیز نیست. مانع ورود عبادت است و نماز با

۹۱۰۵/۱۱۸. مکتب و اصل عمل، هر چند باشد تنبیه الامور و قدر تریب و خاندان از

مهر و دانه. لود عن هم در خاندان تقدرت که سیرت نماز جامع باشد.

۹۱۰۵/۱۱۹. تکبیر الامام دافع سهمی باشد. تکبیر صورت باید باشد و در بعضی نماز

تکبیر صورت ندارد. سیر تکبیر هم انواع مختلف است و نیز نماز جامع باشد.

۹۱۰۵/۱۲۰. تابع حال حرم طر لود به عنوان اجزاء و لود است و هیچ حدی

مهر شرکتی ~~...~~ یافت نشده است.

توسی است که آن هم کار
و بعد بعضی اجزاء معین باشد
نماز نماز مسکنی نیست
آن هم است
از نماز هم لود است که

۹۱۵، ۱۰۱۱. بعضی من جمع تفریق گفته اند که اصوات نماز غزوی و بعضی غزوی و نماز نیستند و مجازاً نماز گفته می شود.

۹۱۵، ۱۰۱۲. که تفاوت سهیم بین نماز و بار (فغان) : بار از طهر دم و سوم با حرف کئی بار جم دار است در نماز آن که مجازاً (در لغت خارج از لغت مشترک) نامقر شود از نماز خارج کار و صله

۹۱۵، ۱۰۱۴. اگر از نظر عددها بعضی جمع باشد گفته بگویم که جامع دارد در ما تروا نستم گفت کنیم. حقیقتاً او علامه غزوی است که ما قادم نیستیم گفت کنیم.

[است چون اوصاف کثیر است وقت کل ما جمع بر جمع بعضی اوصاف معلوم می شود و وضع بر جمع صورت بگیرد و بخوان می شود]
 [استی و اوصاف کثیر است]

[نماز و بعضی لغات را در اینجا]
 [نماز و بعضی لغات را در اینجا]
 [نماز و بعضی لغات را در اینجا]
 [نماز و بعضی لغات را در اینجا]
 [نماز و بعضی لغات را در اینجا]
 [نماز و بعضی لغات را در اینجا]
 [نماز و بعضی لغات را در اینجا]
 [نماز و بعضی لغات را در اینجا]
 [نماز و بعضی لغات را در اینجا]
 [نماز و بعضی لغات را در اینجا]

۸۹، ۱۰۱۶

۹۱۷، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷. قیامه تفریق : قیامه و غیره لا یشبهه. کتب صورت از بعضی لغات نظر مشترک است و غیر لا یشبهه. صورت افعال آن ~~نقطه~~ مشترک صورتها است که صورت افعال خاصه که صورت افعال جمع عددها را خارج کرده. مثلاً نزل در این صورت است.
 تا از تفریق رو نکرانند. در ۹۹ نولد صورت که در کتب جامع باشد

۸۱۸، ۱۰۱۵، ۱۰۱۸. اشکال : علی البدل بودن مشکل ایجاد کرده چون او که وقت دارد در آن صورت از آنجا باطل است و بر سر هر دانه می است صیغه و این جامع باشد ؟

۸۱۹، ۱۰۱۵، ۱۰۱۹. اصبع کلم تفریق : نماز که فروعاً در آن ذکر شده است تفریق کرد.

(اصل این نظریه است) ۸۱۹، ۱۰۱۵، ۱۰۱۹. اجزاء مجرد در نماز که نیست

۸۱۲، ۱۰۱۵، ۱۰۱۹. اجزاء تجزیه : تفریق یا کلمه در کتب است

۹۱۰۵۱۱۱. جمع الف: اسما اسم الفذیر است به سبب اشتراک اجزاء لا شترط است ^{مفید} غیر
انظر صریحاً لا شترط است (رشد و غنای لغوی و سبب) انظر صریحاً (انظر صریحاً)

لا شترط است از جهت اثر قطع جمع دارد مسکری

۹۱۰۵۱۱۵. یحیی بن یزید: کون مطلوباً بلا لفظ = الخاضع

این جمع به کانه باشد
کانه بنابر خبر

۹۱۰۵۱۱۶. اتصال و غیره از کلمات خاصه ندارد

تفاوت نظر از این بود که اولی از این دو وقت ضار
دارد []

۹۱۰۵۱۱۹. اجزای که بدل عینی معنی دارند: مثل بدل اندوختن

۹۱۰۵۱۲۰. بدل کس انظار (بدن طولی): نشستن در عدم قدرت بر مقام

تفاوت در معنی است
بجز در وقت

۹۱۰۵۱۲۱. اگر چه لا، نه، یا هم لا طایفه بجز این جمع را که وقت

تمام اجزای اشتراک است (افعال و اجزاء) و لفظ در معنی نزد و اتصال

برای آنکه اول اتصال خود در مسر و عدم دفع در جمع!

اصل
بدل
تغییر
تفسیر
اجزای اشتراک
صورت

در نحو کلامه = ۱۲ / ۱۰ / ۸۹

۹۱۰۵۱۲۲. جز صمد این بود که با "او" جمع ماضی است. اگر چه جمع اشتراک است و لا در

در جمع صمد جمع است. مثال: قرآن مجید = در قرآن با مطالعه!

۹۱۰۵۱۲۳. تعریف نماز به غیر صمد: نیت صحیحاً به قرأت در رکعت اول و دوم یا تسبیح

با رفق اگر چه استغفار یا غسل اگر اکبر یا استناد یا اگر نیت نشسته

با نیت اگر نماز و اگر نشسته

۹۱۰۵۱۲۴. اتصال ندارد نیت داخل نشسته اولاً صحیحاً ثانیاً موجب نیت قبل از نیت!

تقریب دهن شود در نماز، ثالثاً اتصال آنجا این بود که صمد نیت جزای نشسته و غیر

نیت و این نیت کلامه است!

۹۱۰، ۵، ۸۱، ۱۲. چون این عمل عقیقت محض و راه نبرد، انظار برده، زیرا وحدت آنرا میسر آید و جامع
است بر عاقبت تراشیدن آن را در نبرد. [اعتبار یونس با عاقبت در این تناظر دارد]

۹۱۰، ۵، ۹

۹۱۰، ۵، ۹. جامع هر اعم چه در آن باشد (از نظر آن) قابل هسته الفاظ بعد از اعم دفع شده
۹۱۰، ۵، ۹. اگر چه، جامع هر صیغه بود هر اعم اتصال و مشکل در لغت بود و بعد از آن است

۹۱۰، ۵، ۹، ۱۲. اگر صحت و فساد را اعم و معنی بدانیم، باز هم با «او» در آن بیست و یک جامع میسر آید
مستند، همچنان که در چشم داشته باشد و در نبرد میماند: چشم دارد یا ندارد در مابقی مستند است

۹۱۰، ۵، ۹، ۱۲. نظر بر نازقی: جامع عبادت از ارکان است. اگر ارکان باشد، معلوم است، و در مجموع
باشد و چه بطل! سر اعمی است!

۹۱۰، ۵، ۸۱، ۱۲. اتصال: اگر همه اجزاء در شرط با آمد، چون کن، خبر عفا نماز است که کتب فارسی
در این تطبیق اصل نماز خواهد بود!

در لغت معانی ۱۳۰۰ ام ۸۹

۹۱۰، ۵، ۸۱، ۱۲، ۲. اتصال: السقط للفظ صوره در نماز صحن مجاز بود زیرا امر فرع بر ارکان هر چه بود زیرا آن بر آن است

۹۱۰، ۵، ۹، ۱۲. اگر صحت و فساد را تضاد می دانیم، چون همین تحت جنس واحد هسته اصح و در این جامع
وجود دارد

۹۱۰، ۵، ۹، ۱۲، ۲. ارکان را نمی بینیم و عام اجزاء در شرط را لا شرط داخل می کنیم، پس در (ارکان)

۹۱۰، ۵، ۹، ۱۲، ۲. بعضی معامین اتصال که در آن شرط را لا شرط داخل می کنیم، پس در (ارکان) ^{تفاوت}
نیز اینها هم که در شرط داخل می شوند، هم نباید. اصل تغییر لا شرط اینها شرط
است، نه لا شرط یعنی ضعیف، یعنی عدم تفاوت در مورد نبود در اینها نیز شرط نیست.

۹۱۰۵۹۱۴۶۵. اندک تر شود لایحه و لایحه از مجموع است مکتوب این است که اگر بنا بر ضرورت باشد همین یافته در اطلاع مکتوبه.

۹۱۰۵۹۱۴۶۶. اما آنچه هم در فصل باشد در مکتوب بنا بر این مکتوب تغییر کند در ۱۴۵۰ مکتوبه از طریق بدایت (او) مشکل حل می شود که اگر مکتوبه نخواهد بود.

۹۱۰۵۹۱۴۶۷. مهم فیه. ثبت قول میرزا آقاسی که در کتب به صورت مخالف است و در اندک مکتوبه لایحه خط و درین مکتوبه هم در این که همانند آن است و چون غایب است مکتوبه است و درین مکتوبه دارد. میرزا آقاسی که غایب است و درین مکتوبه که درین مکتوبه است و درین مکتوبه که درین مکتوبه است و درین مکتوبه که درین مکتوبه است.

مکتوبه نیست. آنچه مکتوبه است درین مکتوبه است و درین مکتوبه که درین مکتوبه است و درین مکتوبه که درین مکتوبه است و درین مکتوبه که درین مکتوبه است.

۹۱۰۵۹۱۴۶۸. در مکتوبه و در مکتوبه است و درین مکتوبه که درین مکتوبه است و درین مکتوبه که درین مکتوبه است و درین مکتوبه که درین مکتوبه است.

۹۱۰۵۹۱۴۶۹. نظر آنچه در جامع اعم. مکتوبه الاجزاء است. مکتوبه بهترین اجزاء و درین مکتوبه که درین مکتوبه است.

درین مکتوبه که درین مکتوبه است و درین مکتوبه که درین مکتوبه است و درین مکتوبه که درین مکتوبه است و درین مکتوبه که درین مکتوبه است.

۹۱۰۵۹۱۴۷۰. غایب است و درین مکتوبه که درین مکتوبه است و درین مکتوبه که درین مکتوبه است و درین مکتوبه که درین مکتوبه است.

نویسندگان ۱۵ و ۱۰

۹۱۰۵۹۱۴۷۱. اگر الفظها موزون در اعم بیانیم و حقیقت در آن، لاجرم دارا یک جامع حقیقت است. اگر به دست نیامد با عنوانی به آن است و درین مکتوبه که درین مکتوبه است و درین مکتوبه که درین مکتوبه است.

۹۱۰۵۹۱۴۷۲. در مکتوبه که درین مکتوبه است و درین مکتوبه که درین مکتوبه است و درین مکتوبه که درین مکتوبه است.

۱۶۰

۹۱۰۵۹۱۷. مضمون: جامع عام لا بشرط و غیره، علی الحدیث از جهت کمال و اعتبار آن

۹۱۰۵۹۱۷.۱. لا بشرط برابر است با آن بود آن آدمی، نماز باشد که نماز خارج نماز

۹۱۰۵۹۱۷.۲. چون اجزاء بدل داده، تقیم به جری منفی، نشستی به جری استخوان دارد، پس بنا به آموختن
بم در جامع داریم به نحو استناد از «ا».

۹۱۰۵۹۱۷.۳. ائمه: اگر تمام اجزاء در شرایط آورده در یک رکن نماز است، نماز بنابر بیرون است
در نماز نماز است.

۹۱۰۵۹۱۷.۴. و نسخ: استخوان نماز نماز است، چون کسی که کسب است، حسن نماز است از شروع

و غیره که و نسخ آن کسب است، اگر کسی که امر معتقد این نماز است کسب نماز.

۹۱۰۵۹۱۷.۵. ائمه: روایات وارد در ~~کتاب~~ بیان در کتب شام، نماز: نماز صحیح است که نماز است.

۹۱۰۵۹۱۷.۶. و نسخ: در هر صورت تقریر جامع عام داریم که محال نیست در نسخ و نسخ هم شده
با آن و خواندن در کتب بعد است.

۹۱۰۵۹۱۸. نیت: جامع در فرض نماز عام نیز قابل تقریر است و محال نیست!

۹۱۰۹۱۰۹. اوله صحیح

۹۱۰۹۱۰۹. بنابر: آن هم مستحب به ذهن می آید از الفاظ بعد از صحیح است که نیت

۹۱۰۹۱۰۹.۱. بنابر امر بعد از آن است و نیز بنابر آن بنابر و بعد از آن بنابر تمام است

۹۱۰۹۱۰۹.۲. ائمه: در نسخ جامع خودی (مما جئت) که باقی ظاهر استخوان

موضوع الفاظ بعد از رویت نیت از بعد از آن جامع است که نیت، این طلب

با نیت در تناقض است! زیرا بنابر چیزی که می باشد که نیت

۹۱۰۹۱۰۹.۳. و نسخ: می بینیم جمیع اجزای که نیت است از جهت آن در این بنابر هم

که از همه جهات نیت است از جهت آن بنا بر بنابر است.

۹۱۰۹۱۰۹.۴. و نسخ (نیت): ما اجماعاً ظاهر صحیح را بنابر نیت است، این نیت است که

معنی اجماعاً از کتب صحیح بنابر نیت، نیت نماز نماز به ذهن نیت است و نیت

می آید و همین نیت است.

۹۱۰۹۱۱۵. تیره فترت صحیح و اعم آنجایی است که در صلوات رعایت باشد. فرض نماز تیار اگر
 در آن عمل یا قشری باشد که هر چهار ندارد. با این اشیاء که تیار مربوط به زمان
 شرع است تا بتوان تیره فترت آن استیجاب کرد و این تیار به ملاک حاصل می شود.
 ۹۱۰۹۱۱۵۱. تتبع باید کرد استعدادهای شرع یا عمر تتبع هم بود است و عرف تیار می شود
 در تتبع هم در عرف مواد مسلم است که در آن شرع نماز صحیح است مثل: اتموا الصلوة
 و در مشکل این است که قرینه عام وجود دارد بر اینکه شرع نوع صحیح و مطالبه کردن
 نه فاسد را. لذا وجود قرینه محصل بهر تیار می شود که آن را به صحیح منحرف نماید.

در عمده ۱
 ۸۹/۱۰/۱۸

۹۱۰۹۱۲. صحیح است بجز غیر الصحیح: به عبادات باطل بگویم که «لین صحیح نیست» «لین اصلوة»
 ۹۱۰۹۱۲۱. معهوده در متن تیار است.
 ۹۱۰۹۱۲۲. کلمه لا ضرر وجود دارد که حرام تیار و آن را استلال به تیار است صحت و فساد.
 ۹۱۰۹۱۲۳. استناد به روایات: روایات عنوان صلوة یا از صلوة فاسد سلب کرده است:
 «لا صلوة لمن صلّى قبل الرّت»
 ۹۱۰۹۱۲۴. نفس حنیف و واقع می شود در روایات:
 ۹۱۰۹۱۲۵. نفس حقیقت: آوردن کلمه نیست.
 ۹۱۰۹۱۲۶. نفس صحت: نماز من کلمه صحیح نماز نیست.
 ۹۱۰۹۱۲۷. نفس حال: حنیف متبّر از فعلی نماز نیست.
 ۹۱۰۹۱۲۸. زمان استناد به روایات تمام است که اثبات کنی علاوه نفس حقیقت بوده است چون
 استناد کثیر در معنی دیگر دارد، ظهور کامل نیست در نوع اول.
 ۹۱۰۹۱۲۹. معنی الفاظ در متون دینی باید از ادبیات خود دین گرفت.
 ۹۱۰۹۱۳۰. در اکثر آیات استعمال لفظ صحیح کرده است.

۹۱۰۹۱۰۴۰۴۲ - بعضی استعاره کتب است در خانه فایده باشد :

۹۱۰۹۱۰۴۰۴۱ - "توسل للمصلین" به تفسیر جامع کتب لا عن آیه آورده اند و آنرا اگر می بود صغیر در صلاتش کونوا مومنین و در معنی سبک ظاهر اصغر نماز خواننده است. لذا از آن احتمال نمی آید

نماز است و مصدق نیست نقص مراد باشد. لذا از آن احتمال است که استعمال در نماز شده
۹۱۰۹۱۰۴۰۴۲ - "وما کان صلواتهم عند البیت الا الطاهر" عبارتی است صلوة اینها مراد رفقا

۱۶۱ - **بسم الله الرحمن الرحیم** است که نماز برده باید که بت ایستاده بود. حقیقتش این است که
صلوة معنی دعا باشد. طبعاً باید که صلوة آنرا مستحکم کرده صلوة برده
احتمال دیگر هم احتمال باشد و اتفاقاً در صلوة به حسب **بسم الله** لذا از آن احتمال است که
کرد به این است که در اعم احتمال کرده است.

لحمون ل^۱ ۸۹/۱۰/۱۹

~~۹۱۰۹۱۰۴۰۴۱~~ زمان وقوع به اصالت حقیقت : از افعال صلوات شکر باشد در کتب احتمال در حقیقت است
۹۱۰۹۱۰۴۰۴۱ - و در اخبار در اینها ما بین مراد از صلوة و اینها است که صلوة است

معنی حقیقت با نزد اینها بر اصالت حقیقت نیز بود
۹۱۰۹۱۰۴۰۴۲ - چون معنی آن در فتح است که در هیچ است و در صلوة معنی حقیقت است با اخبار
ملق اصالت حقیقت معنی حقیقت با هم بود باشد

۹۱۰۹۱۰۴۰۴۳ - روشن عقیده در مواردی به : عقیده در ادیان مرکب اعتبار هر صیغه اسمی که در آنرا اعم
ملکة دارو که در هر کس و در عجم حین با عمل و کلمه و غیره از الفاظ عددی صیغه حقیقت
سیر از باب ساجد و توحیح به آنچه گفته اند و البته باطل نیز اطلاق کرده اند مجازاً

۹۱۰۹۱۰۴۰۴۴ - بعد از عقیده اینها در هر دو دلیل نیست که در حقیقت در هر دو دلیل با هم
۹۱۰۹۱۰۴۰۴۵ - اوله انعم

۹۱۰۹۱۰۴۰۴۶ - قیاد و حقیقتش اینها الفاظ عددی خصم صیغه بی زحمتی که در هر دو معنی
شتر که صیغه فاعل به ذهن آید

۴۵

۴۰۱۱، ۱۰، ۱۹. استعمال در گذشته، اعم از صحت و مجاز است، همانگونه است.

۴۰۱۲، ۱۱، ۹. «دع الصلاة (عام) اقراک» ، نماز حائض صحیح نیست، مگر آنکه صلاوة نامسومه باشد.

۴۰۱۳، ۱۱، ۹. استعمال در صحیح است، زیرا اینها نیز موقوف بر نیت و ارکان است. غیر ذلک بر اجماع نیست.

(عنه نفس ذممه) بلکه شرط بودن بر نیت است که (صم، فصح، اصفی عن لده) یعنی حائض قادر بر

انجام صلاوة صحیح نیست!

۴۰۱۴، ۱۱، ۹. اولاً «نفس بغير نیت» که نماز حائض (عام) است غیر از نیت نیست.

۴۰۱۵، ۱۱، ۹. «کتابک با همین بیان است که در کتب دیگر، «صم باطل است» یا «شرطها ملان»

در وقت تغییر آن به نیت باشد «لا تقبل ملان» و «صم باطل است» است با آن دو

تعبیر دیگر!

۴۰۱۶، ۱۱، ۹. استعمال اعم از صحت است، نه مجز باشد.

۴۰۱۷، ۱۱، ۹. «من صلی مراعاة الناس فهو مشرک»

۴۰۱۸، ۱۱، ۹. «و من صلی فی غیر وقت مله صلاوة له»

۴۰۱۹، ۱۱، ۹. «من صلی لغير القبلة فی يوم قیوم (ایام) فی غیر الوقت، قال یغید»

۴۰۲۰، ۱۱، ۹. احسن ذهنی مجز متعارف است / افر

از احسن ذهنی صحت است. لذا به احسن خود در ابواب کنیم در این روایات احسن مجز از این

و غیر لغوی ۱۹، ۱۰، ۲۱

۴۰۲۱، ۱۱، ۹. حجم اختلافات علی در صحیح و اعم بیان در شکل بودن سایر است، و نیز تعداد بنابر نظر داد.

۴۰۲۲، ۱۱، ۹. جمع نیز کتب صحیح و اعم

۴۰۲۳، ۱۱، ۹. «لین مرفوعه در صلا» : «من و غیره چنانچه با حائض حین وضع کرده است عرف (اصول صحیح)

۴۰۲۴، ۱۱، ۹. به نظر در عرف در این مباحث اعتبار لغوی دارد و آن توسعه در مرفوعه است.

۴۰۲۵، ۱۱، ۹. اگر اینها در کتب اعتبار وضع کرده باشند، عرف آن را در ناقص هم به کار می آید.

این معنی توسعه در مرفوعه در مباحث اعتبار

۴۰۲۶، ۱۱، ۹. توسعه در عرف داخل در مرفوعه در آنکه نه صرف استعمال

(توضیح از نظر لغوی، فاضل دارد به مستند لغوی است)

۱۲ / ۱۱ / ۹۱ . کتب صحیح و اعم در لغت

۱۲ / ۱۱ / ۹۱ . تکلیف اطلاق علی الاعم و علم تکلیف علی الصغیر : اگر تکلیف کنیم در آنچه جزو صغیر
نماند است مانند ، اعم تکلیف اطلاق کند که چون این جزو در آن است ، بر جزو ببرد
و نماز نماز است . اما صحیح نیز تواند به اطلاق در جمیع کتب ، زیرا با عدم نسبت ماوریه تحت
شده باشد ، چون صحیح خود ماوریه بود ، و ظاهر جمیع کتب داریم که صحیح حدیث است ، و
۱۲ / ۱۱ / ۹۱ . طبق بیان ما که اعم صغیر در لغت ، اولی را صحیح دانستیم ، اینها هم تکلیف اطلاق
ظاهر آن تواند بکنیم

۱۲ / ۱۱ / ۹۱ . تکلیف اطلاق جاریه فسخ است . در مقام بیان اجزاء و شرایط اطلاق . در
جاریه که بعد از گذشتن کسر ، رخ زده شده الصدقه قرین کلمات است با اطلاق
نسبت ، چون در مقام اجمال است .

۱۲ / ۱۱ / ۹۱ . در قسم تفصیله = م اگر چه اطلاق نظر نسبت در هر دو آن به اطلاق معانی
در جمیع کتب ، چه در صحیح و چه در اعم

۱۲ / ۱۱ / ۹۱ . اطلاق لفظی : نسیم عالم به عادل و غیر عادل ، وقتی که کلمه اكرم العالم
چون مولا در مقام بیان بوده و حکم را بر او طبیعت عالم آورد و قیاس
ذاتش بر اطلاق طرد در هر دو قسم

۱۲ / ۱۱ / ۹۱ . اطلاق معاصر : مولا در مقام بیان تمام وظیفه است . بر عود وظیفه از او
نماند . حکم را بود به اشک داخل در وظایف نبوده است چون طایفه حاکم
انصاف اول : این بود که در مقام بیان تمام وارد حوزة است .

۱۲ / ۱۱ / ۹۱ . بیرین است ثروه نسبت ، چون تعدد بین صحیح و اعم شده ، چون اطلاق لفظی نماند در
در اطلاق معاصر صحیح و اعم مشترک اند .

۱۲ / ۱۱ / ۹۱ . ضمیمه بعد از آنکه با این همه ادله آید و برایت تعمیرات اطلاق لفظی نماند است .
مقدمه فرموده معنی بین معاصر و نماند آنکه در استرات هم گفته ، چون اطلاق دارد بر
بدون استرات داخل در معنیه بیر استرات آنکه گفته ، بیر اطلاق نظر حسب .

۹۱۲/۱۲/۱۲. حبان ثابت عدم الاعم و عدم ان علی الصبح : از باب اقل و اکثر است که نماند جز
داخل باشد به جهت و در بین نوع ملک به جهت رجوع می شود. بنا بر جمع چون ابرار
مربوط به نیت است نه خود اجزاء و شرایط پس برایت در آن واقع است و اگر عذر آن
نمک در تحقق مستحب است

۹۱۲/۱۲/۱۶. میان اطلاق معاصر و صحیح محام : امام که نماز کامل بنا بر یاد دادن به صحام
خواند که بعد از از سجده هم در نماز نبود، ولی دلیل نرسد اطلاق آن
که آخر سجده هم داخل در نماز است

۹۱۲/۱۲/۱۷. در اطلاق معاصر روشن نرسد که تمام آنچه وارد شده واجب در شرط است
۹۱۲/۱۲/۱۸. سر رجوع به اطلاق معاصر کامل نیست پس نزه ذکر شده قابل تقویر است
۹۱۲/۱۲/۱۹. اشکال دوم : اعم هم نرسد که به اطلاق نماید، زیرا اعم هم در اطلاق
عبادات صحیح و صحیح بلحاظی نماید

۹۱۲/۱۲/۱۹. اگر چه اعم معتقد است الفاظ عبادات به اعم وضع شده اند، لیکن
قائل است که استعمالات آنها در منابع در صحیح است

مَنْ : اتم الصلوة یعنی اتم الصلوة الصحيحة

۹۱۲/۱۲/۱۹. اشکال : بالاخره تفاوت است بین جای که شارع قید صحیح را بیورد
و جای که بیورد و عید متوجه قید شود

۹۱۲/۱۲/۱۹. قائل : شارع را گوید اتم الصلوة العمدون فی اللد اگر در یک تشریح کند
که ناسخ است یا نه، شبهه مصداقی می آید اما اگر قید عدول بیاید
شبهه حکمی خواهد بود پس تفاوت دارد

۹۱۲/۱۲/۱۹. سر تفاوت است که قید صحیح در موعود باشد در هر دو نظر بیاید و با
قرائن بنهیم تا آنکه در نظر باشد اگر در نظر باشد نرسد تا آنکه به اطلاق
کرد (امیر اگر لفظ مشکوک باشد که شبهه ایجاد شود) اما اگر در نظر باشد در
مورد مشکوک تمسک به اطلاق می شود

[در چه نبودم و از فقره دیگر نرسد چ]

۱۳۹۲

۱۳۹۲ / ۱۲ / ۹ / ۱۰ . بعضی مبنای در صحیح جامع بیضا (سبب) همانا نمرتت بد آنرا هم اجزاء و شرایط را در نفس در جامع می شناسند . پس این کتب در کتابت به عبارت رجوع کنند .

۱۳۹۲ / ۹ / ۱۰ . کتب صحیح و اعم در معاملات

۱۳۹۲ / ۹ / ۱۰ . کتب معاملات از عبادت تا در آن است ، زیرا ظاهراً شرع اختراع در دفع مجرمی در معاملات ندارد و در همان معانی غیر از استعمال در کتب و بیست و یکم از این معانی در ساده تر است .

۱۳۹۲ / ۹ / ۱۰ . یا متن جامع در معاملات ساده تر است از عبادت . زیرا در معاملات شرطی است که مهم ترین آن این است و تنوع معاملات هم زیاد است .

۱۳۹۲ / ۹ / ۱۰ . آنکه : اگر استیفاء معامله به هر اسباب دفع نکرده باشد کتب صحیح و اعم در معاملات داخل شود . اما اگر هر مسیبات دفع نکرده است (مطلقاً نه عامه) کتب صحیح و اعم نیست .

۱۳۹۲ / ۹ / ۱۰ . زیرا اسباب طایر اجزاء و شرایط است (مثل : باج ، شتر با تخم و غیره) و در آنها فرض صحیح و نامرد حتمت و در هر مسیبات همیشه صحیح است و نامرد ندارد . چون ملکیت یا حتمت یا نیت و فرض صحیح و نامرد ندارد .

۱۳۹۲ / ۱۴ / ۱۰ / ۹ / ۱۰ . این در سر و طبع واقع می شود ؛ عالم المحقر تخمور ، عالم المجرم عقده بی و عالم التبار شرع در سه نوع مسیبت حاصل می شود . به حسب عالم اول و دوم حکمت و دفع و عقده ندارد و در به حسب نیت عالم اول به دوم یا نیت آن دو به عالم سوم فرض حکمت و دفع و حتمت به استیفاء اعتبار تخمور و دانسته باشد در عقده ایضا نکرده باشد یا عقده ایضا نکرده و شرع ایضا نکرده . نیز حرف آنکه صحیح نیت و افعال صحیح و نامرد در مسیبت هم حتمت .

تجزیه عقول کسب چون در استیفاء مسیبت است
و این استیفاء هم در استیفاء تخمور عقده بی نیت
نیز در سر و طبع واقع می شود ؛ عالم المحقر تخمور ، عالم المجرم عقده بی و عالم التبار شرع در سه نوع مسیبت حاصل می شود . به حسب عالم اول و دوم حکمت و دفع و عقده ندارد و در به حسب نیت عالم اول به دوم یا نیت آن دو به عالم سوم فرض حکمت و دفع و حتمت به استیفاء اعتبار تخمور و دانسته باشد در عقده ایضا نکرده باشد یا عقده ایضا نکرده و شرع ایضا نکرده . نیز حرف آنکه صحیح نیت و افعال صحیح و نامرد در مسیبت هم حتمت .

۹۱۱۱۴۱۱۱. این طلب برادر من است در این مورد در این مورد
در این صورت که طرح کرده

۹۱۱۱۴۱۱۲. اگر کتب و علم الفقه تک به اطلاق در صورت وضع این معاملات در صحیح

۹۱۱۱۴۱۱۳. اگر کتب و علم الفقه در صورت وضع این معاملات در صحیح

۹۱۱۱۴۱۱۴. اگر در این بیع تک کنیم من توانیم تک کنیم به اجراء بیع نیزه مصداق احوال
شده و اگر قابل باشیم به وضع بیع صحیح!

۹۱۱۱۴۱۱۵

۹۱۱۱۴۱۱۵. قطعاً الفاظ معاملات در صحیح شرع وضع کرده است و نه گوییم شارع ﷺ

در صحیح معاملات اقرار همین بنابر دلیل تا طلع آن این است که از صدر اسلام
تا کنون مسلمانان به اطلاق معاملات تک کرده

۹۱۱۱۴۱۱۶. اگر هم به همین اطلاق استناد کرده اند. مثال: قبیله صفین و حکمت که حضرت (ع) علیه

قرار داد کرد و در کتب آن استناد کرده به آن: او فوا بالعتود. معاصر عرفی عقد ملوک بوده است

در آن خارج گفته که این حکمت عقد شرعی نیست! (ع. ج. ۲۰. ص. ۲۰۰) و استدلال (ع. ج. ۲۰)

به المیزان عقد شرعی و وقتی مرد از شرط در ازدواج می پرسد که معلوم می شود در حقیقت

تک در شرط عقد به اطلاق در جمیع می شود این مثل گفته در اعم درست است. (م. ج. ۱۰. ص. ۲۴۶)

(تأیید اعم ص. ۱۰)

۹۱۱۱۴۱۱۷. مثبت به صحیح عرفی یعنی عرف بیعی را صحیح بدانند یا نه، آیا این معاملات قطع

شده اند به صحیح عرفی یا اعم از صحیح و نه در عرف؟ به نظری رسد که در اعم وضع شده است

چون عرف مکتوبه: بیع غایب فارسی با حمل، تقسیم و تفریق است و تکمیل

روشن شود که حقیقت در اعم است

۹۱۱۱۴۱۱۸. صحیح زکات واقع شود در صحیح عندالعرف در حالت اطلاق اینها هم هست

۷۰

۹۱۱۱. وقوع اشتراك

۹۱۱۱۱. آیا لفظ مشترك در زبان عربی هست ؟

۹۱۱۱۲. معنی لغوی کتب معجمی است که مشترك لفظی و معنی داشته باشد

۹۱۱۱۳. بعضی هم واجب و ضروری دانسته اند

۹۱۱۱۴. بهر آنکه از راه معنی مترجمه لغوی که الفاظ دارای معانی متعدد در یک لفظ و در لغت
تراشاخ نگردد

۹۱۱۱۵. در اعداد شصت و غیر شصت

۹۱۱۱۶. این کتب اساساً به معنای و مانع آن نشود

۹۱۱۱۷. این کتب از قدیمترین معانی لغوی است و اصل نسبت داخل شده است

۹۱۱۲. السجول لفظ در الکر معنای واحد

۸۹۱۰۱۲۹

۹۱۱۲۱. این کتب به پنج کتب قبل از این است و وقوع اشتراك طولی می شود

۹۱۱۲۲. در کتب تاریخی طولانی دارد و از اولین کتب که ملاحظه در لغت است

۹۱۱۲۳. ارزش و اهمیت آن به تحقیق الحق من علم اللفظ و در السجول لفظ در دو معنی خود را با برتری
اختلاف کرده و بعد از آن اصل نسبت قابل شده از جمله معانی آن، همگی، الکر و معنی اعلم اهل بیت

۹۱۱۲۴. در کتب طرح کرده ؛ امکان و استماع غلط ، غلط و جمع السجول

۹۱۱۲۵. آنجا که معنی است ، زیرا فی سطر السجول ابتداء اللفظ من المعنی است ، پس در
خطاب ، لفظ دیده شده و معنای آن طلب الفاء می شود ، لفظ در یک معنی تواند

فانی شود و ابتداء لفظ در دو معنی در آن واحد مقهور نیست ؛ بلکه هر دو بار فانی می شود

۹۱۱۲۶. اتصال : السجول به معنی فانی کردن لفظ در معنای است ، زیرا ما غفقت از لفظ ندانم

و متوجه آن هستیم

۹۱۲۵ به نظر رسید صیغته السعول عظامت و دلیل آن وقوع است بر نه حال است و نه غلاما
۹۱۲۵۱۱ المرق فی دعاء / والسعول / والمستهة ضلالت / والمحقق دنیا / وستیغیر لسان فغانه
عینا / در این شعر از بعضی اشعار عین در چهار معنای مختلف آمده است و هر یک در
جسم و حقیقت و نقره .

۹۱۲۶ معرجه تحول و خلف نیست ، به لذت خندت طاهر بود ، غیر معمول است و معنی
در هر خاص با قرین و کلامه السعول بود

۹۱۲۵۱۲ آنچه در قرآن آمده نقد معنای طوطی است . این عواد طایفه مرغی است تغییر معنا
است . در قرآن اشاره ای معنوی در روایت مختلف است .

۹۱۲۷ کلمه کبیر و اگر چه این کلمه در لغت و لغوی ندارد درین طرح آن این است
که در بعضی ابیات به واسطه نشود در لغت آن چه دافعه از ابواب
مقرر بدین در بندهت الفاظ لغوی !

۹۱۳ . مستحق

۹۱۳۱ . لغظ مستحق در جای که ذات طاهر صفت باشد حقیقت است .

۹۱۳۲ . ~~باید سخن معنی~~ اگر چه صفت را پیرا حواصی کرد امروز مجاز است .

۹۱۳۳ . کبیر در جای است صفت را دارد در بعضی فاعله شده ، آیا حقیقت است یا نه ؟

۱۸ ، ۱۱ ، ۱۹

۹۱۳۴ . در علم حرف و علم لغت فارسی و کلمه دارد .

۹۱۳۵ . معنی جبار بودن چیز از چیز دیگر است ، آنچه شدن کلمه از کلمه دیگر .

۹۱۳۶ . آنچه کلمه من افری مع مقابل معهما فی المعنا و اختله فی الصیغه

۹۱۳۷ . یکی از افعال کلمه زبانه است و اگر نبود زبان غیر فاعله بود و پیچیده می شد .

۹۱۳۸ . صفت طرح می ؟ از آنجایی است که کلمه مستحق در جای استعمال شود که فی الحال صلیب

صفت ؛ صفت (کلمه) در حالتی که مشغول باز کردن نیست ؛ مسجد در حالتی که سجده نمی شود در آن !

۹۱۱۴۹. تعداد مشتق در اصول با مشتق در ادبیات

۹۱۱۴۹.۱. اصول: عنوانی که به لحاظ ظاهر از ذات اشتراع می‌گردد و از ذات عملی است

۹۱۱۴۹.۲. بسیار از مشتقات هر فن مشتق اصولی هستند، و در بعضی مشتقات هر فن

امور نیستند؛ مثل: مغل! چون دلالت بر جهت طرد نه ذات!

۹۱۱۴۹.۳. بعضی از قواعد صرفی هم دلفرد. مشتق اصولی گویند و مثل: نون، اسما و...

۹۱۱۴۱۰. تعداد مشتق به لحاظ بسیار و خصوصیت اشتراع

۹۱۱۴۱.۱. امر عینی و حقیقی است؛ مثل: اکل

۹۱۱۴۱.۲. امر اشتراعی است؛ مثل: فوق

۹۱۱۴۱.۳. امر اعتباری است؛ مثل: بایع، مالک

۹۱۱۴۱.۴. امر عدمی است؛ مثل: معدوم، جاحل

۱۹۱۱۱۱۱۱

۹۱۱۴۱۱. مشتق اصولی بنابر از ذاتیات باطله؛ پس انسان مشتق اصولی نیست.

۹۱۱۴۱۱.۱. از ذات اخذ نمود و اشتراع.

۹۱۱۴۱۱.۲. عمل هر ذات شود.

۹۱۱۴۱۱.۳. در ذات باطله.

۹۱۱۴۱۱.۴. در اینکه اسم زمان مشتق حسیه یا غیر اعتدالی است.

۹۱۱۴۱۱.۱. در مشتق هر فن بر ذات است که باقی است در صفت زنده است. اما در اسم زمان

چون بقا ندارد و منقرض است و معانی ندارد ذات آن باقی باطله! ذات در اینجا

خود زمان است؛ مثل: مقلد زمان آفتاب

۹۱۱۴۱۱.۲. بعضی: اسم زمان است از عیب مشتق خارج است.

۹۱۱۴۱۱.۳. آنچه: اسم زمان هم مشتق است؛ زیرا علم و قوه زمان در خارج است؛ پس از خود که

اسم زمان به هر کجا وضع نگردد!

۹۱۱۴۱۲۴۱۱ - آنکه هر چه دارد که کلمه به یک معنی وضع شده، مثل واجب الوجود یعنی آنکه
کلمه است در معنی واحد دارد اینجام اسم زین با هر که وضع شده باشد یعنی
تغیر است یا غیر زمان!

۹۱۱۴۱۲۴۱۲ - هر اسم زین که در کلمه وضع شده باشد، به هر کلمه متباینه
یا غیره که اعم از متباینه به معنی واحد و ناقصی غیر المسمی، سیر در کلمه متباینه و افضل است

۹۱۱۴۱۲۴۱۳ - در مورد اسم که در زمان انقضای صفت، ذات هم منتفی می شود، در آنجا که
واضع در ذهن خود عنوان را با هر متباینه و ناقصی وضع کرده است، یعنی در هر معنی
نداشته باشد!

۹۱۱۴۱۲۴۱۴ - در مشق حجت که در کتب به اولیای شیخ دانی

۹۱۱۴۱۲۴۱۵ - محاربه است یعنی در هر جموعی از معانی اعتبار انقضای آنست

۹۱۱۴۱۲۴۱۶ - وضع هر کلمه لغوی است. پس قبول دارد که در زمان باقی می ماند

سیر به چه غرضی اسم را وضع نماید بر اسمی که وجود ندارد؟!
نه مورد اعتدال است و نه مورد نیاز

۹۱۱۴۱۲۴۱۷ - در واجب الوجود هم اصلاً ~~کلمه~~ وضع نشده است

واجب وضع شده که کلمه است و صادق زاری دارد. مفرد است
که ترکیب است و نه که وضع!

۹۱۱۴۱۲۴۱۸ - در حق واجب الوجود دو قسم دارد، واجب الوجود بالذات

و واجب الوجود بالعرض، سیر بازم مصدری کثیر دارد!

۹۱۱۴۱۲۴۱۹ - واجب الوجود بالذات هم چون غیر وجود است، نیز چینی

کلمه در ترجمه دارد که است، حضور یک معنی که است

و این صفت غیر طاهر در وضع نیست!

[تفسیر جامع ممکن نیست تا جواب
توضیح آن انجام دهم تا در معنی
تلازم و سبب هر دو
چون آنرا در ذهن خود
شکل آنرا به بیان آورم]

[واجب الوجود یعنی آنکه
ماهی در آب است
چون ماهی در آب است
چون ماهی در آب است]

دانش در لغت و اصطلاحات پیوسته
کلمه هم قافیه نیست، سبب سبب
و هم قافیه نیست، سبب سبب
مشق در آن کتب در لغت

در این کتاب در این لغت از لغت
همه قافیه است، اسم این لغت
نزد سبب سبب در لغت
اسم این لغت در لغت است

۹۱۴۱۲۰۴. اسم زمان و فعل سبب است. این اسم زمان در لغت در طریقی
مشترک است و در اسم مکان از قول اطلاق مشتق در لغت مشتق است
۹۱۴۱۲۰۵. اگر مشترک معنوی در اسم زمان و مکان به معنای
مطلق نظریت می گویند. در واقع اسم زمان و مکان
متفاوت است و مشترک لفظی هستند. لذا اینجا سبب نام برت
۹۱۴۱۲۰۶. اگر چه زمان مفترق است در لغت تفاوت و وحدت دارد
مگر لغت بقا در آن مستقر است که به حساب آن توان
کسب مشتق را مطرح کرد.

۹۱۴۱۲۰۷. از نظر لغت زمان به لغت لغت بقا ندارد. مگر اینکه اعمال
اعتبار و عنایت بگردد، تا آنکه یوم که اعتباری است.

۹۱۴۱۲۰۸. نشان، در لغت لغت ما در لغت یوم مشتق در لغت که وحدت در آن واقع شده
اما وقتی اعتبار کنیم که قطع در آن قطع است و لغت در لغت داشت

۹۱۴۱۲۰۹. نشان، الفقه اسد در لغت در لغت واقع شده است.

۹۱۴۱۲۰۱۰. اگر این اعتبار انجام نگیرد و تلفع شکل بگیرد کسب مشتق جدا دارد و در لغت
اعتبار و بدون آن کسب از مشتق جدا نگردد.

۹۱۴۱۱۰. تأثیر مه او ذات مشتق در لغت آنرا

۹۱۴۱۱۰۱. اگر چه لغت لغت مشتق به لحاظ مه او است

۹۱۴۱۱۰۲. بعضی مشتق که دلالت دارند بر وحدت و فعل: قائم، جالس، به تحف وحدت یکس واقع

۹۱۴۱۱۰۳. بعضی به نحو لغت است، کاتب، ناجی، مجروح وحدت مه او لغت یکس نمی کند.

۹۱۴۱۴۶ بعضی از باب معده است و محمد و نه صد است و نه حرفه باید توانی آن را بگوید

۹۱۴۱۴۵ به نحو شائسته و استعدادت و مفتح ، توانایی از کون قفل دارد

۹۱۴۱۴۴ تفاوت بین متن که چه نشانی دارد؟

۹۱۴۱۴۳ حقیقت متن که تفاوت ندارد در دلاله بر تفاوت نشانی

۹۱۴۱۴۲ در مباحث متن هر چه است و متن عجز در کتب یا معده در معده

۹۱۴۱۴۱ از کمال در دستها به هر چه در آن تفاوت در نسبت کافی نیست ، ممکن است به خاطر خود حقیقت باشد ، مثل اسم آله

۹۱۴۱۴۰ ماده در مشتق به هر چه معنی است ، هر چه توان در مشتقات

فصلت تفاوت که بعضی مفتح و فاعل در ماده هر چه معنای

و ظاهر این است که جمع نوع حقیقت بر اساس ملوک از خاص است

که کتب تغییرات در بکسیر و لوله

۹۱۴۱۳۹ مخرج م تفاوت در بکسیر به هر چه حقیقت با ماده باز میگردند ، مثل : بجهت نامها لاین

بعد از این که اسامی ماده هر چه با هم وضع بر حرف شده ، با لوله ، چون اسم فاعل به

تفاوت دلاله بر حرف ظاهر ، ماده بحر ، لکن ، هم دلاله ندارد ، هر چه کتب آنها با هم

وضع کرده است به حرف

۹۱۴۱۳۸ حرفی در بعضی موارد تفاوت با ماده هم حاصل می شود ، مثل محمد ، زیرا ماده محمد

دلاله به معنی اجزاء دارد ، منظور هم معنی اصطلاح است از لغوی

۹۱۴۱۳۷ جمع بین نشانی تفاوت در بکسیر مشتق مخرج از حقیقت است ، مخرج مخرج و مخرج

تکثیر آنها هم

۹۱۴۱۳۶ با تفاوتی که در بکسیر ، که القضا هم تفاوتی که در حرف و ملوک و استعدادت

با دست در دست از حدیث ، القضا ، از مباحث عامه نیز می شود

۹۱۴۱۳۵ منشا آن که قائلان در ما اتفق عنه المباح استعمال می شود علم که به حقیقت

التباعد بلکه است که بکسیر هر چه در آن به حسب خود است

لا اله الا الله
محمد و آله
و سلم
اینها در متن
نشان داده شده است

در کتب معتبره
تفاوتی
نیست
و اما آنکه
در بعضی
کتابها
این
اصول
درست
است

۹۱۴۱۴۱۴ - اصل در مشتق این است که حقیقت باید در خصم معتبر است؟
 ۹۱۴۱۴۱۴۱ - آخرت: اصل معتبر در مشتق ندایم، زیرا اصل مثبت است.
 ۹۱۴۱۴۱۴۲ - اصل این است که مشتق با بار عفو معتبر مضمی نگردد.
 ۱۱ - سر ثابت در لغت بار اعم وضع کرده اند و این آیه در طرقت
 کرده و چون اصل مثبت است بر نادرست است.
 ۹۱۴۱۴۱۴۳ - فراموشی از لغت صحیح است و نشانه روان به استقامت رجوع کرد.
 ۹۱۴۱۴۱۴۴ - آخرت: اصل حکم وجود دارد در هر چه مورد تقدس است.
 ۹۱۴۱۴۱۴۵ - وقت حکم نداشتن را که از جنس حکم به اطلاع صحت بماند چهار بار است.
 ۹۱۴۱۴۱۴۶ - اگر حکم بود و در لغت آن لغت داریم، استقامت به آن حکم است.

۱۹۱۱۲۵

۹۱۴۱۴۱۴۷ - اصل لغت فراموشی، بلکه اصل قهر داریم! یعنی معنی لغت عملی است!
 ۹۱۴۱۴۱۴۸ - اشکال: اگر حکم اعلام صادر شد، مستحق عقوبت به عدم بود. بعد علم مذکور است، آنقدر استقامت
 چهار بار در لغت معتبر است و در لغت معتبر است.
 ۹۱۴۱۴۱۴۹ - این استقامت در لغت حکم است و موقوف است! چون ما حکم عالم را فراموش کنیم.
 ۹۱۴۱۴۱۵۰ - مشهور: در لغت حکم استقامت چهار بار است.
 ۹۱۴۱۴۱۵۱ - معنی: استقامت در لغت حکم چهار بار است. این کتب بسیار گفته دارند (خوبی)
 ۹۱۴۱۴۱۵۲ - زیرا تقدیر فعل و محمول می شود. (تقدیر استقامت محمول با استقامت عدم جنس)
 ۲ - آیه متخیر داشتیم. آیه بکار آوریم تا به کار رسم و خلاصه داریم لغت
 بنیاد ما (فرزاد زمین نداشتیم) مشهور استقامت کرده و غیر عادل است.
 در لغت استقامت در لغت داریم، شرعاً حفظ اصل حکم بنیاد نداشتیم مضمی
 جنس کردیم موضح، لغت بنیاد است تا وقت که نیست! یا بنیاد است مضمی بیلا رسیخ
 به کرد!

۱۴ - جعل نجاست تا قبل از کثرت قطع است و شک است در مابعد زمان کثرت. سیر
الستفاب و لثود به قبل. استفاب جعل است.

۱۵ - استفاب جعل با استفاب محمول (عیناً - جزیه) تعارض کند و سیر سابقه
نشد و در تمام شهادت حکم حین مانع است و استفاب جریان ندارد.

۱۶ - فقط استثناء در دو محل امکان استفاب در شهادت حکم وجود دارد.

۱۵۱ - در جاریه که استفاب تفریقاً بر او نشود در هر دو وجهی زمانه بود که شارع
نماید جمعاً و اولی نشود بود و ظاهر استفاب در حکم که واجب نیست (بمقتضای این که در این
نقده باطل است) ۱۵۲

۱۵۲ - جاریه که حکم جزیه استفاب نشود. ندان نیست خبر بود

بعد از این طاهر شد باینکه استفاب حکم که در این وجهی ۱۵۳
مشبه حکم نیست به معنای استکمال امر است که کرده باشیم.

۱۵۳ - مشهور استفاب در این جاخ در این دو وجهی محلیست چون آنکه در تعارض یا

استفاب جعل در دائره با استکمال مصون جعل کند یا مرتفع چون مصون استفاب نشود
سیر حکم اشکال بر عالم اثبات نشود.

۱۵۴ - آری استفاب در شهادت مضمونیه هم جریان دارد؟

۱ - حکم با و دایم در بر دیه شک در معنای مثله موجب نزد این وقت نماز است.

۲ - بیضاخ در کتب دیگر اینها جز استفاب نیست. باینکه استفاب در این است.

۱۹ / ۱۱ / ۲۶

۲ -
نمبر ۶

۱۷۵ - قتل است. شک در دلویب عنین محمول است استفاب عدم جعل نشود چون استفاب

محمول بذایع تعارض واقع نشود. در خارج محتمل بود اشکال شود و چون زمان حمل
معصوم زاید بود سیر استفاب محمول جز تعین نیست!

۱۷۶ - در استفاب باید بقدر موضوع اجاز نشود چون گفته شد « لا تنقض یقین بائنه سیر

باین معنی یقین و شک یکبار و اجاز این در موضوع نشود.

۷۸

۱۳۱۴۱۵۱۶۱۷۱۸۱۹۲۰۲۱۲۲۲۳۲۴۲۵۲۶۲۷۲۸۲۹۳۰۳۱۳۲۳۳۳۴۳۵۳۶۳۷۳۸۳۹۴۰۴۱۴۲۴۳۴۴۴۵۴۶۴۷۴۸۴۹۵۰
در باب استقواب مفعول به و استقواب مفعول به

۱۳۱۴۱۵۱۶۱۷۱۸۱۹۲۰۲۱۲۲۲۳۲۴۲۵۲۶۲۷۲۸۲۹۳۰۳۱۳۲۳۳۳۴۳۵۳۶۳۷۳۸۳۹۴۰۴۱۴۲۴۳۴۴۴۵۴۶۴۷۴۸۴۹۵۰
در حکم نکره بودن مفعول به استقواب مفعول به است

حکم ما بود استقواب مفعول به استقواب مفعول به است
کفر در حکم نکره بودن مفعول به استقواب مفعول به است
مستحق استقواب مفعول به استقواب مفعول به است

۱۳۱۴۱۵۱۶۱۷۱۸۱۹۲۰۲۱۲۲۲۳۲۴۲۵۲۶۲۷۲۸۲۹۳۰۳۱۳۲۳۳۳۴۳۵۳۶۳۷۳۸۳۹۴۰۴۱۴۲۴۳۴۴۴۵۴۶۴۷۴۸۴۹۵۰
استقواب مفعول به استقواب مفعول به است
بعد از استقواب مفعول به استقواب مفعول به است
استقواب مفعول به استقواب مفعول به است
در حکم نکره بودن مفعول به استقواب مفعول به است

است

۱۳۱۴۱۵۱۶۱۷۱۸۱۹۲۰۲۱۲۲۲۳۲۴۲۵۲۶۲۷۲۸۲۹۳۰۳۱۳۲۳۳۳۴۳۵۳۶۳۷۳۸۳۹۴۰۴۱۴۲۴۳۴۴۴۵۴۶۴۷۴۸۴۹۵۰

۱۳۱۴۱۵۱۶۱۷۱۸۱۹۲۰۲۱۲۲۲۳۲۴۲۵۲۶۲۷۲۸۲۹۳۰۳۱۳۲۳۳۳۴۳۵۳۶۳۷۳۸۳۹۴۰۴۱۴۲۴۳۴۴۴۵۴۶۴۷۴۸۴۹۵۰
مستحق مفعول به استقواب مفعول به است

- ۱۳۱۴۱۵۱۶۱۷۱۸۱۹۲۰۲۱۲۲۲۳۲۴۲۵۲۶۲۷۲۸۲۹۳۰۳۱۳۲۳۳۳۴۳۵۳۶۳۷۳۸۳۹۴۰۴۱۴۲۴۳۴۴۴۵۴۶۴۷۴۸۴۹۵۰
۱۳۱۴۱۵۱۶۱۷۱۸۱۹۲۰۲۱۲۲۲۳۲۴۲۵۲۶۲۷۲۸۲۹۳۰۳۱۳۲۳۳۳۴۳۵۳۶۳۷۳۸۳۹۴۰۴۱۴۲۴۳۴۴۴۵۴۶۴۷۴۸۴۹۵۰
۱۳۱۴۱۵۱۶۱۷۱۸۱۹۲۰۲۱۲۲۲۳۲۴۲۵۲۶۲۷۲۸۲۹۳۰۳۱۳۲۳۳۳۴۳۵۳۶۳۷۳۸۳۹۴۰۴۱۴۲۴۳۴۴۴۵۴۶۴۷۴۸۴۹۵۰
۱۳۱۴۱۵۱۶۱۷۱۸۱۹۲۰۲۱۲۲۲۳۲۴۲۵۲۶۲۷۲۸۲۹۳۰۳۱۳۲۳۳۳۴۳۵۳۶۳۷۳۸۳۹۴۰۴۱۴۲۴۳۴۴۴۵۴۶۴۷۴۸۴۹۵۰
۱۳۱۴۱۵۱۶۱۷۱۸۱۹۲۰۲۱۲۲۲۳۲۴۲۵۲۶۲۷۲۸۲۹۳۰۳۱۳۲۳۳۳۴۳۵۳۶۳۷۳۸۳۹۴۰۴۱۴۲۴۳۴۴۴۵۴۶۴۷۴۸۴۹۵۰

۱۳۱۴۱۵۱۶۱۷۱۸۱۹۲۰۲۱۲۲۲۳۲۴۲۵۲۶۲۷۲۸۲۹۳۰۳۱۳۲۳۳۳۴۳۵۳۶۳۷۳۸۳۹۴۰۴۱۴۲۴۳۴۴۴۵۴۶۴۷۴۸۴۹۵۰

۱۳۱۴۱۵۱۶۱۷۱۸۱۹۲۰۲۱۲۲۲۳۲۴۲۵۲۶۲۷۲۸۲۹۳۰۳۱۳۲۳۳۳۴۳۵۳۶۳۷۳۸۳۹۴۰۴۱۴۲۴۳۴۴۴۵۴۶۴۷۴۸۴۹۵۰

۱۳۱۴۱۵۱۶۱۷۱۸۱۹۲۰۲۱۲۲۲۳۲۴۲۵۲۶۲۷۲۸۲۹۳۰۳۱۳۲۳۳۳۴۳۵۳۶۳۷۳۸۳۹۴۰۴۱۴۲۴۳۴۴۴۵۴۶۴۷۴۸۴۹۵۰
بعضی از حقايق منطقيه بنا بر اساس اصول منطقيه است

۱۳۱۴۱۵۱۶۱۷۱۸۱۹۲۰۲۱۲۲۲۳۲۴۲۵۲۶۲۷۲۸۲۹۳۰۳۱۳۲۳۳۳۴۳۵۳۶۳۷۳۸۳۹۴۰۴۱۴۲۴۳۴۴۴۵۴۶۴۷۴۸۴۹۵۰

۷۸

۱۲، ۱۵، ۱۹، ۹۱۴، صحت سلب و صحت نسبتی از ذات که بسیار اولو منقض کرده است و انکار لیس بعالم

قبله عالم بود و لآن فراموش کرده است پس استعمال آن می در است در عانتق

۱۳، ۱۵، ۱۹، ۹۱۴، اتصال: نفس معینه نفس مطلق تر کنه اگر عداد از انفس لیس بعالم، به علم فعلی باشد و
نفس تر کنه علوم دیگر داشته باشد و اگر نفس مطلق باشد دروغ نگویید است زیرا لازمه آن

این است که در هیچ زمانه عالم برود بالذات! مطلق

۱۴. جواب: صفت علم فعلی اگر به خود مشتق نباشد نفس است و اگر به سلب تجرد نفس معینه

می آید. آنچه عالم معینه است و نفس مطلق، اینها علم مطلق است و سلب صفتی است

اتصال مذکور در فرض اول چهار است و در فرض دوم اتصال ندارد و در این صورت

حین فرض دوم است.

۱۵. اتصال: صحت سلب در مستحق نیست و انکار از جهن سلب است.

۱۶. جواب: هرگز از خودی با لایحه عرف طایفه بود که از این علم بی معنی حقیقتی در این است

این علم فقط بهرگز به وجه به معنی حقیقتی حشر

۱۷، ۱۵، ۱۹، ۹۱۴، اگر مشتق در عانتق م حقیقت با لایحه لازم است آنگاه اجتماع لغزین با زبانه علم و حاصل

متضاد حشر و در عانتق غیر علم و اگر هم جاهل و حال است علم هم در اینست بگویم اگر قابل

به این قول خود! و چون اجتماع لغزین محال است پس این قول صحیح نیست!

۱۸، ۱۵، ۱۸، ۹۱۴، اتصال: در عنوان متضاد با حقیقت مختلفه در آن بر ذات و امر عملی در سلب

اعمالی جمله در بگویم، قریب بعینه چون از دو جمله مختلفه گفته شده تضاد ندارد.

در توجیه ۱۲، ۱۹

۱۲، ۱۵، ۱۹، ۹۱۴، جواب: اگر در لحاظ در حقیقت م باشد با لایحه با لایحه از نگاه نظر لغزین که بتوان هر دو را با

هم بر ذات عمل کرد. آنچه در اتصال است و در آن است که در هر زمان م علم و هم

چون با م مدنی گفته کنج از دو جمله در در مانتقن غیر زمان شاد است و این با لایحه

سازگار نیست. هر علم در این بگویم حرفه است گفته در دو زمان متضاد است.

۹۱۴۱۵/۱۱۲۱۱. قانع به وضع مشتق با اعم از مستند به اعم و ما انقض عنده المبدأ

۹۱۴۱۵/۱۱۲۱۱. تبار: وقت ضربه گفته می شود ذهن متوجه ضربه که قبلاً صادر بوده نیز می شود.

۹۱۴۱۵/۱۱۲۱۱. تبار: وقت ضربه این مطلب است.

۹۱۴۱۵/۱۱۲۱۱. عدم صحت سلب: کسر که در هر دو مقبض به ضرب بوده. اگر در نون ضرب از اول مقبض بود.

۹۱۴۱۵/۱۱۲۱۱. اتصال: مشتق در اعم واقع شود، باید بفرستد در مبدأ شده است. مبدأ را به معنای ضرب می خوانند

که حرف حدودی ضرب نیست و تکرار دارد.

۹۱۴۱۵/۱۱۲۱۱. جواب: اتصال مجاز با اتصال حقیقی تفاوت ندارد.

و عسر می شود. اگر بفرستد در مبدأ شده بود حالت مجاز در مبدأ

شاهد می گشت.

۱۴. اتصال: گفتیم مجاز است. باید بفرستد حقیقی باشد.

۱۵. جواب: تن به معنای اعم الیه که نیست. بلکه معنی حقیقی

آن از حقایق الیه است که در حد است و غیر قابل تکرار است.

این تقریر که می گویند سبب مجازیت می شود.

۹۱۴۱۵/۱۱۲۱۱. اتصال: مقول که در کتب منقول به معنای حال بلذی است یعنی

"من كان مقولاً" لذا می توانیم بگوییم که "زید ليس مقولاً"

به لحاظ حال گذشته نون مدب که در به لحاظ حال خبر می شود.

۸۹/۱۲/۲۲

تاریخ

۹۱۴۱۵/۱۱۲۱۱. صاحب کتب معرّفه که اختلاف در اذاع مشتق به تنوع در معنی

باز گرداند. تفاوت میان مشتق سبب و معرّفه است.

۱۶. دلیل نماندن که هم در وقت نماند از اول باشد. کما قرئ است ان نماند

حیث هم در کار باشد. مثل اسم التاج مفتوح. مثل روزه. یا از مجموع حروف است.

۹۱۱۴۱۶ - مؤید، بر مقتضای عنوان تابع و علی بن ادریس و غیره است

۹۱۱۴۱۶،۱ - احصاء به صورت قضایا حقیقیه وارد شده است (المحرر)

مغز اگر موزع در خارج واقع شد حکم فندان خواهد بود بر حکم شرط
دال بر مدار مغز است. حر جاتی بود موزع حکم است.

۹۱۱۴۱۶،۲ - اگر تابع باشیم که هر اعم دفع شده است مستحق، ظاهر آن است که

مغزیت داشته باشد آن بعد از زمان غلبه استقامت یا مغزیت داشته باشد

۹۱۱۴۱۶،۳ - ظهور مانع در ادراک این است که حکم بهر عنوان در صورت تحقق

دفع شده است و اگر مغزیت داشته باشد هم ندارد!

۹۱۱۴۱۶،۴ - اتصال به تطوع بود که غیر اشیاء گردید پس چون از حقیقت بیخ است

چون اصل کتب مستحق همین بود که آیا عنوان استقامت مغزیت دارد یا نه!

حظوظ بعد از آن ذکر کند و بعد از طرف آن موزع گم نه! خود این همه

اعتزاز به ترتیب نکرده است چون امر موزع عنوان دفع است بر حکم

باری که واقع شده عنوان دفع نیست بر حکم بار نکرده!

۹۱۱۴۱۶،۵ - اصح بیان آن مستحق موزع حکم قرار نگیرد که بقیه دفع داشته اند

حق اگر در لغت و علم لغت یکدیگر است مستحق اعم دفع شده است در احصاء

زودت است در صفت به حال استعمل شود. اگر بعد از این منظور باشد صحیح است

۹۱۱۴۱۶،۶ - باین صفت دیگر کتب مستحق در لغت به نفع نرسد چه بود زیرا باین

احل لغت خاصیت ندارد، چه اگر باشد و چه اگر نباشد، در هر دو صورت در اصل

السؤال مخفی در اخبر خواهد بود

۹۱۱۴۱۶،۷ - این اگر منظور آن بود، حرفاً یک ادعاست و نیز بر دلیل دارد که در لغت

۹۱۱۴۱۶،۸ - احوال: کاربرد مستحق تنها در موزع حکم شرط نیست، بلکه در وقت

اگر بگویم وقت عالم کرد، باید بدانیم در چه مواردی انفراد دارد بر

باین ادعای باز در بعضی موارد کتب مستحق کار دارد.

۹۱۴۱۷۱۷. جمع نیز نماند: به نظر عدل بسیاری از مشتقات ظهور در حضور مبتدئ به مبدأ مضافه
نماینده و فعلی بوده باشند در هر دو

۹۱۴۱۷۱۸. تصرف در مبدأ و تغییر از معنی معمول در مشتقات، لازم می آید که مابین هر مشتق در
تمام اشتباه قابل ردقت و تمیز کرد، زیرا مابین است از موارد تصرف در مبدأ باشد
۹۱۴۱۷۱۹. مثال: ماده فرب در مضمون حالت تدابیر دارد و در رای مشتقات ضرب
ضمین تدابیر دارد، پس فائز از تصرف در مبدأ آن است.

لازم با این نظریه لغت
جمع فائز از مابین است زیرا که
مضاف بود: مضمون مظهر است بر
ماده فرب
لازم است
فائز از تصرف در مبدأ مضاف به مضمون
در رای مضمون است
مضاف بود: مضمون مظهر است بر
ماده فرب

۱۹۱۲۹

۹۱۴۱۷۱۵. دلیل: و فعل مشتقات نوعی است؛ فاعل هر دو
مبذور است و ظهور در فعل و مضمون مضاف شده است.
مشتقات نیز مضمون هر دو که در مضمون مضافه و مضمون
اطلاق کرده است و قائم

۹۱۴۱۷۱۶. پس: مشتق ظهور دارد در مبتدئ به مبدأ این حال
مگر ادعای مابین است که با آن فعلی شده است
پس مبتدئ به مبدأ: زیرا ظهور آن نیز مضمون مضافه است و
ظهور و فعل است. ~~مضمون مضافه است~~
زیرا مضمون مضافه در ظهور مضافه دارد.

۹۱۴۱۷۱۷. استناد: در اسم آت تعدادی با رای مشتقات ظهور دارد. اگرچه اینجا مابین
حضور مبتدئ به مبدأ و فعلی شده است و در این مبتدئ: نو است است: و مشتق
آنچه شایسته فتح دارد. این شایسته دلف در حقیقت مشتق است.

۹۱۴۱۷۱۸. در فعل و مضمون هر مبتدئ و فعلی شده است که مبتدئ: جزو فعلی شده است،
در مضمون است این حرف از حقیقت فائز بود یا از هر یک حقیقت و مابین.

۹۱۴۱۷۱۹. مختار: تمام مشتقات دفعه لکه مابین حضور مبتدئ به مبدأ و مضمون مضافه است (مضمون)
مضمون مضافه است (آن) و مضمون مضافه از مضمون مضافه است (مضمون مضافه)

۹۱۴۱۸. معنی مشتق بـیـط است یا مرکب؟ علم یعنی من در العلم یا کہ معنی بـیـط دارد

۹۱۴۱۸،۱. لفظ اول: ترکیبی تصدیق است و مانند: حال زید یک معنی ترکیبی دارد

۹۱۴۱۸،۲. لفظ دوم: ترکیبی اطلاق است. معنی معنی بـیـط است در حقیقت ممکن ترکیب

آن مشاھدہ شود

۹۱۴۱۸،۳. لفظ سوم: صحیح ترکیبی در معنی مشتق نیست و کلاماً بـیـط است

دو تفسیر
۱۰۱۲/۸۹

۹۱۴۱۸،۴. تبار اول دوم تا بیہ می کند

۱. عرف

- ۱. موضوعی است کہ فروع مورد استناد است و کار به زید دارد
 - ۲. اخصاً من علم لفظی ندارد، در لفظی قدم در زید دارد و حقوق نیز و غیر علوم دیگر کار بردارند
 - ۳. در فقه بہر تفاوت مفرقات اعطاء و همچنین ادراک لفظی خارج عرف حسیہ
 - ۴. بعضی علم عرفی بیکانہ تابع تشریح دانستہ اند، (احسن نسبت) اگر کلمہ عرفی خارج عرف نباشد
- عرف بہ محبت عامہ

ضرورت
است

۵. لغت: لغت الفوس (بیل ایب)، الرمن المرتفع (زین بدین)، هذا التکر (شئ)، تابع الی،

معرفت و عرفان

۱. اصطلاح: چو چاند: ما السوس التوس علی سبب الیقول و یقول الطباع بالقول، ان تبار

آن قرار گرفته اند زیرا سبب عقل دارد و طبع انسان آن را قبول کرده است (حفظ ابر معقول)

۱.۴.۱. افعال: این عرف مورد تأیید عقلی است کہ سبب اذ عرف است و مانند سبب عقلی

نیست کہ در جمیع کتب بلکہ در حق قولی است

۱.۴.۲. افعال: اگر افعال طبع بجز طبع انسانی باشد تفاوت پیدا کند با سبب عقلی

عرف

اصطلاح :

۱۷. اصل قولی او فعلی و ترکیب اعتدال علیه الناس

تفاوت و تفاوت در کلمات
علاوه بر این تفاوت در کلمات
عبارت است

۱۸. اصطلاح : ما یقولونهم الناس و ساعوا علیه من قول او فعلی او ترکیب
تعارفه

۱۷. اصل : هم عرف منفر به قولی و فعلی نیست. تا آخر اعتماد و اینست که نیز عرف دارند.

مؤلفه عرف معتقد بالذکر و ضروری بودن لغو است!

۱۹. جمله : آنچه بین مردم معارف باشد و غالباً. ما یعرف بین الناس

در همه قولی ۱۲/۱۹

۱۰. در علم مختلف قولی است و معنای لغوی لغوی است و معنی لغوی است.

از بار اول در ماده که قانون در فرانسه (حقوق) در عرف و عدالت نتیجه عمل متبادر و متکثر است

که اگر تکرار و تکرار و تکرار با بیان مردم میسر شود است.

۱۲. از آن طرف میگذرد منابع حقوق است.

۱۳. از آن راه در حقوق به دلیل عدم الزام آرد و تکرار که حقیقتاً و لذا عرف را این طور تعریف کرده اند.

از آن راه و تکرار و تکرار عرف

از آن راه عرف که همیشه اجتناب است و لذا باید مورد عمل و تکرار اغلب مردم باشد. لازم نیست که

مقبول همه مردم باشد.

۱۴. از آن راه عرف باید حالت استمرار و تکرار داشته باشد.

۱۵. از آن راه باید تکرار لغوی و روشی بود. مؤلفه اگر کسی با مردم العرف تکرار کرده اگر چه تکرار

در درجه اول تکرار لغوی در عرف نیست.

۱۶. از آن راه بعضی عقیده است که هم به عنوان خاستگاه آن افکار کرده و اگر چه در بعضی موارد

داشته باشد.

۱۷. از آن راه در بعضی علوم مثل حقوق تابع این روش باشد و اول در نظر اصول این طریقت که

بها عرف معنی و مشهور به توجیه عقول باشد.

۱۲. الفاء غیر الف

۱۲.۱ الف که بحرف فخر و کبر است ، یکی جامع است از همه

۱۲.۲ حاتم بسیار از صفتهاست اقبال بسیار بحدود و فزونی است

۱۲.۳ یسار ، فزونی ، جود ، جودت ، جودت ، دین دوست و غلبه و توان

فتوح عرف لغت

۱۲.۴ این کلمه چند بار ظاهر است

۱۳.۱ عرف از هر چه در آن مورد بحث قرار گیرد

۱۳.۲ از آنجا که تعریف و خصوصیات که از ماصحت و اقام آن کتب مالک (عقود)

۱۳.۳ از تعبیر مجرب و مشهور است (الفتر) که در سیه و غلبه و سیه و مشهور است از آن در لغت است

۱۳.۴ عرف در لغت و لغت به دو معنی استعمال می شود

۱۳.۵ به معنی عام و گسترده به معنی خاص آنچه در بیان مردم معارف است

۱۳.۶ به معنی خاص و محدود و تنها بعضی از لغات عرف در نظر است که در کتب اهل سنت این است

۱۳.۷ معنی لغت در تعریف عرف و لغت یکی است منظور کلمه خاصی از عرف است

۱۳.۸ در کتب دیگر خاص یا معانی خاص معانی خاصی از عرف در نظر باشد و کلمه لغت هم

یکی بود و عرف است

۱۴.۱ الف عرف و تقسیمات آن

۱۴.۲ عرف لغت و عرف علم

۱۴.۳ عرف لغت بر لغت به علم لغت و مخارج و مخارج است یا همان عادت اهل ن

۱۴.۴ عرف علم شامل سیه و دور و علم عرف مالک که طریق و سیه دارد معنی عرف این است

که فرج عودس یا داند و در علم عرف معنی است یا خازن عودس باشد

فرج عودس

۱۴.۵ عرف خاص و عرف عام

۱۴.۶ عرف خاص یعنی کلمه خاصی از آن است ، معنی بین بزرگ عرف است

۱۲۰۱۵. عرف عام یعنی مخصوص گروہ خاص نہیں ہے، بلکہ یہ معارف عام ہے۔
۱۲۰۱۶. عرف عام یعنی مخصوص گروہ خاص نہیں ہے، بلکہ یہ معارف عام ہے۔
۱۲۰۱۷. عرف عام یعنی مخصوص گروہ خاص نہیں ہے، بلکہ یہ معارف عام ہے۔
۱۲۰۱۸. عرف عام یعنی مخصوص گروہ خاص نہیں ہے، بلکہ یہ معارف عام ہے۔

تعمیرات
کتاب ۱۲۰۱۸

۱۲۰۱۹. عرف عام یعنی مخصوص گروہ خاص نہیں ہے، بلکہ یہ معارف عام ہے۔
۱۲۰۲۰. عرف عام یعنی مخصوص گروہ خاص نہیں ہے، بلکہ یہ معارف عام ہے۔
۱۲۰۲۱. عرف عام یعنی مخصوص گروہ خاص نہیں ہے، بلکہ یہ معارف عام ہے۔
۱۲۰۲۲. عرف عام یعنی مخصوص گروہ خاص نہیں ہے، بلکہ یہ معارف عام ہے۔
۱۲۰۲۳. عرف عام یعنی مخصوص گروہ خاص نہیں ہے، بلکہ یہ معارف عام ہے۔
۱۲۰۲۴. عرف عام یعنی مخصوص گروہ خاص نہیں ہے، بلکہ یہ معارف عام ہے۔
۱۲۰۲۵. عرف عام یعنی مخصوص گروہ خاص نہیں ہے، بلکہ یہ معارف عام ہے۔
۱۲۰۲۶. عرف عام یعنی مخصوص گروہ خاص نہیں ہے، بلکہ یہ معارف عام ہے۔
۱۲۰۲۷. عرف عام یعنی مخصوص گروہ خاص نہیں ہے، بلکہ یہ معارف عام ہے۔
۱۲۰۲۸. عرف عام یعنی مخصوص گروہ خاص نہیں ہے، بلکہ یہ معارف عام ہے۔
۱۲۰۲۹. عرف عام یعنی مخصوص گروہ خاص نہیں ہے، بلکہ یہ معارف عام ہے۔
۱۲۰۳۰. عرف عام یعنی مخصوص گروہ خاص نہیں ہے، بلکہ یہ معارف عام ہے۔

۱۳۱۷/۱۰۱. اگر سیر عقده از حکم عقول فاعل شده است سیر چرا سیر گفته؟ همان حکم عقول است که

۱۳۱۷/۱۰۱. اگر حکم عقول ~~سیر~~ نیت سیر چرا هم عقده در آن وجه دارد؟

۱۳۱۷/۱۰۱. ~~اگر سیر عقده~~ سیر عقده نیز توانه تر و قوی تر باشد یا تعریف ~~عقده~~ ^{داده} نظر ۳ به طور مطلق نیت

۱۳۱۷/۱۰۱. از بعضی حکم سیر عقده و عرف یکبار است.

۱۳۱۷/۱۰۱. شرح: «ان الرجوع الى اصل الخبر ^{عند} العرف من بين الامارات»

۱۲. شرح: چهار کلمه فرمایید حسین مطب عقده العقلا است. ظاهر اینست که در حدیثی که در آن

۱۳. شرح: ^{بل} «العرف مرتبه من مراتب العقل و طور من الطراد» صحیح است آن است که ارتباط

باستفاده المعانی من اللفاظ ^{بل} نیست بالعرف و ^و هذا من نظائر العقل

و جنوده و ^{اختلاف صحت} «و كلف لعقل ^{عقله} العقل والعرف ^{عقله} مع ان العرف ^{عقله} العقده»

۱۴. جواب: گاه منظر حال العرف عام ترین آن بعضی جمیع الناس است.

در این حالت با سیر عقده یک شده و تطبیق می کنند. اما گاه استعمال عرف در

معنای خاص یا خاص است معروف که بدیه یافت که اگر این استعمال است و دلایل آن احضار عقده است

اجود العرف =
عقل

۱۵. ^{عقله} «ان العرف ^{عقله} حدیثی است که از ائمه ^{عقله} عقده ^{عقله} عقلی است که در حدیث

شماره ۱۰۱ در این عارف به معنای وسیع استعمال شده است.

۱۳۱۷/۱۰۱. نتیجه: عرف در معنای اعم ^{عقله} عقده ^{عقله} عقده دارد اما به غیر از این معنای خاص

از سیر عقده ^{عقله} عقده است.

۱۳۱۷/۱۰۱. اگر سیر عقده ^{عقله} عقده ما حکم در عرف است که ^{عقله} عقده ^{عقله} عقده

سیر از عرف الناس باره نیز همین کلمه ^{عقله} عقده ^{عقله} عقده

۱۳۱۷/۱۰۱. در عرف کویته از نفس ^{عقله} عقده ^{عقله} عقده حکم نرسد. (البته ما در این مجلد حدیثی داریم)

۱۳۱۷/۱۰۱. شرح عرف و عقده یک دانند این چگونه قابل توجیه است؟

۱۳۱۷/۱۰۱. حکم عقول و سیر عقده ^{عقله} عقده ^{عقله} عقده است و چگونه سیر عقده ^{عقله} عقده ^{عقله} عقده است؟

۱۱. انظم نیز طبع استند سینه عقده غیر از حکم عقل است
فقہ و اصولیون

۱۲. سینه عقده نیز از امراض روح دارد و حکم عقل ندارد، سینه عقده است
۱۰. تفاوت سینه عقده و حکم عقل

۱۳. عقل دو حالت دارد، عقل نظر و عقل عمل. عقل اگر در آن طبع در وقت برسد حکم است چه
مربوط به عقل نظر باشد چه عقل عمل.

۱۴. جز از بنا بر عقده روح عقده لاد و لادن درک عقده روح دارد، عقده بر اساس کار عمل در کتبه
بنیان حرکت است که مستحق مجازات است. در اینجا تریباً سینه فقهی ندارد، حکم عقل
مطلق است. ممکن است این نوع سینه را مسامحه است.

۱۵. در جز موارد بنابر عقده سینه حکم عقل نیست. سینه که عقده به محمول در وقت و اصول از این نوع
حسند.

۱۶. در سینه تک آدم به این سینه و در این آن نوع مصدق سینه است. استخوان و سینه
عمومی سینه ای که سینه عقده لاد و لادن این نوعی با دقت و مسامحه عقده است

روح عقده سینه سینه به منبع قطره عقده سینه است

۱۷. از این دو سینه عقده صحیح است و کما حقیر نا صحیح به دیده
سخن بدتر عقده سینه که از این دو سینه عقده است

۱۸. حکم عقده بر سینه صحیح است، عقده عقده اما در سینه عقده نوع عقده است که لاد
و لادن است. مستحق عقده ندارد. این هم دلیل بر تفاوت آن است.

عقده سینه ای که لاد و لادن

لا عقده این به عقده
عقده سینه ای که لاد و لادن
عقده سینه ای که لاد و لادن
عقده سینه ای که لاد و لادن

عقده سینه ای که لاد و لادن
عقده سینه ای که لاد و لادن
عقده سینه ای که لاد و لادن
عقده سینه ای که لاد و لادن

۱۹. اگر عقده سینه بود نیز از امراض است

۲۰. در آن عقده سینه است، اصل مصدق سینه بر این نظر است و در

استند است آنرا و طبیعت آن نظر نیست و عقده سینه است عقده سینه

۱۳ - کتب معتبره در عرف ایستادند و بنابر عقیده استادان که اکثر آنهاست و اینهاست
دارند از حدیث آنان برابر با هم معتقدند و تفاوتی که در اینک اجتماع یا از اعتبار شیخ مطهر
است (عرف) و یا به صورت تدریس در این است (متشبهه) و یا به خاطر عقول آنایست
(عقله) بنی برودند

۱۴ - قطعاً معتقد شیخ عرف از قوس معتقد است چون مسلم است آنکه عقل است
اما اگر منظور اینست که عرف عام و بشری باشد و صاحب با صبح سیره عقیده است و تفاوتی
ندارد سیره عقیده هم به طور مطلق عقیده نیست.

۱۵ - این فرض که عرف عام تطبیق باشد با عقل اینست که هر دو لفظ را گفته اند تا در نسبت
چون لفظ مربوط به عرف خاص است و نه عام پس بر این! این مقال به عقل مستند نیست!

۱۶ - ~~معمود~~ شیخ در حکم از عرف و عقل و عقیده را به هم پیوسته داده است. اینک عرف و عقیده
معمودند و در لفظ هر دو به اینست عرف عقیده است که در این فرض چهار نسبت گفته که گفته عرف
ملوک نزد ما هم بنابر عقل استوار باشد. احتمال دیگر و حدیث دیگر بود که عرف و عقیده باشد (بسیار است)
در این صورت عرف و عقیده نیز یکسانند و در عرف هم که احتمال داشت.

۱۷ - این نسبت شیخ در ذیل این مطلب آمده است که اجتماع هر دو نیز بر بنابر عقل صحیح در میان عرف و عقیده
است. اینان نسبت به این مطلب در فرض دیگر میگویند و گویند حکم عرف و عقل اختلاف داشته باشند.

۱۸ - در بسیار موارد عرف حکم دارد و عرف حکم ندارد آنچه شیخ میگوید صحیح است یعنی عقل و عرف تضاد
پیدا نمیکند نه اینکه حکم آنها مطابق هم باشد.

۱۹ - کمتر هم سیره عقیده و حدیث حکم عقل است. عقیده را موانع که بر سیره است عرف را که گفته اند است
دل عقل را که در عقیده و حدیث است. این اختلاف فیه است و در مسایح

عرف نزدیک است که اختلاف با حکم عقل در واقعیتش مسامحه است که حکم در واقعیت
آب که عرف آب حاضر در عقل است آبی است و دانند.

۲۰ - نتیجه فرستاده شیخ را این طور بگویند که این منظور این است که عرف در حدیث
عقل عن گفته در حدیث گفته و یا اینکه وادان عقل در حق نظر نیست و اینک عقل حاضر است
که معنی و تفاوت سیره با سیره عقلین منزه.

در این فرض چهار نسبت گفته اند که گفته عرف و عقیده
معمودند و در لفظ هر دو به اینست عرف عقیده است که در این فرض چهار نسبت گفته که گفته عرف
ملوک نزد ما هم بنابر عقل استوار باشد. احتمال دیگر و حدیث دیگر بود که عرف و عقیده باشد (بسیار است)
در این صورت عرف و عقیده نیز یکسانند و در عرف هم که احتمال داشت.

۲۱۲۱۱. حق اقرار و توبه چون از غلبه اندیشه نیک و صحت عقل حاصل می‌گردد و مشمول آیه:
و قد اذعناهم بالعرفه و انزلناهم من السماء مطرًا لیسقوا به الحنظل و نزلناهم من السماء مطرًا لیسقوا به الحنظل

۲۱۲۱۲. منیع در حقوق به این معناست که حدود متناهی و محدودیت باشد، ولی در فقه اسلامی عرف منیع
به معنای محبت و محرم و علی بنینیت.

۲۱۲۱۳. معیار در حقوق به معنای ملاک الزام است که قوانین است، که هر چه مردم با حق به قانون عمل نمایند
بعضی معیار حقوق به دولت عدالت است، بعضی از ادعای عرف و بعضی دیگر معیار دیگر است که عرف است.
در اسلام معیار الزام و ولایت الهی است: «ان الحكم الا لله» که این آیه در تفسیر خود تکریم دارد.

~~معیار حقوق~~

۲۱۲۱۴. طاهر منظور از معیار حقوق و معیار است که قانون از آن به دست می‌آید. در حکمت چهار
دسته به قوانین الزام آورده اسلام است که به دست و سخن در آیه است.

۲۱۲۱۵. عرف قطعه معیار الزام قوانین است.

۲۱۲۱۶. در حقوق ملاک عرف و معیار و معیار است که در این حد است.

۲۱۲۱۷. در اسلام و فقه اسلام آیا عرف ملاک است معیار است به حکم بلاغی؟

۲۱۲۱۸. منیع مستحق چهار معیار است: حکم به نحو استعداده (یعنی است در منیع) ~~تفسیر~~

دفعه در علم و علم دارد و استعداده ~~دلیل~~ ندارد.

حق تقسیم مقاصد اثر حق ولایت است! ~~حکم~~

۲۱۲۱۹. عرف در فقه منیع تقسیم است که معیار حکم و روش علم و در قوانین استعداده ~~تفسیر~~

معیار است که هر چه عرفان است که معیار حکم و روش علم و در قوانین استعداده ~~تفسیر~~
از عرف تر شود و زاننده ولایت.

تفسیر حقوق ادرسی
انواع لایحه خطاب
آثار حقوق اسلام است
معدوم است تا فقه اسلامی
۱۳۹۲

۱۰۲۳ - غزنی کردن دین

۱۰۲۴ - هر کس که در غرب مطرح کند، منسب است که همیشه عرف بر دین نعم است.

۱۰۲۵ - همان سگولار هم است به منسب است دین محمد اجتماع را به عرف و انداز نام.

۱۰۲۶ - این کتب منجم به فقه و لغت است، بعد از کتب معتاد دینی داخل شود

و لغت

۱۰۲۷ - بسیار خطرات است و شبیه کردن دین غیر دین است.

۱۰۲۸ - کفر به عنوان جبهه نشانی که صورت کفر را می گوید.

۹۰ ار ۹۰

۹۰ ار ۱۰

۲۰

[کار بهار عرف در فقه]

۱۰۲۹ - عرف مرجعیت و حجت در جاهای دارد که شرع را بخورد به حضور نداشتند

۱۰۳۰ - تعداد آن ~~بسیار~~ بسیار است

۱۰۳۱ - در هر مورد که عرف بود نیاز به تأیید شرع ندارد در جاهای که در عرف عقده در هر

مورد نیاز به تأیید شرع دارد ولو با عدم رد شرع بیکار و هر چه سیر عرفی

۱۰۳۲ - در جاهای که حجت کرده است آنچه عرف است حجت شرع نیست حجت است

الفصل به زمان معصوم در آن شرط نیست

۱۰۳۳ - این قول هم توسط بعضی اهل سنت طرح شده و هم بعضی اصحاب روایت کرده اند

گروه دوم که گفته اند که هر چه سیر عرفی است و در دین کفر

۱۰۳۴ - دلیل این قول

۱۰۳۵ - روایتی است که بعضی از اهل سنت در حدیث خود در باره مسلمان

گفته اند که هر چه سیر عرفی است (مشهد الحکام)

۵۸

۱۱. از حدیث سند به عبدالله بن مسعود می رسد که او تم از معصوم نقل فرموده در حدیث
از خداوند خبر و دعوت می دهد این را نقل کنید؟

۱۲. همیشه در مجمع الزوائد در اگر چه در نوع حدیث و در جمیع از علم اهل سنت استناد کرده اند
به آن گفته اند لایه راه صحیح دارد بعد از تتبع آنکه در کتاب «العلل الشاهیه»
فی الاحادیث الواحیه» این چیزی را آورده اند از ابن عباس نقل کرده است / حدیث صحیح /

۱۳. و این چیزی هم فایده آن را حاصل حدیث را می دهد. لذا گفته اند آن افراد طرد و مانع است
از تفرقه دلائل ۳ تم نیست. اگر چه حدیثی به عقب امایب می آید نگاه آنکه در چون
بهترین در هر چه در مسیح صحت بیند. به قرینه سیاق این مسیحین بعین معنی
امایب و نه عرف در عرفان از مسیحین!

۱۴. لذا باید در جای این روایت را آورده اند اهل سنت معتقدند قول امایب حجت است!
تبعیعت عدالت محلی به مفاد است.

۱۵. اشکال دیگر دلالت این است که آیا واد تکلیف مسلمانان است یا اهل بیت جمع آنرا
یا غالب؟ گفتگوش می رود چون اخوانه افراد مسیحین هم نیستند. همه مسیحین هم
تقی ما رفاعه چنین اظهار می نمایند مسیحین حاصل نشوند چون علوم و خواص هم را ملحوظ داشته باشند!
مگر آنکه بگویند اغلب که دلیل ندارد. چون در روایت فقط اهل بیت بود و در حدیث

۱۶. ضمیمه از این احادیث را بهر توجیه اخوانه که در اسلام ایجاد کرده چنان کرده اند.

۱۷. در نهایت ۳ این اعضاء در عرف مسیحین می آید و دلیل بعضی از عدالت است چون اعدا
آنرا عرفت عرفت با طاعت.

۱۸. احکام دو قسم تائید و امضای حدیث که اولی قبله بوده و در ایجاد کرده و بقیه حقیقت و فرد است
و قسم دوم ما را رعایت نماید که در معادله و امور عمرانی است. با توجه به اینکه عرف آن است
رابطه کامل آنرا عرف زمان جاهلیت است. هر اعضاء شارع عرف آنرا اول است تا اعمار
عرف جاهلیت! هر چه عمرانی را شروع می کند.

۲۵۹۱- بحسب عرفه شدن از در نظر مولا مالکود

۲۵۹۱- بحسب جمعیت مشتمل بر واقعیت محقق شده با تحسین نامی، به درستی آن کار ندارد

۲۵۹۱- بحسب دین شناسی: وارد کسی تأیید و رد شده و از سوی عدم صحت نخبه گوی

۲۵۹۱- بسیار در استدلال بر عرفه شدن از نظر جمعیت شناسی جهت کرده و به گونه بالادفه عرفه شدن

یعنی یکی از خوانندگان حدیثه اتفاقاً جمعیت شناسی و جامع محکم به آن است

۲۵۹۱- یعنی این نگاه را بیان کرده و عمده به دین شناسی و افترا به چون لافکار و توهمی ارائه کرده

بسیار غلط این سیره را بگردد

۲- عرفه شدن غربی مستند بر تجربیات است که در غرب بود و با این صحت از کجا دین

اتفاق در میان جموع هم بود چه دلیل هر یک ذکر نشده است. جملاتی که از نظر

نژاد و دین و فرهنگ متفاوت است

۲۵۹۱-۱-۲- عرفه شدن در حد غربی هم متفاوت بود کرده، در زمانه با رویه فریبی آن بود در آن کشور لاتین

با اصول دین اقتصاد هم نبرد

۲۵۹۱-۲-۱- تقدیر اندلس در پایان قرن بیستم در کشور که مدرنیسم را تجربه کرده بود نشان از

فقدان روحیه عرفه شدن است

۲۵۹۱-۲-۱- این تقدیر سنتها قدسی را عرفه نکرد و بعضی امور عرفه را قدس کرد، مگر آنهایی

و در آن واقعیت که در بعضی عرفه بود در قدسی بود. بسیار معکوس عمل کرد

۲۵۹۱- از منظر دین شناسی غلط است که بگویند معارف عقاید دین را عقیده گفته اند! هر گاه که اگر خلاف سخن بود

آن دین از اساس باطل بوده است. پس عقاید دین معارف حقیقی و عینی دین معنای ندارد

۲۵۹۱-۱- از منظر این است که آنچه از معارف حقیقی را با عقل خود در گذشته می بینید، با این

تجربیه به چه دلیل آنچه را تعقل نمی کنید در وهله اول حسد بردن انکار می نماند

۲۵۹۱-۱-۲

ادامه در دفتر بعدی ۲

اصول

۲

Notebook 80
17 CM X 24.5 CM

آية الله العظمى (سید محمد علی)

اصول فقه

دفتر دوم

۹۰/۱۱

۱۲- عقده شدن با نیز با هم معناست، آیا تطبیق با این فقه کند مگر زمان است؟ اگر صحیح باشد در کدام عرف هم عرف اجباری حاکم وجود ندارد مگر در عرف مطابق آن بود.

۱۳- گفته شد یعنی چه چیز است که در عرف معنی پیدا کند؟ چون عقده نیست که مستند باشد

دلیل بر صحت عرف عقده وجود ندارد. در حالی که سابقه داریم در عرف معنی پیدا کند چیز صحیح است

۱۴- لزومی نیست که در عرف تطبیق داد به عرف آیا جواز است که در عرف است که در عرف معنی پیدا کند و اگر مشهور است، بدعت و ضیافت به دین است.

۱۵- دلایل فراوان وجود دارد که نباید دین به تبع عرف عقده به شمار آید. مثل اهل بیت که در دین قلم است به معنای تغییر نکردن احکام با تغییر عصر و زمان.

۱۶- ادله قوی قیاس هم دلالت دارد بر عدم جواز تطبیق دین بر عرف زمانه زیرا

در حکم ائمه قیاس واقع می شود. قیاس لحاظ با شجاعت آن موهوب است به هر سبب است

حکم است. نوع و ضایعت داغ سلیم است. در قیاس حق اگر چهار از تمام

احکام جایز نیست، چگونه فرایز و نه و از عقده اگر کفریم

۱۷- عرف که متغیر است و تطبیق دین به عرف به تناقض دین از اعصار مختلف است

۱۸- با تطبیق دین به عرف جایزه دین محسوس کند و به چهار اشکال و هم در عرف ساز

نماند، تابع عرف بود اساساً دین به هر حدیث آمده است این بر خلاف

حکمت دین است

تفصیل

المصداق الاول في الاطلاق

الطلباء الذين يدرسون في الامتحان
استخرج

۱۱. اوامر

۱۱۱. ماده امر

۱۱۲. صيغة امر

۱۱۱۱. مكانه مقدره في امر ماده امر ذكر كذا

۱۱۱۲. طلب : ~~طلب~~ امره كذا

۱۲. مكان : نعت امر كذا

۱۳. مفعول : مفعول امر كذا

۱۴. نسيب : رأيت امرًا عجيبًا

۱۵. حدث : حدث امرًا

۱۱۱۲. واره امر به يك معناه نيت، لولا جمع دارد: اوامر، امور

۱۱۱۲، ۱۱۲، ۱۱. آن امر که جمع آن اوامر باشد مفسر طلب دارد

۱۱۱۲، ۱۲، ۱۱. چرا که گفتیم «طلب» یعنی «امر»؟ این مخالف ارتکاز در لغت است

۱۲. می توان گفت امر به مفسر واقع طلب است

۱۳. اما مفسر امر به نظر فغان معناه در وجه که امر نزع طلب در لغت دارد. امر وادف

با طلب نیت. امر به مفسر دستور است

۱۴. امر فغان است و هم طرف مقابل به عنوان فغان بر خواهی و در طلب اهم است

از این طرف دانسته باشد یا غیر، مثلاً: طلب عدل

۱۵. عجب این است که جمله از فغان امر به مرادف طلب گرفته اند!

۱۱۱۲، ۱۲، ۱۱. آن امر که به امر جمع سببه ملود را بعبر شیئا گفته اند. بعضی مفسر و معبر واقع

۱۱۲، ۱۲، ۱۱. صاحب کفیه آن را به نیت معنای کرده است

۱۱۱۲، ۱۲، ۱۱. جمله هم نیت چون در لغت نیت و نعت نامبر است

۱۳. در نظر گفته که شیئا معنای کرده است نیز طایفه صحیح نیت و در اینجا عین امر گفته نزل کرد

۱۱، ۱۱۱. معنای امر به حسب اصطلاح

۱۱، ۱۱۲. آنچه نقل شده که علماء اتفاق کرده اند که معنای اصطلاحی امر: القول المحضوم است.

۱۱، ۱۱۳. سوال: اصطلاح در کدام علم منقول شده است؟ علم ادب، علم اصول یا در موردی؟

۱۱، ۱۱۴. اعم بود که به نظر صحیح نیست، زیرا در هر دو نحو صیغه امر معلوم است که چگونه ساخته شود

ولی در علم اصول ترجمه معنای امر است که دلالت بر وجوب یا استحباب دارد پس نگاه نکردن در علم به امر متعارف است.

۱۱، ۱۱۵. اگر غرض از آن اصطلاح در علم اصول است، بچشمی دارد که در ادب و فقه منقول شده است.

۱۱، ۱۱۶. صاحب کفایه نزاعاً مطالبی را ناظر به کتاب فصول است. اتفاقاً که در فصول نقل شده این است

«انهم اتفقوا على كون حقيقت في هذا المعنى اطلاق القول المحضوم وجعل التوابع في لغيره المعاني»

این با کلام آخوند متعارف است، زیرا مجاز در بیان آنست که نیست، بلکه اصل حقیقت در آن محل نزاع است

۱۱، ۱۱۷. آنچه در آنچه خودیست به استنباط نقل کرده اتصاله گفته: ظاهر این کلام قابل قبول نیست، زیرا

معنای امر ذاتی خواهد بود و محدودی که بتوان از آن اتفاق کرد لذا قابل صرف نیز نیست.

چون اتفاقات امر بر معنای اصطلاحی دلالت دارد، پس معنای اصطلاحی مذکور جمله نیست. یعنی

عادی امر اصطلاحی در قول محضوم نیست.

۱۱، ۱۱۸. آنچه در حدیثی نقل شده مراد اتفاق علماء این است که امر حقیقت است فی الطلب علی القول المحضوم

و چون طلب معنای حصری دارد قابل اشتقاق است.

۱۱، ۱۱۹. اتصاله آنچه: ذات امر آنست یعنی است. آنچه آنست که لفظ طلب است. پس طلب قابل آنست

است و متعارف است از طلب حقیقی است که خواستی نفسی است. طلب قابل آنست است و در

طلب بالقول که قابل آنست نیست! قول انذار آنست، بلکه در باره طلب

۱۱، ۱۲۰. جواب به این اتصال: طلب آنست به الزام دارد، طلب آنست به التوکل، بلکه به با کمال، طلب حقیقی و در

طلب از ناحیه مبرز و انذار متعارف است. کلام آخوند یعنی آنست طلبی که از نوع طلب بالقول و

این دقیق و یقین ذاتی مانع ندارد در معنای اصطلاحی بیاید.

۱۱۱۳۵. قول شد قول باللفظ و قول بانساب هم هست در چون ملک و اصحاب طلب باللفظ

هم می بود که با آن در حرکت طلب حمله از آن پس هر لبه برز و قول بود

۱۱۱۳۶. انچه آخوند کرده استقامت را بر معنی اصطلاحی ساخته و وقت نیست

زیرا در معنی لغوی با غرض هم می بود که معنی طلب باشد چه در معنی

که اصطلاحی باشد. لذا اصده اتصال آخوند در حدیث، زیرا اتصال این
بیشتر استقامت هم معنی اصطلاحی است!

این باشد که در معنی
استقامت نظر طلب باشد
که با لغوی معنی استقامت و تقاضا
هم باشد.

۹۰۱۲۴

۱۱۱۴۴. اگر عیبی که از در آن واقع شده ظهور داشت در معنی بی معنی لغوی آخوند بود

۱۱۱۴۵. آخوند: لا یبعد مادم در حقیقت در طلب باشد. ~~که در معنی طلب با اصطلاحی~~

۱۱۱۴۵.۱. ظاهر این مطلب تسخر طرد با آنکه در اول کلمه که امر دو معنی است و طلب اشتراک دارد.

۱۱۱۴۵.۲. یا سهوا العلم است و یا نظریات غیر شتم است. محسین هم اتصال کرده اند.

۱۱۱۴۷. عیب آخوند و اما بجز اصطلاحی فقهی اتفاق با آن حقیقتی فی قول المحضیر. بر

معنی دو کس کرده، معنی لغوی و اصطلاحی.

۱۱۱۴۷.۱. به اصول اهل سنت مراجعه کرد، اصل این مطلب مربوط به اهل سنت است که منت آن

کتاب محزون غیر از این است: اتقوا عدایان لفظ امر حقیقتی فی قول محضیر.

۱۱۱۴۷.۲. کلامی غیر از این اصلا راجع به معنی لغوی است و نه اصطلاحی!

۱۱۱۴۷.۳. الامکام العلمی: فی ما یطلق علیه اسم الامر حقیقتی: اتقوا الاصولیون ان الامر حقیقتی

فی قول محضیر و در

۱۱۱۴۷.۴. آخوند که معنی لغوی و لغوی را گوید و بر معنی اصطلاحی که ظاهر آن است.

۱۱۱۴۷.۵. قول هم چون از مضمون گرفته است، عبارتی دیگر که این است که تو هم ایجاد کن این

در معنی اصطلاحی است. اگر چه خود مضمون هم به معنی این است که در

فقط در اصطلاحی.

۱۰- ۱۱۱۷/۱۱۱۸. متا دلائل طاء امر بر وجوب صحت؟
 ۱۱- ۱۱۱۷/۱۱۱۹. وجه اولی و ظهور لفظ امر دلائل مهم ایجاب کرده است.
 ۱۲- وجه دوم: اطلاق متا دلائل امر بر وجوب است.
 ۱۳- وجه سوم: متا دلائل امر بر وجوب عین است.
 ۱۴- ۱۱۱۷/۱۱۲۰. اخذ: طاء امر هم طلب وجوب وضع شده است.
 ۱۵- ۱۱۱۷/۱۱۲۱. همان طور که عینی یا کنایی بودن وجوب از اطلاق صدم بر وجوب عینی منصرف است
 در لعل وجوب هم، اطلاق است که دلائل بر وجوب دارد زیرا اگر متضمن اراده است
 دانست، باین این قیاسی و ذکر معنی و در ضمن ذکر ترک داد.
 ۱۶- ۱۱۱۷/۱۱۲۲. حقیقتی که مولا خود ستم خود را با امر ایجاب کرده، ستمی علامت خود به صدور معنی است و داد
 و این توجیه به توجیه الزام آور نیست. عین حکم را گفته که وقتی مولا خود ستمی دانست، عین
 صراحتاً باین معنا انجام دهد. پس وجوب از حکم عین حاصل می شود و نه دلائل لفظی با اطلاق!
 ۱۷- ۱۱۱۷/۱۱۲۳. پس خود امر امر در وجوب ندارد، چرا که ایجاب طلب مولا پس به حرطایق این
 طلب ایجاب نمود، حکم عین مستقلاً بر وجوب حکم شده است.
 ۱۸- ۱۱۱۷/۱۱۲۴. این کسب تعدادی نیز گفته بین طاء امر یا صغیر امر. پس بجهت اشتراک بین طاء و
 صغیر است که اخذ در فاعل طاء کرده است.
 ۱۹- ۱۱۱۷/۱۱۲۵. قطعه در آواز کس در طاء امر قائل به دلائل لفظی بر وجوب باشد در صغیر امر
 قائل به اطلاق باشد، شوکتی مترسیر بر این بیاید که توان اشتراک بین
 ۲۰- ۱۱۱۷/۱۱۲۶. وجه نهمین.

۱۲- زیرا طاء امر با صغیر آن آن در یک طرد صغلاً در دعا صغیر امر استخوان
 طاء در امر نیست. صغلاً در طاء در آواز کس! باین که امر صحت!
 ۱۳- صغیر امر صحت طاء امر، نه علویاً و نه صغیراً استخوان.
 ۱۴- ۱۱۱۷/۱۱۲۷. لفظ امر در طاء امر منصرف است در طلب وجوب. (نظراً)
 ۱۵- ۱۱۱۷/۱۱۲۸. معنی بدون معنی صحت، ظهور در وجوب دارد، اگرچه
 این به واسطه وضع نباشد.

چون آمده این صغیر صغیر
 از این تعبیر است
 در لغت صغیر امر
 طلب طلب است
 این

۱۲. این نوع اطلاق تفاوت دارد با اطلاق در مجاز دوم گفته شد زیرا این اطلاق
بیشتر در مقدمات حکمت مذمتیه و بلاستناد ظهوری در آنست این ظهور انصراف گویند

۹۰۲۲۴

۹۰۱۲۹

در تفسیر

۱۱۱۸۱۸. آخوند گفته امر به معنای طلب است، در مقدمات طلب حقیقی و عینی نیست، بلکه لفظ است.

۱۱۱۸۱۸۱. امر حقیقی: از بیخ و اساس و نیز در کمال بر آن نسبت و حقیقت مستند دارد.

۱۱۱۸۱۸۲. بعضی امر حقیقی نوعی است که دارد و بعضی ندارد. طلب هم مصداق حقیقی دارد

که واقعی و عینی است به معنای حتمی کردن. نوعی است که دارد که خیر است از دهر است.

۱۴. آخوند: امر از برای امر به طلب است به وضع شده است، در حقیقت استقامت یا

به انصراف معنای امر به عذر و یا شایسته هم وضع شده است.

۱۵. آخوند: لفظ امر مثل لفظ طلب است و ظهور هر دو در آن است.

۱۵. طلب خلاف اراده است، اراده ظهور اولی در حقیقت دارد و طلب ظهور اولی در آن است.

۱۶. آخوند: طلب و اراده اگر چه تفاوتی دارند ولی واقعیت و اعم دارند، یعنی اراده حقیقی

با طلب حقیقی یکی است و اراده آن به با طلب است به یکی است. فقط تفاوت ظهور است.

منتهی عند اطلاق شده است.

۱۱۱۸۱۸۲۱. از اینجا آخوند وارد بحث منتهی و طلب حقیقی و لفظی که صحیح نظر به علم اصول ندارد.

۱۲. در کتاب اصول اصول اصل نیست و در هر یک از علم نفس صورت گرفته و لذا آخوند هم

وارد این بحث شده است، بدون هیچ دلیل.

۱۴. در علم منتهی: حدان ذات و صفات دارد، صفات بر دو گونه ذات و صفت است.

یکی این است که علم حدان ذات و صفات ذات است و صفت صفت.

۱۵. قول اول: صفت ذات است، پیر قدیم است، قرآن حکم خداست، پیر

قدیم است. حق مکتب و احوال آن هم پیر قدیم است؟ احوال مختلف شده است.

تاج دانش

T. D. Co.

۱۰ - قول دوم : صفت فعل است . پس قرآن مجید است .
 ۱۱/۱۸/۲۴۱۲ - قرآن مشکل از دو جنبه است ، عبودیت و الفظ و کبریه صفت در آن
 صحیح کلام نفس است و آن کلام است که فعل است و صفت ذات ~~است~~
 ۱۱/۱۸/۲۴۱۲ - الفظ تا تهی دال بر کلام حتمه و کلام آن نیز است که مابین از کلام در ذهن
 می پردازیم و آنگاه می گوییم .

۱۱/۱۸/۱۷ - صفا نه قوا داده دارد ، تشریح در کتب ، طاعت جایی است که مخلوق موافقت خود را
 کند و کفر و عصیان جایی است که مخالفت خود را کند .

۱۱/۱۸/۱۷ - اگر ایمان ارتباط به اراده تکوینی است ، چه واقع و کلامی است .
 ۱۲ - آنچه : اراده تکوینی همان نیز دو کیفیت دارد ، تحقق چیزی را مطلقا بخاطر
 یا تحقق چیزی را از طریق اقیانوس بخاطر .

۱۳ - در نهایت آنچه به این می رسد که اراده بر هر چه که بخواهد است و هیچ بهره ای از
 اراده امر خارج نیست پس خداوند اراده کرده است که بر اراده کند ، پس الهم
 چه حاصل می شود . زانی هر معنای عدل و احسان و اراده بر هر چه چون عدل داد
 لغیر نیست !

۱۴ - آنچه : عتاب نمانی از کفر و عصیان است ، کفر فائز از اراده و اقیانوس است ، اختیار کفر
 نمانی از سقوط ذات فرد است و ذوات مخلوق خدا با او و ذات لا یعلل !

۹۰۲۴

۱۱/۱۸/۱۷/۵ - روایتی در باب جبر و اختیار : کاف و بیخ البرخ ؛ مرفوع ؛ بعد از جنبه صفت ، حرف است (ع)
 در گذشته است بود ، چه در جبر و اختیار با حاکم امر است ؛ آیا این برهان جنبه بر این
 قصه و قدر الهی است ؟ - بله ، هیچ سستی و بیخبری نمی گوید مگر اینکه بر این قصه و قدر الهی است ؛ پس
 این همه حاکم از ما نبود ؛ - اگر بخواهد ما را داده و در هیچ کدام از کارها ایمان مجبور
 نبود ؛ - چه طوری ؟ - قصه و قدر الهی و لازم نیست که هر دو آن بالا ، اختیار هم جزئی از
 این قصه و قدر بود . اگر اختیار نبود ، ثواب آن باطل بود !

کاف ۱۵
 ۱۴۵

۱۱۲۱۱. صیغہ امر بار مجھ چیز وضع لڑہ ہے ؟

۱۱۲۱۲. آیا از صیغہ امر استفادہ و جوبہ می شود ؟

۱۱۲۱۳. یک از کجا کس بسیار تدریس تمام فدا حجب است .

۱۲. در بسیار از موارد در جائے استعمال می شود که انسان می تواند چند چیز تماماً تحقق پذیر آید .

۱۳. در موارد دیگر غیر از طلب و جوبہ هم استعمال می شود .

۱۴. استعمال در امر، تأذیب، ارشاد، اباحت، تهنیت، انکرام، تفسیر، تعجیز و موارد دیگر .

۱۵. صیغہ امر بار مجھ اینها وضع لڑہ است جفا کتا و یا یک وضع بار مجھ با تم ؟

تسمیہ تعریف ۹۰۲۰۵

۱۱۲۱۶. صیغہ امر که معنا بیشتر ندارد، سایر معانی ذکر کرده حکم استعمال در صحیح است ان طلب است

۱۱۲۱۷. خصوصیات دیگر داخل در معنای صیغہ امر نیست، بلکه داعی متفاوت است، در حقیقت است

طلب است مگر همه داعی تسمیہ یا تعجیز یا تفسیر .

۱۲. حقیقت طلب مشارک است از است، طلب است . است طلب یعنی ایجاد که طلب در

عام واقع . صیغہ امر چنین طلبی را ایجاد می کند .

۱۳. طلب حقیقی قایل است این نیست، با لفظ فقط در توان طلب اعتبار کامل ایجاد کرد . البته بعد

از است طلب اعتبار بالفظ حکایت از طلب حقیقی می رود .

۱۴. دلیل ادعای است طلب بودن معنای صیغہ امر ضرورت و بداهت است .

۱۵. تعداد روشن و قطعی وجود دارد در دلبران انسان بر است طلب .

۱۱۲۱۸. صیغہ امر در جائے استعمال می شود که داعی طلب حقیقی باشد نه تعجیز و تهنیت و ... پس صیغہ امر

بار طلب وضع لڑہ و استعمال در سایر معانی مجاز است .

۱۱۲۱۹. وضع عام است، موضوع له طلب حقیقی نیست، بلکه سر از وضع بار است طلب، شرط

لڑہ است که فقط در طلب حقیقی استعمال شود . پس مجازی بودن استعمال در غیر این هم

به معنای استعمال خارج از شرط است و نه خارج از موضوع له .

۱۱۲۱۸۱۲. بدتظیر له آخونه گرفتار نوعی تردید است و نظر جمله قاطع بیان نکرده است.
۱۴. در فرض اولش اتصال مجاز آن را خارج از موضوع نه قرارداد و در فرض دوم خارج

از وضع، یعنی به جهت شرط و افعی!

۱۳. اتصال، شرط و افعی تکلیفی است یا وضعی است؟ تکلیفی یعنی امر دینی شده که
عمل بخورد به آن.

۱۱۲۱۸۱۴. اگر شرط تکلیفی باشد، عمل به امر و افعی واجب نیست.

۱۲. اگر شرط وقوع است، یعنی میخوام با این مطلق است اطلب وضع نکرد
و با این صرف است اطلب به داعی طلب حقیقی وضع کرد است. پس شرط داخل
موضوع نه است و در شرط نیست!

۱۱۲۱۹. نظرنا: میخوام وضع شده است پس ارسال است نه، تحریک و عیب است نه!

۱۱۲۱۹.۱. پس نیاز حایه دارد که کار امور حقیقیه آن نیازها را بر طرف سازد، لذا تا غیر
در مورد جزایه باشد که آنرا از دور مدالار و افعی و سازد تا تمهید ملکیت اعتباری
از در ملکیت حقیقی ساخته شده است.

۱۲. در عام واقع پس ارسال و عیب، دست فرد را بگیرند و به عقده برسانند. این
ارسال و عیب حقیقی است.

۱۱. انان متناظر با این ارسال حقیقی که ارسال اعتباری و جعل ساخته است که با معنی ام
عمل نکند. پس میخوام نوعی تحریک که افعی است.

۱۴. پس میخوام به این تعبیر استانی وضع شده است و ناماً "لعبض المحققین" کنه
داعی که هم بطور که آخونه گوید مقصود است.

۱۵. هر چه بر این مدعا نقطه صافین امر است، یعنی نمی که زجر و بازداشت است چه نظاره
بازداشت هم نوع حقیقی و مجاز دارد. پس اگر نمی بازداشت است، پس اهرم ارسال و
عیب است.

۱۱۲۱۹۶۲۶۱۴ - داعی باشد، مثل اینکه شخصی به داخل پنجره ای از سیخ طرح کند و سینه بیفتد در خانه

سیخ نیست. و اضع به داعی السهم در حالت خاص لفظاً و وضع کرد. باشد

۱۱۲۱۹۶۲۶۱۵ - و حسب تبصیر ندارد، همچنان طور که از خانه به قصد برگردن و بگردد همچون

داخل سینه می‌انزاید و ندارد سینه گوشت ما سینه بگردد

۱۱۲۱۹۶۲۶۱۶ - و هم اضمحلت: قضیه علقه و علقه، به اینکه داعی آنگاه فیه است دارد که علقه وضع

علا محدود کند و تبصیر ندارد.

۱۱۲۱۹۶۲۶۱۷ - دقیق ترین وجه همین است.

۱۲ - و مثلاً در قعر قریب قعر بود که در آن نرسد آن را در امر طاعت، همچون یا دیگر

از آن جهت است، مضافاً بر آنکه از آن جهت است که اگر چه نرسد

او در آن جهت غرضش را غایب است و به اعمال با قعر قریب بعین گفته است

این محدودیت غرض، اطلاق او را مقیده کند و فی الواقع مقیده و لفظ

۱۳ - در سر وجهی است، و وضع مطلق باشد ممانع، کثیر السهم مقیده است و در این

وجه خود وضع به اعتبار داخل مقیده است.

۱۴ - امکان: مثال به وجه قعر قریب در امر مع الفارق است، زیرا در آنجا اخذ

قعر قریب محال بود. سینه نبود پس درین علم آن نبود، ~~لذا~~ لذا است

دایت غرض در کلام و وجود قعر قریب را در بطن آن در بایم که مصلحت امر آن را

ایجاب کند.

۱۵ - در وضع و توانست و اضع معناه مقیده در نظر بگیرد کثیر مطلق می‌فکرده است.

لذا آنچه هم این است که لفظ و اضع در مضمون که مورد توجه داشته باشیم.

۱۱۲۱۹۶۲۶۱۸ - سینه حرمی که وضع می‌فکرده است (وضع و مطلق یا مقیده) همچون مضمون در خواهد بود

در وضع بر حرمی صورت می‌گیرد و در هر حال از وضع باشد مقیده در امکان خواهد

بود. اگر مطلق باشد هیچ داعی را شرط مقیده فایده نخواهد بود.

۱۱۲۱۹۶۲۶۱۹ - وضع تعیین می‌فکند و تبصیر تعیین است به واسطه ترکیب، تعیین یا مجاز در وضع تعیین

تاج دانش
T.D. Co.

لحاظ داعی و لفظ معنی دارد!

۱۸. موارد کثیر استعمال صغیر در نذر وجود دارد که قرین بر استعمال مجاز م نازد.
 «طورا اللهم»، «اشربوا ماء السماء»، «لا تقرأوا من الصلوة علی منکم»، «لا تقرأوا
 زکرات»، «صل صلوة اللیل»، «اغسل یوم الاضحی والنظر»، و حتم قرأ.
 ۱۹. آن قرآنی که بر استجاب در م قرین متصداست در مصدق و مجاز نذر بر قرین
 مصدق دارد، زیرا عم آن نمی طلبد به استجاب در اننازد.

۲۰. اولاً این هم استعمال مجاز بدون قرین نمر نوزد، فایة الاحم الاخرة لکون الیوم، این هم
 استعمال بدون قرین در حد مصداق نوع ایجاب که مانع ظهور صغیر در المصادق
 نظر نماند، مضافاً بدان که در جواب نوزد که نه بالوضع، بلکه عن حکم مکتوب
 دلالت صغیر در جواب.

احمد الترمذی
ع ۱۱۵

۲۱. و جواب یعنی طلب العفول و منع از ترک و نذر یعنی طلب العفل و غیر
 از ترک، این قولاً قهریبی است. متناظرین قائل شد که نذر و جواب نذر نواز
 ترکیبی باشد.

۲۲. مقتدین: و جواب طلب نذر است و استجاب طلب خفیف است.
 ۲۳. معجم نماند یعنی نظر بر م قبول نازد، زیرا صغیر و معنای اش نه دارد که اقع
 طلب بر نمی طلب است و جنب اش در م وضع نازد، زیرا اورد اعر
 و معنی نیست تا مشکک باشد!

۲۴. مولا فرمایند اش طلب نذر، در عین حکم نذر که عید با بدین طلب و اطلاق کند.
 ۲۵. از نظر لغوی از مصالحی نوزد باشد و جواب است و در مصالحی صغیر استجاب
 نوزد. از نظر ابناء مولا با هم خفیف در ترک منفذ مصالحی ابراهام نامی.

الجمالی
۱۲۴

۲۶. معجم حری و عین حکم نذر به مبارک است (انجا) عین حقیق که مولا اش طلب آن کرده است.
 ۲۷. یعنی از نذر مانع: نه بالوضع و نه بالعقل، دلالت آن بر جواب بالاطلاق است.

۲۸. روح حکم صحت اراده است. اراده م دامن لاس و منفذ است. مرقم
 مولا راضی به ترک ما مورد نیست و قهر حتم.

۱۱، ۲، ۲، ۲، ۲، ۲، ۲، ۲. حجت عام و خبر، حجت عام موقوف به عدم تخصیص است، آن هم به صورت علم ۴۴ و اعراض.
حکم خاص خبری یعنی که خبری در حکم عقده بود یعنی خبری را اینها هم همین طور است و انکار ندارد.

در سخن ۳
۹، ۲، ۱۲

۱۱، ۲، ۲، ۲، ۲، ۲، ۲، ۲. بیان دیگر: صیغه امر است و خبری کند یعنی بر انگیزد شدن به کت عمل که این مطلب
به صورت مطلق ذکر باشد. دلالت بر وجوب دارد. بعد مطلق خانه از علم بعد است
که فقط با وجوب سازگار است. زیرا بعد استحبی مقید است و باید به قریب دارد.

۱۱، ۴. حجت خبری مستعمل در مقام است

۱۱، ۴. یکی از ابزاران وجوب در محاورات بعد از استفاده از حجت خبری است؛ یعنی بعد از
۱۲. کیفیت و وجه دلالت حمل خبری بر استقامت و امر

۱۱، ۴، ۲، ۱. آنچه در سخن مفسر خبری است سوال کرده که دلالت استقامت است، اینبار ادعای بعد و
طلب است.

۱۲. سوال: پس لازم است که در مقام استقامت است سوال بود که خبر دروغ باشد چون
معنا خبر همچنان باقی است؛ پس معلوم تقریر آن با واقع مختلف و غیر مطابق است.
۱۳. جواب: آنچه خبری مستند به صریح و کذب بود که ادعای گوینده حکایت باشد،
اما اگر ادعای است و طلب باشد و هم مستند به صریح و کذب نباشد، مانند کنایات؛
"زید اکثر البرباد" که مراد از آن زید میسر است، و کذب هم محسوس است؛

۱۴. سوال خوب: اگر اینچنین بود که در ادل است و در حجت خبری است سوال بود. در حد
که حجت خبری است یعنی خبری است سوال که، مثلاً: ماضی در امر است سوال می کند؛

۱۵. جواب: اگر چه خبری تازه به داعی بعد است سوال بود، و در نتیجه به مناسبت دانسته چون بوی
در آینه واقع و کذب و فعل مضارع هم در آن است، است سوال را که، پس مناسبت حاصل است، و در
در ضمن، ماضی تناسب حاصل نیست و است سوال در بعد خبری بود؛

۱۱، ۴، ۲. آیا حجت خبری مستعمل در مقام بعد، ظهور در وجوب دارد؟

۱۱،۴۲،۶۶ - در نسبت افعال سفارح با امر

۱۱،۴۲،۶۱ - خبر است و از مستقبل خارجاً خبری در حد، اما کسی که مستتر بر افعال شرطی است، این

خبر را محقق می کند؛ الا من كان مؤثراً يُعبر صلوة به (خبر بالماضي)

۱۲ - كناية است مثل خبر كثر الهماد، فعند خبر از اعاده در حد، و در دست خبر و از انزال در حد خبر

است، خبر از مستقبل خارجاً نیست. خبر از وقوع تحت الاصلوة در حد (خبر بزمان)

۱۳ - صدر: ملازمه بین جمله خبریه و انشائیة، غیر بین نسبت صدریه و نسبت انشائیة است

مثل: امرت بالكتابة و كذب، حرفی و انشائیة است. پس بین نسبت خبریه و صدریه

تقدم حتمت. خبر نسبت صدریه است که بر کندی از نسبت صدریه ذکر شده است. (انشاء بالامر)

۱۴،۴،۱۱ - افزون: ظهور در وجوب دارد و مستند به خود لفظ است. اگر ظهور هم نداشته باشد حدی از

اطلاق صلیم و وجوب فهمیده و صحت حدیث در خبر قرنی و لکن که اطلاق تمام در وجوب است

۱۲ - شبه بالوضع و شبه بالحق دلالت بر وجوب نمی کند، بلکه با اطلاق است و یا بالاعتراف

بهر چه جامع خبر لا در تمام انشاء القول لکن دلالت بر وجوب دارد

۱۲. اقسام واجبات

۱۲،۱ - تعبدی و توصلی

۱۲،۱۱ - بعضی واجبات که به حرکت انجام شود کفایت کند و وجوب سابقه ملوک، این

اولین نوع توفیق از توصلی است. مثل رخصت آبی و طهارت نجاست

۱۲ - قصد عنوان و التماس نخواهد. عاقله ادا در دین که با هم قصد پرداخت دین باشد

اگر قصد قربت و مباشرت نیز نخواهد.

۱۳ - نوع دوم واجب توصلی آن است که هم قصد عنوان و هم مباشرت را خواهد. مانند

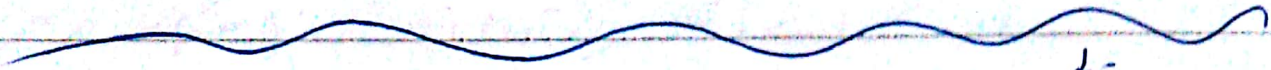
مجاوب سلام که با هم جمله شکر عمل کند و از دیگر کفایت نمی کند.

۱۴ - تعریف مقدار از عبادت است و عبادت است از حقوق در برابر کسی

به عنوان آنکه آن شکر الله یا رب است (خانی باشد یا تأثیر مستقیم در جنت در حق باشد)

۱۵ - در اصطلاح ۴ ظاهر دارد و خاص: انجام عمل که محقق در عینه باشد، مثل: صلوة

۱۲۱۱۶. اصطلاح عام: هر عملی صالح که برابر خدا انجام شود صرف آنکه نسبت به خدا باشد.
۱۷. در اینجا اصطلاح خاص از تعبیر موضوع است، آنچه که فقه قریب در آن شرط باشد.



۹۰۲۱۸

۲-
۱۲۱۱۸

۱۲۱۱۸. مراد از آنکه از اطلاق درین صفت است، یعنی بر اینند اگر درین صفت بود انفرادی کدام قسم از واجبات

دارد، منظور لفظ نسبت، چون حیث صیغام در حدود قسم یک سخن استخوان است، پس

خود صیغه است با طریقی که موجب تعیین یا توضیح ندارد، تعداد در ماده است که آیا امر بر صلوته

بلا فقه قریب گفته است یا مع الفقه العربی! پس اطلاق بر ماده درود نه صیغه!

۸. این کلمه معجزه جای که صیغام باشد نسبت، بلکه جوی که فقط ماد او باشد یا خبر

که عبارت است از آنست، حدائق بغیر از آنست در آن موارد هم طرح می شود.

۱۰. به نظری که در این کلمه در مستحبات هم طرح می شود که بتوان با رجوع به اطلاق حکم کرد فقه

قریب لازم است و طریقی.

۱۱. احوال در رجوع به اطلاق به تعیین نزع واجب

۱۲۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱. نثر توان به اطلاق امر رجوع کرد

۱۲۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱. محبت در این است که آیا اهل آن فقه قریب را در امر الله کرد؟

۱۲. فرض که «متعلق رفیع» متعلق امر باشد، اگر «متعلق رقیب» با فقه امر به آن باشد

توقف نمی آید بر نفس می شود و محال است، دو وجه است.

۱۲۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱. امکان ندارد؛ دلایل فردانی (آیا یا مورد) بهر آن ذکر شده است.

۱۲۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱. درین اول و کفایت آنکه اگر مقدمات در متعلق امر اقامه شود، دور

لازم آید. چون تا امر نباشد، فقه آن هم نیست، متعلق رقیب مقدمات

از است چون معروف منتم بر عرض است و در متعلق جزایا شرطی از

امر می باشد که مستلزم دور است.

۱۲۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱. امکان است این دو امر صفات هستند. امر که دامن متعلق شده

ناج دانش
L.D. Co.

۱۲۱/۱۱/۱۱/۱۱/۱۱ - جواب المسالوم د اولاً بر بیان امران ، امر باطله فرستد ، زیرا روح امر غرض در صحت است
 که در فرض مذکور بقدر قربت حاصل شود همان طور که لغز غرض ، موجب لغز امر اولی کسبت محصل
 غرض هم بر کسبت امر و مستحق آن تا لزمه ندارد ، پس اینجا - امر بر غیر مستحق تعلق نکرده ، بلکه مستحق
 در کسبت بیان امر ، مطهر حاصل شده است . دو امر داریم ، اول امر باطله که غرض و لغز دارد
 و دو غرض نیست ، تا مزاج عقده قریبه فقط چون با یک امر از توانسته بگویند ، با دو امر گفته ، پس
 واجب در اینجا در کسبت است و در دو امر بیان شده است ، پس اسات دو امر مستحق نیست !
 اما بخش دوم حکم اولی ، اگر بیان می باشد ، اساطیر امر باطله ، لکن ما که امر مردم لغز باطله ، در کسبت
 این طوره نیست ، در حکمی بتواند لغز ، یا غرض حاصل شده ، و مستحق کسبت و لغز ، چون از دانسته تعبیر
 است یا مردم ، پس امر مردم لغز نیست ، چون لغز مردم است ، که لغز با اولی لغز کسبت حاصل شده !
 تا اینجا ، که در حقیقت بتواند لغز ، یا غرض از لغز حکم مستحق دانسته ، با لغز ؟ عقلی گفته اند ، که دو لغز مستحق است ، لغز
 تا لغز حکم است ، مستحق بر این دارد !

۱۲۱/۱۱/۱۱/۱۱/۱۱ - در لغز مردم ، دو امر داریم ، غرض این است ، که امر اولی غرض است ، تا این نیز کسبت ، پس واقف
 امر نبوده است ، که امر مورد است و فقط بهر آنکه ، ما که امر مردم آمده ، و لغز غرض است
 و امر مورد اطاعت و عصیان ندارد .
 ۱۶ - اشکال در باره این است ، که غرض در اینست که واجب است ، دو امر با هم غرض
 تا اینست ، تا اینست ، پس این مورد بودن ، تا اینست ، و تا اینست مستحق بودن ، دو امر است .

۱۲۱/۱۱/۱۱/۱۱/۱۱ - بهر حال مردم ، با یک حکم غیر از دسته خود ، تبیین نماید ، صحت بخوان ، غرض من از این
 امر فقط با قدر قربت حاصل شود . این فرض هم مستحق ندارد ، چون غیر از غرض مردم
 و امر باطله نیست .

۱۲۱۱۱۲۱۲. اصل وجود دارد که می توان گفت در تعبیر بودن به آن و احوال و صحت اطلاق

۱۲۱۱۱۲۱۳. چون می توان امر به مستحق همراه قصد قربت معتق بگیرد. اطلاق نظر میں تمسک است.

۱۲. اما اگر بگویم با حواله در آن مقصد قربت به بیان نماید، باز هم به اطلاق در آن رجوع کرد.

در اطلاق نظر تمسک نیست، لکن اطلاق مقصد تمسک است، چون شارع در مقام بیان

تکلیف بود و نتوانسته با احوال و بیان نماید و چون نکرده است این شرط نبوده.

۱۴. اگر با حواله بگویم و بگویم با جمله خبری در آن مقصد تمسک به اطلاق در آن است با

اجرای تمسک، باز هم اطلاق مقصد تمسک است.

۱۴. پس در حقیقت تمسک در تعبیر بودن، بنا بر قصد بودن طلب گذاشته است.

بیتها
۹۰۲۲۶

۱۲۱۱۱۲۱۴. اصل تعبیری بودن واجب است.

۱۲۱۱۱۲۱۵. تعداد اطلاق نظر و مقصد: اطلاق نظر مربوط به موهب و مستحق است که نزد انبیا

آیا افراد دیگر ایشان را موهب یا مقصد است و افراد محمد در ایشان را موهب است و وجود مقصد به اطلاق

حیث است، لذا چون مولا در مقام بیان بود و نتوانسته قریب و مقصد با آورد و نیامده، پس شرط با اطلاق

اراده کرده است. تمسک است مقصد یا قریب مقصد یا موهب یا مقصد. اما اطلاق مقصد مربوط

موهب و مستحق نیست، معارض در موهب نیست که اطلاق شود بلکه مولا در مقام بیان حکم است که اجاز

آن را ذکر کند، لکن اینها در مقام بیان است که مولا نکرده باشد. حکم کنیم بر همین

مقدار بود در بیست و چون اگر بیست به ذکر نماید.

۱۶. آفرید اگر مولا در مقام بیان نماید افراد غیر اهل علم باشد و قصد قربت مکتوب

در آنست بر اطلاق مقصد رجوع کنیم و توضیح بدینست.

۱۲۱۱۱۲۱۶. هرگاه حکم بود که واجب تعبیر یا توصل است، بنا بر تعبیر بودن است.

۱۲. در حکم حکم است از قائلین این قول است که با تمسک امر به این نظر رسیده است.

۱۴. دلیل اول و فلسفه امر ایجاد الکترو در ذهن فایده هر عمل به امر مولا است.

این اطلاق نظر در مقام بیان
عبارت از مقصد است
مقصد به این است
مقصد به این است
مقصد به این است

Ya Zahra
یا زهرا
یا زهرا

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰

۹۰۲۲۸

۱۲

۱۲، ۱۱۲. رجوع به اصل عمل در تعیین تعبیری یا توسعه بودن واجب

۱۲/۱۱۲. اصل عملی حیانت چهار شک در وجوب حیانت (نقد قربت)

۱- آخوند اینها را اجزای حیانت سنت، زیرا حیانت جای چهار شک در اصل تکلیف باشد. در حالی که اینها فائز به تفصیلاً مشخص است و مسلم دانیم که فقرت تحت امر نیست، بر فک در تکلیف نیست. فقرت ربط به عهد آسمان است که اهل عجم و خیل و غرض مولانا باشد که نیز توانسته در متفق می‌آورد. بر چون تکلیف معلوم است و حکم در لغت آن داریم، اصل القیاط چهار شک در حیانت

۲- اشکال: چگونه اگر در قنوت نماز شک داشته باشیم حیانت چهار شک است که اصل و اکثر از قیاط است؟ جواب: آنچه در اصل فائز به شک داریم که قنوت جز صلوه است یا غیره، بر حکم در هر بیانی واجب می‌آورد و سؤال برای مشکوک فرستاده. محصل غرض به اندازه آن که امر دارد واجب است و چون در اصل تعیین و در اکثر مشکوک است، به لکن اکتفا می‌کند. (سید ذریع) مولانا غرضی بیشتر داشته باشد. در وقت و اکثر علم اعم از سخن می‌آورد به یک علم تخصیص در این و که شک بیدار می‌خاند

۳- جواب: آنچه که معلوم است واجب الاتیان است و آنچه مشکوک است چنانچه آن نذر است. اینکه ذات عمل و متفق اجزای واجب دارد یعنی اصل و در این غرض فقرت است، من در وقت چون حکم دیده بر آن قائم نیست، حیانت چهار شک می‌کند. اما اینچنین در قالب امر نیز توانسته نیز القیاط با هم که، کسب قیاس بدانان است و مولانا توانسته با بیان فرقی از مردم یا خبرها در اول آن در غرض بیان نماید! بر حیانت حکم دارد

۴- آخوند حیانت شش در چهار شک است زیرا در دیدن آن خصوصیت است؛ استراط بر اشکال شرع می‌توانسته اگر کند و نگردد، بر رفع عن امتی، اما جای که امر تکوینی باشد و قایل دفع در رفع نباشد نیز شود به این دید رجوع کرد. در آن فقرت در غرض امر تکوینی است و در غیره. این دید فقط بر دلیل شریعی که دفع و قیاس دارد قابل استناد

۶- افعال، جمله که عبارت از هر حرفی است که در جمله است، زیرا آنچه در فرض دارد.
جواب آخوند، آنچه چون امر و نکره باشد، رفع به امر اعتبار ندارد و در قضاوت چون امری تواند
در آن باشد، رفع باید به خود فرض بخورد که اعتبار نیست!

۷- جواب، اگر مستقن رفع را عقاب بگیریم مثل ص با تود، زیرا رفع عقاب در اعتبار
شروع است، یعنی بگویم، رفع العقاب عن الفتح، پس افعال آخوند چنین است که
مستقن رفع صحیحاً تکلیف یا عزیمت در هر طبع باشد.

۸- جواب، اگر چه شروع رفع گفته است در بعضی معانی رفع واقع نیست که لزوماً تا زمان
تعلق او اعتبار باشد. حکم واقع را رفع نکرده، تنها حکم ظاهر را رفع می‌نماید که بعضی
مکلف مسئولیت ندارد. پس رفع مسئولیت در رفع عقاب است که تعارض با تکلیف بودن فرض
نماید. این که تعبیر ادب است و نه اینکه اول جبر شروع حذف جزای شرط باشد!

۹۰/۲۱

۹۰/۲۹

۹۰/۲۹

حظر!

۱۱/۴۱. وقوع امر بعد الحذر آیا ظهور در وجوب دارد.

۱۱/۴۱. آیا ممنوعیتی در عکس وجه امری آن گفته

۲- و آخوند،

۱- بعضی ظهور در وجوب، یا اباحه، یا الحظی تابع حکم تبعی است، عین است

۲- صدر، آنچه هم علم اتفاق دلالت بر این امر ظهور در وجوب ندارد

۱۱/۴۱. قایل قبول نیست، زیرا چنین آقا هم وجود ندارد و مگر هر از چهار اصل نیست مان

شده اند ظهور در وجوب دارد.

۲- المحصول فورا از الامر الوارد بحسب الحفظ الاستدلال التوجیه حذفاً

لعطف الیه! (ج. ۲، ص ۱۵۹)

۳- آرد منقولی از علمای شیعه باشد، ظاهر آن است.

۱۱۴۱۹. صحیح مرتضیٰ (الذریعہ) : اعم الاکثر... أتبع الا ان الاراد بعد الحرف تقيض الاباحه
الصحيح في... نحو الحكم الامر المتبعا.

۱۱۴۲۰. اگر معتقد شدیم ظهور در اباحه دارد، آیا مجازے گفته؟

۱۱۴۲۱. چون نیت را امر با صحت است، پس در اباحه مجازت است... اراد جده فقط
تفسیر است، زیرا صحت بازم همیشه مآلود، در این صحت بیخوف شدیم همه و منع است.

۱۱۴۲۲. بیخ شک امر در اباحه استعمال دارد، در امور که استنادان گفته، کثیر جواب با امر دان
مرگنه که ظهور امر در اباحه است.

۱۷. امر در مقام اباحه در کتاب و سنت مستعمل شده است. موارد و این که تفسیر است

۱۸. موارد هم صحت که امر عقیب الحرف آید، در این معنی واجب دارد.

۹۰، ۴، ۲
ل
بسم الله

۱۱۴۲۹. مختار اکثر قضاة فخرین این است که امر بعد از نیت، مجب است، زیرا هر چه در جود دارد که مانع نیت نیست
پس ظهور امر در وجوب نیت است و القلاءه مقدار مطلق است و جمله تفسیر نیست.

۱۰. حکم امر بعد از نیت هم همین است و آن در بین این دو که قائل شده است.

۱۱. در این مطلب حنرفه بار من کافه در نیت (امر) در نیت است بیشتر دارد.

۱۲. حکم الهی بعد از صحت؟

~~۱۱۴۳۰~~ بعضی نیت از صحت قاعده ندارد و مآثر امر بعد از نیت است و در هر دو مجب مآلود و بعد توقف.

۱۱۴۳۱

۱۱۴۳۲. به نظر ما در شیوع کفر وارد نیت، بنا بر مثل آن نیت، نیت بر نیت بیشتر و اول این یک

اقول صحت در این بیشتر از لفظ وجوب در آن است.

۱۱۴۳۳. اگر چه ظاهر عادت میگوید با واره وجوب حاجت مطلب بیان شود، این یک است

در مطلق نیت است، لا تفعل کنه او... يجب عليك... چون وجوب در آن

فعل است و چنانچه نیت نیت، پس صحت امر با وجوب نیت در اول

۱۱، ۵. دلالت الامر على المرة لا التكرار

۱۱، ۵. امر بعد است و متعلق به مخرج و ماد امر. فان قلنا علم بان تكرار استيعاب
۱۲. ماد بر طبیعت فعل دلالت تكرار ~~بهر~~ بعد به طبیعت امر است (تکرار است)
۱۳. مرة و تکرار داخل در امر و ماد آن نیست، لکن تحقق آن به فرد واحد است
بهر اقتضای با فرد واحد و مرة حاصل می شود.

۱۴. صاحب مضمون: محن نزاع در ماده نیست و در حقیقت است. ~~فان~~ ^{ماد} دلالت بر تکرار ندارد
چون فقط بر طبیعت دلالت دارد. پس تکرار یا مرة باید از صیغه نهیه باشد.
۱۵. صاحب گفته: صاحب مضمون اشتباه کرده، گفته مصدر صانع ماده است، در حالی که ماده در
مصدر حم حم است و لذا مصدر حم حم در متون مستحق است.

۱۶. جواب در فرض کنیم مصدر ماده بیاورد، همین که یک از مشتقات حم است، پس اگر ماده دلالت بر
مرة یا تکرار دارد، در مصدر حم حم در بیان ماداد، پس حرف صاحب مضمون درست است
در بیان در ~~ماده~~ مرة یا تکرار در غیر ماده، پس در ماده حم مرة یا تکرار نیست!

۹۰، ۷، ۲

تیمت له

۱۱، ۶. دلالت امر بر فرد یا تکرار

۱۱، ۶. صحیح مطهر که در مرة و تکرار تکرار شد، در اینجا هم چنین ذرات است.
۲. ماده امر طبیعت است و نه فرد و نه تکرار در آن اقرار کرده است.
۳. حقیقت مصدر امر نیز عبارت از بعد است نه است و فرد و تکرار ندارد.
۴. انزاع واجب به حسب زمان

۱۱، ۶، ۱. موضع در حروف تنجیم لود کنایت است، مانند تصنیف
۱۱، ۶، ۲. مضیق در وقت ششخورد
۱۱، ۶، ۳. طامه مضیق: دهن دراز که هیچ جاس بر آن نماند
۱۱، ۶، ۴. ناصر مضیق: صدای موی که فرسود دارد.

